مثنوی مرقع نگارستان بہار آفرین صنایع کما...

مرآة البدایع

در مطبع سید شیخ ناتھ ... طبع پوشید



دیباچه

آرایش سرنامهٔ تحمید منشی منشآت حدوث و قدم که کاغذ سپید صحرورقی ساده از اوراق مسودات تفرید است و زیبایش دیباچه
به تحمید کاتب فقرات وجود و عدم که سواد مداد شب نقطهٔ از کتاب مکتوبات توحید او صانعی که به موشکافی مشاطهٔ صنعت کامل
گیسوی شاهدان فقرات نثر شبانه به تحریر آراسته ناظمی که به تنظیم فکرت بیگانه در انتظام ابروی مصرعهای معشوقان اشعار نمکین
پرداخته حرف شناسان لوح ابجد تعلیم را چه یارا که صورت حال معنی ثنایش به زبان قال تقریر توانند نمود و روشن
سوادان خطه سخط کلک خشک مغز را چه نیرو که به دستیاری زبان قلم شمه به تحریر محامدش توانند کشود **رباعی** ای جان
و دل از یاد تو خرم شب و روز همه دی درد و غمت مونس و همدم شب و روز همه از زلف و رخت شادی ما غم شب و روز همه چون
ظلمت و نور بسته در هم شب و روز همه و هزاران درود نامعدود نثار عنوان نامهٔ جود و فایض الجود سر لوح دیباچهٔ صحیفهٔ
آفرینش یگانه معبود که ذات همایونش شیرازهٔ مجموعهٔ پریشان ممکناتست و صورت ایجادش معنی ظهور کائنات
نوخط مقدمهٔ امی اعلم نگین خاتم رسالت خاتم نگین مهر نبوت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه
وسلم باد **رباعی** ای سوخته سطوت جمالت دل ما افروخته دولت وصالت دل ما در دفتر کن فکان
اگر دگر دید یک حرف نخوانده از کمالت دل ما سبحان الله جایی که سبحان مجامع قدس و قدسیان صوامع
انس را از تبیین نعتش مهر سکوت بر لب بست خامهٔ مقطوع اللسان و زبان ژولیده بیان را چه قدرت که از عهدهٔ ثناخوانی
در آید و از عهدهٔ تمجیدتش بدر آید **اما بعد** بر جوهریان لآلی متلالی عقود در رشتهٔ نظم و نثر و صیرفیان جواهر زواهر بازار
علم و هنر مخفی و مستتر مباد که این نیست و نابود به تهمت وجود گرفتار و نقطهٔ موهوم دایرهٔ پرگار افلاک [illegible] رحمت الله
رحمت الله الصمد ولد عنایت الله احسن الله مآلهما و لم ینظر الی سیئات اعمالهما از عهد صبا به تحریر و تسهیل خط [illegible]

بسیار داشت و در هوا شب کواکب آسا دیده بیدار تا رفته رفته از فیض مطالعه کتب اساتذه باستانی و دقت هر زه درایی [illegible]
و طبیعت اشتیاق طوطیت با دای طرز خاص استاد عدیم العدیل میرزا محمد حسن قتیل [illegible] طاب الله ثراه و جعل الجنة
مثواه که رقعاتش چون دلق سالکان مسالک تجرید از آلایش تکلف مبراست و شاهدان [illegible] مضامین [illegible] اتش بسان اسلام
رهنمایان طرق توحید هو مشهور با وحدت الفراشیفته گردید الحق درین جزو زمان طرز [illegible] و سحر پردازی بر ذاتش ختم گردید
و کوس فصاحت و بلاغت و رفعت کشور بنام نامیش نواخته شده اگر خسرو دار الملک سخن [illegible] و هرچه زیاده تر ازین
توصیفش میرایم سزا است ظهوری اگر صرف زمانش و رباعی گفتی خود را لعرق خجالت غریق یافتی اگر فیضی و ابو الفضل در زمان
فصاحت توامانش بودندی افکار یگانه خود را از معنی بیگانه دیدندی گلگشت در کشور سلاست سیف الدوله سخنوریست و خامه
در قلمرو جزالت معین الدوله معنی پروری **شعر** رحمت الله چون گدائی کوی اوست ❊ عاشق و شیدای گفت و گوی
اوست ❊ بالجمله سالها مانند گدایان کمر همت بر در ارباب شوق بند دوزه بسته برنگ بینوایان قدم در کوچه تلاش اصحاب
توفیق گذاشت و از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه فراهم آورده بحکم آنکه دل با ظهارش چون نسخه کیمیا رخصت نمیداد مانند
روح لب اتحاد جزودان نگاه میداشت اکنون که سفینه خاطر در تلاطم امواج بحار هموم و تصادم لطمات طوفان چار موجه غموم
بسبب شهادت فرزند مکنون صدف مروت گوهر یکتای بحر محبت برادر بی بهاء حکیم محمود علیخان بهادر جعل الله حشره
بشهداء الکربلاء و اسکنه الله فی جنته العلیا که بهار گلزار شادمانی آبیاری لطفش شاداب بود طوفان
شش و روز بروز افسردگی خاطر و ناتوانی بر قوای جسمانی طاری گردیده نظر بر عمر قلیل البقا سریع الفنا بخاطر رسید که اشتهار
و ثبات نام و نشان یا از فرزند خوشخو ست یا نام نیکو بنا بر علیه حصول این مرام موقوف بر اعلان این منتخبات وابسته
صلاحی بهتر ازین ندید که از حسن ادای ترتیب این محبوبان زیبا و لعبتان دلربا قلوب جهانی را تسخیر نماید و این شاهدان رعنا
پری طلعتان عشوه نما از خلوتخانه بطون بجلوه گاه ظهور در آرد اگرچه اجتماع این دفتر بی حد و حصر خورشید است تنها از
این ذره بیمقدار ممکن کجا و این نو عروسان ماه طلعت پری رخسار را تسخیر گنانی تنسیق این دیباچه کی پروا چرا که بمعانیه
سرمایه کم بضاعتان تهیدست خاطر تنگ از راه سرور ریز تو شمع را بتابش خورشید درخشان چه نور بر خوان نعمت
منعمان بنان جوین که پرداز دو بجنب خلعت فاخره شاهان دلق پشمین گدایان چه نماید الّا با مید رعایت همت ارباب فطنت
پا از اندازه گلیم فراتر گذاشته و بتوقع چشم پوشی اصحاب فطرت این اوراق پریشان را بشیرازه جمعیت انداخت تا سلک
لیست مثال برای دلداری خاطر پریشان بگرد آوری این گهرهای [illegible] کوشید و برای دفع عین الکمال
[illegible] در برابر لعل و گهر آمد از صدف ریزهای چند بر سر دگان خودنمائی چید از انجا که این گنجینه گسست

همایون متهاره و خزانی ... بیان و ارسال ... عبارات محاورات و اصطلاحات آرمیده بزرد و یکجا گو که متفحصان سخن ... حال ...

... البدایع بهادر بیچاره ... ساخته بقالب طبع متعود وم **ثمره اول** در مکاتبات تهنیت **ثمره دوم** در مراسلات تعزیت **ثمره**

سوم در مکتوبات ... مشتمل بر رقعات متفرقات بقید اسماء امید از مسامع قبول صاحبان طبایع کریم النفس آنکه هرگاه بر حال ... کیان

این مندرجات ... نظر ... و ... این بیچاره نگشوده ... مغفرت یاد آرند بالله التوفیق **ثمره اول در مکاتبات تهنیت**

مکاتبه از طرف مرزا ... بهادر بنواب گورنر جنرل بهادر

گوهر شاهوار حمد بیحد و لآلی و ... ثنای لا تعد که بمقیاس لسان گفته بیان ... کشیدن آن قاصر و عقل ... فطرتان در دریافت کنهش فاتر باشد نثار درگاه کبریائی ذو الجلال

و الملکی که تقرش فلک الاطلسی بفحوای زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ... از مدینه جلال لایزال او طاقی و سبع طباق از شبانه وحدت ...

ایوانی و نعوت بی قیاس صلوة قدسی اساس تحفه جناب سید کونین رسول الثقلین ممدوح ما عرفناک الا حمده ... محمد مصطفی و

منقبت بی حد او صیا علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد بر ... خاطر ملکوت ناظر رفیع منزلت

فلک صولت خورشید طلعت فلاطون فطنت ارسطو طبیعت کیوان بارگاه خلایق پناه ... دساده جاه و جلال ... ار ...

غره اقبال صیقل ... سلطنت ... شهاب ثاقب ... آسمان جلال ... ماه ... شهریاری هژبر ... بر غابات

بختیاری ... ماسرو و مجلی مراسم ... جم قدر دارا حشمت فریدون فر سلیمان منزلت ... مخزن ... او امر حضرت خالق حاجات

... لا زالت شموس اقباله طالعة ... منطبع میگرداند که درین ... ساعت سعادت قرین که ابواب فیوضات بهار

فروردین صلای عام ... گساران لاله و گل در داده ... اسباب حصول ... مرام آماده بود که نوای آمد آمد روز مسعود سراسر محمود و مژده بخیر

مقدم یوم عشرت ولادت باسعادت محی اموات مالک معجزات جناب حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام در گوش هوش

عالمیان رسانیده و جهان ... روایح نوافح فرحت و نشاط و عالم عالم مسرت و انبساط در مشام جهانیان و ما نهد

علی الخصوص ... این عشرت تازه و میمنت بی اندازه عاید ما بدولت گشت الله تعالی و تقدس مسرت و تهنیت بان

فلک بارگاه همایون درگاه مرجع امور عباد و حافظ و ناصر بلاد و عادل زمان مربی جهان مبارک و مسعود کناد و مهر امور

... خاطر دریا مقاطر آن محیط فضل و احسان خواهد شد در اتمام آن منسوبان این دولت سعی بلیغ بجا خواهند آورد

ساغر عیش از رحیق عنایت الهی مالامال و آفتاب دولت و شوکت مصون از کسوف ... عین الکمال باد

ایضاً بنواب گورنر بهادر در تهنیت روز کلان

... همایون طرب افزا و بهجت ... روز نشاط اندوز میمنت پیرا که شب آن ما در گیتی ... هزار گونه فرحت و ...

زدوانجمع ... چند خوشدلی و کامرانی ... اهل زمین را از فرط افتخار ... نهادن بر سر اهل آسمان تا ... ا ...

... ۱۲ ... ۱۲ ...

وگدای سایل بکف را از وفور انبساط در نشستن با خسروان با عظمت و شوکت [illegible] تمکن طبع ملازمان اعلی

این خجستگی اثر آن قدر شگفتگی در بار نداد که علو شان فروردین را زیاده از منصب [illegible] شادی والحمد لله والمنة که

دیرین از دلها کناره گزین گردید و دولت و بهجت خلعت ترقی نمایان پوشید [illegible] صد شکر که عید دلگشا بار

سرمایه عیش جانفزا باز آمده اگر نیست غم مسیح شامل بهوا به جانی که زتن ر[illegible] جناب قدس الهی این عید

عید دیگر با پادشاه جمجاه انجم سپاه تابعدار کنندن خلد الله دولته و جمیع ارکان دولت [illegible] و خصوصاً آن امیر عالیشان بسیار

مهربان برادر والا مناقب شفقت نشان مبارک گرداناد و پیوسته از کرم عمیمش مستر [illegible] گوناگون روزی باد چون رابطه

خلت و اتحاد با آن امیر عالی نژاد و بیش از بیش و استرضای خاطر عاطر مرکوز باطن حقیقت کیش میداریم از نهمین

صفا لبریز که در جواب شقه خاص جلوه گر عرصه وصول میشود بدریافت نوید صحت و عافیت ذات مجمع المحاسن

انشراح موفور و ابتهاج نامحصور دست میدهد و از عدم حصول جواب که از عرصه یکسال چنین اتفاق افتاده شب و روز در

تشویش و اضطراب میگذرد لهذا اثر مقصد از آن سحاب مروت و اخلاق آنست که بر شحات قلم تو و در رقم مزرعه محبت و

اخلاص را سرسبزی جاوید می بخشیده باشند زیاده جهان جهان اشتیاق **ایضاً در تهنیت زکلان**

تا مادر گیتی آبستن اطفال امور عجیبه است فرزندی به میمنت این روز نشاط اندوز نزاده

جمیع اغنیا و ازدل ارباب عقل و انصاف افتاده همایون صبحی که بیاض گردن شاهدان چگل مقابل چهره

بدنما تر از بدن شب و صابست و خجسته عیدیکه هنگام بیان خویش قوت مقرره واصفان پیوسته در پایه نقصانست

چرا چنین نباشد که این روز تولد والاجنابیست که دم جان پرورش هزار مرده استخوان از کار رفته را در یک نفس

غزال جهنده صحرای حیات تازه ساخته و بر قصر بلند زمرد نگار چارمین جلوه فرماشن نیر جهان افروز را منصب دربانی

نواخته **رباعی** روزیست که خاشاک روش صد عید است [illegible] گوش غم روزگار را مالیده است

کامادر برقص خوشدلی ناپیدیست [illegible] داد آر جهان آفرین مانند امسال هزار سال نشاط این عید دلنواز و حرف آمین خاطر

از غم پرداز نوعیکه نصیب ما کرده است نصیب پادشاه جمجاه کیوان بارگاه اریکه پیرای انگلستان و سایر ارکان سلطنت و اعیان

دولتش خصوصاً آن امیر عالیشان بسیار مهربان برادر والا مناقب شفقت نشان گرداناد **ایضاً در تهنیت سالگره**

درعین صولت لشکر بهمنی و [illegible] آثار فرودینی تاراج کله برفلک کشیدگان ... [illegible] پرداز و هنگام ترقی نوبت [illegible] سپاه

خرمی و شادی غمهای روزگار را [illegible] بهارستان انجمن عشرت و شادمانی ... سبزه قفل اندوه که بر دلها بود [illegible]

هرگز درختان با آسمان بهم [illegible] غلغله بلبل نوازی غنچه نیز بکشاید نگاه ... [illegible] طرب نسیم سحرگاهی مصروف [illegible]

... مقرون مهر الامان ... روح پرور ... شنیدن و سبزه پروردگان مهد عیان ... وقت بگوش رسید صدای نغمه این تقسیم ... لیلی
... بهار برق جهان ... در ... صحن سفید شش که مجنون صفتان را ... ها و برنهاد و بر زنجیر دو ... دیده و ... تقریب ... بهاری با
... بهار ... تحسین آن ... شاهها ... تازه ... و نظم جهان شد بزم عیش کامرانی ها بجام امید شراب ... از جوانی
... بستان ... گردید راضی ها ... قاضی ها چون از سینه شد یکسر غم و درد ها نشاط تازه در دلها وطن کرد ها با آنکه
شب ... غم و غصه ... روشن ... ها ... دمانی تبدیل یافت و صبح وصول مراد بدا ... غلط کردگان شام ناکامی شتافت
... است که باعث اینهمه شگفتگی غنچه دلها و سبب بالیدگی ... مقصود هر بی ... سروپا ... توام برابر دن ... و از شمیمه تقدیر ...
... یکی روشن شدن چراغ دیده ساکنان دار الامان ... شگفته ... نو بهار قدم ... توام امیر عالیشان ... مهربان ... بگو ... بهادر
دوم ظهور علامات ... صبح روز نشاط اندوز عید و سور جشن سالگره پادشاه کیوان بارگاه آفاق گیر ... عالم شاه ... حال
آنچه از قلم ... رقم بر زمین ... چکیده حصه هزار ... نشاطیست که در خاطر ملکوت ناظر جا گزیده و تهنیت های ... دولت
... ان برادر مهربان ارزانی باد ... که سخن ما از شایبه کذب ... ماکست و چگونه چنین نباشد که ... دار الامان ملک ... انگریز ...
... اطمینان و جمعیت حواس در مهد عافیت شب را بروز می آریم و خدمتی که از آن امیر عالیشان بظهور رسیده از عهده ...
آن بر آمدن بی آنکه هر سر مو بقدرت الهی زبان شود امکان ندارد و گواه اینهمه دعوی ما امارت و ایالت مرتبت عزیزتر از جان
... و الدوله افضل الملک خان ... بهادر ارسلان جنگ اند **ایضاً در تهنیت جشن سالگره** بعد ازین مخفی نماند
که گره گشائی غنچه ها در بهارستان بناخن شفقت نسیم عنبر شمیم و افتتاح ابواب مقصود افراد انسانی بمفتاح هلال ماه ...
... و دوام ... خضر ... بی وجهی نیست و ... از لب ... نغمه خوشدلی در چکیده ... و ... هر ... برای ...
باندازه اصول موسیقی ابر آذاری سرگرم روغن مالیدن شعر هوا از امتزاج نغمه آن حال ها که ... ساز و مرغ را
بال ها بهر طرف که نظر کار میکند ساز طرب کوکست و هر جا که نگاه راه گذر می افتد رگ یاقوت رمانی تار طنبور ... است غالبا
روز همایون و صبح سعادت مقرون جشن سالگره خسرو والاجاه گیتی پناه کیوان جاه خورشید کلاه عالی نسب ... فرمان
فرمای انگلستان همین است که بعنایت داد آرنده نواز و کرم کریم کارساز ملک جهانش زیر نگین است ما بدولت ... نشاطیکه امروز
... دست داده شاید ... را بدست آمدن گنج بادآورد ... بر رو ... گشاده الحاصل بنوعیکه ... این روز بهجت اندوز عید و سور ... سرور
افزای خاطر ملکوت ناظر گردید همین صورت بلکه زیاده از ... سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت پادشاه ممدوح ... آن امیر ... الامناء
... اندازه ... شفقت نشان ... مهربان مبارک شود زیاده ... بدولت ... زیاده از حد مشتاق ملاقات خود ... **ایضاً در تهنیت جشن سالگره**
ما بعد مخفی نماند که امروز ... افروز نشاط اندوز ... که از زمین تا آسمان نغمه ... خوشدلی جاوید ... تاراج ...

همه‌وهم دیرین آئین مبالغه اگر غلط نکنم روز همایون سالگره پادشاه انگلستانست که از ... لطف و تشریح ابر بدر از خدا ...
از روی خلق خدا رشک گلزار جنانست تا دادار بنده‌نواز و خداوند کارساز هیچگاه این فرخنده ... گروه ... بر آن برادر ...
بسیار مهربان و سایر صاحبان عالیشان که ارکان دولت کمپنی انگریز بهادر و قوائم سریر سلطنت ... ایوان بارگاه مقدس الذکر ...
مبارک گرداناد و در تهنیت جشن نوروز شعرای خوش‌آواز چه خوب ... که در ... همچون خانه نقاش شد رنگین ...
و درین ایام میمنت انجام که آمد آمد موسم بهار مژده طرب و نشاط گوش زد اهل روزگار گردیده ... جام عیش و عشرت زمزمه تهنیت و
انبساط بسمع طالبان مسرت و سرور می‌رساند عرصه جهان از شگفتگی گلهای الوان رشک فردوس نماست فضای گیتی از گرد ...
لاله وارغوان غیرت کان بدخشان از تتبع نسیم عنبر شمیم مشام جان جهانیان معطر و از نکهت نسرین و نسترن دماغ روح
و روان روحانیان معنبر قمریان ... شقایق نعمان که جرأت و دلاوری محکم بسته بصف استاده اند و لشکر هزیمت خورده خزان
خایف و هراسان با یکدگر ... گل و لاله خوشنوائی بلبل چنان بخیال ... که روز جهان افروز نوروز با هزاران خرمی
خوشحالی در رسیده و تحویل نیر اعظم خسرو انجم یعنی آفتاب عالمتاب به بیت الشرف برج حمل گردیده از این بشارت خجسته اشارت در
محفل خلد مشاکل نواب عالیجاه سکندر شوکت سلیمان بارگاه ارسطو فطرت افلاطون تدبیر ... عطارد دبیر ...
و قار خورشید اشتهار حاتم نوال یوسف جمال آب گوهر نصفت و عدالت جوهر شمشیر شجاعت و بسالت ... صدرنشین
ایوان دولت و اقبال زیب مسند جاه و جلال بحر حشمت و وزارت را گرامی در وزیر الممالک نواب رفعت الدوله
بهادر دام اقباله و اجلاله و افاض علینا نواله و افضاله ساز و سامان جشن جمشیدی و بزم کیقباوی حسن ... و زینت ...
یافته و اختر طالع محتاجان و مساکین ببدرقه فلاح ابدی و دولت سرمدی تافته خواجه سرایان محترم با اهتمام مجلس بهشت آئین سرافراز
و ناظران محتشم بندای حی علی العیش بلند آواز مغنیان رنگین نوا بنغمه دلنواز ترانه ریز و رامشگران ناهید لقا برقص طرب
گرم خیز ساقیان حسین لاله رخسار جام پیاپی باده حسن و دلربائی و محبوبان گلعذار از شور ملاحت نمک بر خوان ... و خوش ادا
ندانم که بزمی در غایت زینت و لطافت زینت ترتیب پذیرفته یا منزلی از منازل فردوس گلشن گلهای همیشه بهار رو ...
شگفته از بخشش لعل و یاقوت محتاجان بی دست و پا بر چار بالش استغنا نشسته از انعام زر و جواهر گدایان ... دهان
سوال بسته سبحان الله کیفیت ... سلطان آفرین ... از خاطر نظارگیان فراموش گشته بود که زینت و آرایش جشن
نوروزی ... جلوه افروز ... افلاک است این جشن بسعادت ...
تهنیت ... جشن شاهانه عیش و نشاط جاودانه مبارک ... النبی و آله الامجاد و در تهنیت
... الله الحمد و المنة که کوکب سعادت ... باوج ترقی ...

به وقت [illegible] کلیل طلوع و شهود گردید یعنی مولود عاقبت محمود فرخنده شرافت پیوند از آغوش حمل مانند نیر اعظم از حمل بر آمد و جهان را
[illegible] از تاب گهواره و مهد جنبانیدن گران بزم خوشدلی و کامرانی و خسرو رهروان محفل عشرت و شادمانی با قانون شگرف نغمه های تهنیت و
نغمه سرا و ساز زبان ساخته و پری [illegible] عروس جلوه ایوان عیش و نشاط و حور نژادان رونق بازار مجلس طرب و انبساط چون نهال
نهال نسیم نشاط پاکوبی و دست افشانی [illegible] جناب والای حضرت [illegible] که قصر زمردفام آسمان را از نجوم [illegible] چراغان
فرمود خانه دولت و کاشانه اقبال را [illegible] جهان آرای این چراغ دوده عمر جاودانی و شمع جدید شبستان بقا و زندگانی
روشنی ابد عطا گردانا و [illegible] غلط کردگان تیره شب یاس و اندوه را در پرتو عالم افروز این مشعل تجلی سعادت در آغوش
منزل [illegible] آرزو و امید رسانا و نظم خدا گهواره این شمع دولت + کند آغوش عمر جاودانی + عجب زیبا نهالی سر بر آورد
سراپا شاخ و برگ کامرانی + چراغ روشن ایوان امید + فروزان شمع بزم شادمانی + ثمر ریای اقبال و سعادت
مایه نشاط زندگانی + گل نسرین عیش تازه بادا + مدامش زیب دستار جوانی + ایضا شکر و سپاس جناب ایزدی را که
غنچه یاسمین امانی و آمال گل نسرین بهارستان دولت و اقبال رایحه بیز گریبان حصول و نکهت پیرای آستین وصول گردید
یعنی پسر سراپا پرور جان عمر سعادت و سرمایه آغوش دایه را رشک دکان گلفروشان ساخته و مشام جان چندان آرزومندان
دست بدعا [illegible] در چمن امید در صدد بوی جان پرور ریاحین مقصود هست و با پیوند در نفحه [illegible] زبانها را به ترانه سنجی
شکر نعم [illegible] کتابت آبای علوی فرزندان [illegible] جلوه را از مشیمه امهات سفلی بر [illegible] شادابی و بالیدگی برگ گل [illegible]
همکنار [illegible] گوشها را بشنیدن نغمه حمد واهب العطایا [illegible] از آغوش [illegible] پرورده [illegible] صندوق [illegible]
ابد [illegible] درج [illegible] لالی شاهوار [illegible] طالع [illegible] سطر سعادت [illegible] ایضا بهارستان خرمی و شاد[illegible]
و گلشن [illegible] تهنیت و مبارکبادی صنوف فروردی [illegible] بهشت [illegible] شگفتگی و شادابی [illegible] گردن [illegible] مطرب خوشنوای
[illegible] ساز دلنواز [illegible] کوک نموده از طراوت شعبهای تازه در محفل سامعه مخلصان آبی بر روی کار [illegible] از ولادت
سراپا سعادت فرزند دلبند که تازه گوهر سلک عمر جاودان و نورس نهال دولت ابد اقتران است گردن شاهد امید دوستان [illegible]
[illegible] کام آرزوی [illegible] بی نیاز [illegible] حلاوت گردید [illegible] نیست که در نو بهار مسرت و کامرانی و فصل [illegible] عیش و شادمانی [illegible]
اندوه و ملال برگ گلی از چمن مقصود [illegible] آن [illegible] خوش آوازی ارغنون [illegible] کوه را پای تمکین جنبانیده برقص می اندازد و زمین [illegible]
ربع مسکون بوجد آمده بر خود میبالد تا در ایام از روزی که آبستن اطفال فرحت و سرور است چنین فرزند [illegible]
نزاده و دایه عمر از دقیقه پستانش از سفیدهای صبح صادق چشمه شیر جان [illegible] طفل [illegible] کنارش نهاده [illegible]
[illegible] گلو [illegible] شیر جان بخش گردانا و چون جوان شود در گلشن آرزویش آب روح تازه کن [illegible] اقبال [illegible]

ایضاً در تولد فرزند بطور اهل زبان از نوید درود جان عمر که یگانه مطلق در محبت بیان از تنها ملازمان هم

فرسوده نشاط طیلسانه شبلی خو ایند ده گشته بود سربلندی کرد و ناله دلها که دود دماغ اسمانها ... ال بگلبانگ تهنیت گردید غنچه

و نوسر در کنار عدم نهاد خوشدلی و شادمانی دلربایانه نقاب از چهره برانداخت **ایضاً** جان بخش ظهور آثار فتوحات مولود والد

جان عمر یعنی تولد فرزند ارجمند در کاشانه امید و آرزو فراوان بهجت و سرور زیبا ... برای تهنیت و آوازه سبادلبا و فلک ...

نوع انسانی را در حیطه تصرف آورده عمر ابد مقرون اقبال روز افزون رفاقه ... مانش باد **ایضاً** هبوب نسیم عنبر شمیم کامرانی

و هم قطره ریزی از ابر شادمانی گل چمنستان دل و دوستان غنچه اهل پاکان مائل بشگفتگی ابد گردآمید و اشعه دولت از مهر اقبال و

لمعه شمعی از کرم قدیر ذوالجلال بر زیبا ساحت آرزوی عالمیان بی کین و گرد کنگرهای ایوان مهر و زران و دوادگین از اوج عالم

علوی با هم تافته یعنی ایزد سبحان بمیرزا حاجی پسر زیبا جمال عطا کرده زهی مولود نیک طالع که جد او میرزا جعفر پاک گهر بود و جنید احمد

که بو سعید زیبا بوی بدهند فلک از تهنیتهای نو جهان بنا نهاد و ابواب مبارکباد بر روی عزیزان گشاد مایل و لعل فریبی قفس مه و سال

و تاریخ کن چنین لهاناز و از مطربان **قطعه تاریخ** نور چشم میرزا جعفر مه اوج شرف ٭ میرزا حاجی که داد خیر در آفاق داد ٭

صاحب فرزند شد اسب ز لطف کردگار ٭ عیش و عشرت هر طرف بند نقاب خود گشاد ٭ از زمین تا آسمان گلبانگ شادی شد بلند ٭ بی زبان از شوق و تهنیت

آمد بیاد ٭ ریخت ساقی باده گلگون بجام از خوشدلی ٭ تا مغنی دست شفقت بر سر بربط نهاد ٭ عندلیب خوش صدا در نغمه پرواز بست ٭ گرم شد هزار در

چمن سوی قفس آورد باد ٭ جامه تن پاره کرد چون گل از فرط طرب ٭ زین نوید جانفزا از بسکه دل گردید شاد ٭ فکر تاریخ ولادت کرد و ناگه سروش

گفت با عمر و دانش در جلوه اقبال باد ٭ **ایضاً در تولد فرزند از طرف آقا برای نوکر** شکر عنایت بی نهایت جناب ایزد

بیدام زبان ادا کرده آید که برای تقدیم مراسم خدمت باین نیازمند گره خود خدمتگزاری دیگر سعید و رشید تر از دیگران عطا فرمود

چنین امر ضروری محنت ابدی مددگاری برای شما بهم رسید یعنی فرزند سعیدی نصیب شما گشته دیدن بسیار خوش شد و خاطر خیر مسرت

اندوخت عجب گلیست که از شاخ آرزو برآمده طرفه یاسمینی ست که در بهارستان تمنا سر بر زده تا ابد بسیبی از صرصر رنج والم مشن سبز و خرم بوده روزی که در

او یادگیر زیاده از پدر سرگرم کار و بار سرکار شود **ایضاً در تهنیت توفی یعنی شادی** از وصول خبر بهجت اثر تزویج آن

هم آغوش شاهد دولت جاودانی و دوشن دوش عروس آستین کامرانی هر فرد بسته لب زیبا جمال فرخی و فیروزی عذرای سیر یا غنچه دل

سعادت بهروزی در کنار کشید و مخلصان سراپا خلوص ترانه طرب خوشدلی نشیند بهجت و خرمی مع زمزمه شکر جناب والای که عرایس

اروای در حجله اجسام تمکن فرموده عندلیب آسا زینت لب زیور زبان گردید تهنیتهای سزاوار شان یگانه مطلق ست

... انقطع ست محال ست که بی نوسی و حریفی ساغر شادمانی زند و داد عشرت دهد شکر تهنیت محافظ عماری ...

و دولت باد **ایضاً** از وصول نوید توی آن جان عم آه گرمی که جدائی شما چون انار آتشباری سر بفلک کشید ناله شرر افشانی

مانند هوائی دود شب طره رخسار گره هوا بیگرده پیسان آن شکل جلیل مبدل بسرور آرایش شب عیدی گردید خانون دلفریب تهنیت و مبارکبادی
نوشته آید ببزم خرمی و شادی زیب شبستان شما باد **ایضاً** از ورود نامهٔ خبر کدخدائی شما که اتباع سنت سنیه و تقلید طریقهٔ مصطفوی است مسرت
خاطر یکی و دو گردید و نشئه سرور دلهای اعداء چون جناب باری شما را از غم و الم فرد و با بهجت و سرور زوج دارد **ایضاً** کدخدای خانه مجد و علا کشاینده
بند نقاب عروس معانی و معارف فیوضه ببعد غازه طرازی رخسار شاهد تمنای صحبت شریف منقوش لوح خاطر صفوت منزل خاطر گردیده
می آید که بعنایت جامع المتفرقین معشوقه هر مراد و دل را بآغوش کام کمن مخلصان است و خار خار خاری که در دوست جزین نیست که پیوسته
دست هم آغوش این کوهر مرام بگردن مخدره مقصود حمایل باشد حاصل تحریر اینکه مکاتبه بلطف شحون مسرت مضمون مخبر شادی کدخدائی
نور چشم کامگار اقبال نشان شهاب الدین خان بماه ربیع الاول وصول تهنیت زرافشانی نمود از بسکه مشتمل بر نوید خوشدلی و شادمانی بود
هر سطرش مانند تار قانون نغمه خیز و هر دایره برنگ کاسهٔ رباب مسرت انگیز گشت هر حرفش از روانی عبارت در رقص نشاط و هر فقره
تیر آب بدوش ترانه هزار انبساط غلغله کردم این مکتوب مکتوب نیست بلکه مجلسیست که معجز نشان پری تمثال و حور نژادان لیلی جمال در آن
جمع گشته سرود تهنیت و کامرانی و غزل مبنی بر جلیش جاودانی میخوانند و مجلسیست که از شکنجهٔ گیسوی این شمشاد بالا و کمان ابروان باده بیما
کرده هر گام پای کوبان و دست از طرب می افشانند جناب اقدس ایزدی پیوسته هزاران هزار شادی و مبارکبادی نصیب خاطر آن
مجلس سامی گرداناد

ایضاً در خواستگاری نسبت بیگم صاحبه

عالی منزلت والا مرتبت عفیفهٔ دوران تنقیه بنیاد سلامت بعد آرایش گوش عروس زیبا بآویزهٔ محبت و اخلاص و تزئین ساعد مخدرهٔ آرزو بیاره صداقت و اختصاص خاطر
معجز شاهد بیان را بر میدارد که پیش از این در شبستان گوش این صدیقه زیباگار خبر میمنت اثر چنین جلوه پیرا شده بود که نسبت
سرو جویبار خیر و سعادت ستارهٔ برج مجد و سیادت نور چشم اقبال نشان سید امیر علی حفظه الله عن الحادثات با دُر دانهٔ صدف
طهارت و پاکدامنی آب گوهر نجابت و عالی دودمانی یعنی نور چشمی کلانی آن ملقیس مهد رافت و حورای فردوس شرافت قرار
پذیرفته و باز از نیرنگی چرخ مشعبد که شانه کش طرهٔ آشوب و گلگونه طراز رخسار فتنه است گردون سلمای این مدعا بعقد گوهر
ظهور آراستگی نیافت اگرچه ارادهٔ انسانی هم آغوش ارادهٔ ربانی است و مشیت الله در همه اوقات غالب لیکن دل با خلاص
منزل و خاطر محبت ذخایر همیشه بدینگونه دست آرزو بگردن شعف حمایل دارد که هر چه زودتر پای نظلورهٔ محبت و یکتادلی بمحل
قرابت قریبه قرین گردد بنا بر علی هذا گوهر مافی الضمیر را در رشته بیان میکشد که چون این تازه سمن بهارستان ارجمندی و بهروزی
از مدتی نشو و نما پذیر چمن نسبت فرزندی آن مریم زمان و سعیدهٔ دوران است مترقب از فیضان نگاه گوهر شناس که حسن قیم
احوال نوع بشریان ظاهر و هویداست آنست که در ساعتی از ساعات خجسته قران السعدین قبول نسبت این نیر برج رفعت
و بلند خاندانی با کوکب ذروهٔ علیای شرف یعنی نور چشمی خرد قرار داده محفل تمنای آرزومندان را انبساط گوهر آمود مسرت و شادمانی

بسیار اینده لذت گوش مشتاقان سراپا اشتیاق را بصدای زمزمهٔ تهنیت و مبارکبادی آواز ترنم خرمی و شادی بنواز اینده هرگاه مرسلهٔ این التماس
پیرایهٔ گلوی قبول میگردد و جای دیگر بکار رسم اسم نویسی ایشان زیب انصرام خواهد شد و این صدیقهٔ خود بخدمت آن شفیقه رسیده بترتیب
مجلس عشرت حا و نوای نغمه پردازی بزم شادمانی خواهد پرداخت از عنایت ایزدی امیدوارم که وجه مقاصد عظمی بر طبق تمنای خاطر والا
محل آگین گرده د **ایضاً** مرزا صاحب الاناقب رافت نشان ملاذ مخلصان سلامت از انجا که آفریدگار تعالی شانه و عم احسانه بعنایت
عمیم خود و قسیم الخیر موالید ثلاثه را بقوتی چند مثل غاذیه و نامیه و مولده نواخته تا اشرف هر نوعی از بین هر نوع زمانی دراز بتبقیه شخص و نوع خود قائم
بوده بدرجهٔ کمال برسد و از جملهٔ انواع مندرجه تحت الحیوان انسان که اشرف مخلوقات است بموهبت مخصوص و سر عزت بخطاب انی جاعل
فی الارض خلیفة افراخته پس هر فرد انسان سیما گلچینان بهارستان اسلام و رهنوردان وادی اتباع حضرت خیر الانام علیه و آله التحیة
والسلام را باید که همت خود را مصروف بر ترویج ولد آن و نبات که لآلی شاهوار درج قدرت کاملهٔ خالق الارض والسماء و جواهر آبدار
معدن حکمت بالغهٔ صانع بری از چون و چرا اند داشته باشد والا از صراط مستقیم ایمان منحرف گردیده راه عسیر المروری پیموده که بمنزل
مقصود یعنی سعادت قصوی نارسیده بمنزل شقاوت ابدی در چاه خیبت سرمدی و اثر ورثه بغلط هرگاه صورت این معنی در مرایای اذهان
سالکان مسالک دین و گردبر روشنگان منازل حق و یقین بآیات بینات منقوش و مرتسم است بتحریر مدیده و کلمهٔ محبت آمیز فواد انگیز
چنین مصدع اوقات ملازمان سامی میگردد که مدارج محبت جانبین از زمان درگذشته که قوت واهمه هم بر ایجاد صورت مغایرت
قادر باشد بلکه فوق این نسبت تقاضای آن مینماید که پیوند قرابتی بر آن مزید آید یعنی مخلص زاده میرزا علی محمد طال عمره که ظاهر جنبهٔ
انسانیت متجلی به انس از رذائل متخلی است تمنای آن دارد که بشرف ازدواج دختران عالیشان امتیازی در برادران اعیانی
بهمرساند و مخلص راقم نیز ازین تمنای او برخود میبالد مترقب که عارض شاهد این ملتمس بغازهٔ قبول زینت آگین گردد تا عروس امال
جهان افروز حجله سرای شب است پیوسته گوی اعیب مال روحانی و روحانی همکنار ملازمان سامی باد **ایضاً در خواستگاری**
از جانب خواجه امامی چون مشاطهٔ قدرت کاملهٔ آفریدگار تعالی شانه و عم احسانه گردن عروس نهال قوت
انفعالی را بکاکل عنبرین استعداد و معنی آراسته مدام بیام همگلی عوشی او عنلجوان قوت فعلی میرساند و اراده سیاحی ربیع خریده غیر ابتوقع
وضع حمل اطفال دلفریب ریاحین و اثمار یاسمین سبز پرده ابر نوبهار که فیض عامش رونق اشجار عیسوی و قیمت آب خضر میشکند متزوج
میگردانده نیز برای رزین و عقل صواب گزین بکار بندان نتیجه نواید عقل و کیاست و شانه کشان طرهٔ عذرای فهم و فراست بنا بر وجه
گزیده تبلا نوبر قدرت جادار قدیر موقوف بر طلوع کوکب درخشنده وجود انسانی است که از کارخانهٔ عنایت ازلی به خطاب **وَعَلَّمَ آدَمَ**
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا مشرف کردید و ظهور صورت نوعیه بشر منحصر در ترویج اناث با ذکور بنا بر علیه هذا این جاروب کش آستان
نوابجان عالی شان بلند مکان بقصد کسب نوعی از تجلیات فیضان صحبت بزرگان والا دودمان پیرو قافله سالاران مراحل حق و یقین

خواجه نظام الدین بلاسی المولد سمرقندی الوطن احراری النسب طاب ثراه عرض مسندآرایان ایوان تحقیق انساب اصناف عالم و محققان
تیار با تبیین و تفتیش احوال بنی آدم میسازد که والد بنده خواجه محمد امین مشتهر به خواجه قاضی خان گوهر گرانبهای صدف بطن سعادت انتساب
نبت وزیر اعظم هندوستان اعتماد الدوله نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مبرور مغفور است سوای این آبای کرام و اجداد عظام
این کمترین مرجع و مآب سلاطین قدسی درگاه و ... اولیاء الله بوده اند چنانچه آمدن خواجه کبریا قدس سره که جد بنده بوده اند در وقت حضرت
اورنگ زیب خلد مکان با حضرت خواجه پادشاه ... پسر عمومی خود ... ملاقات پادشاه ممدوح مغفور بکمال بی نیازی که اتفاقی مشهور است
نبیره حضرت خواجه کبریا خواجه نصیر الدین خان خلف حضرت ایشان خواجه محمود خان و داماد نواب عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ناظم صوبه دار السلطنه لاهور
دار الامان ملتان و نتیجه شایسته جناب ممدوح حضرت خواجه پادشاه خان مد ظله العالی که پدر بزرگوار بنده اند نسب این کمترین بنده بدات
خود بری از جمیع مناهی و فارغ از اشتغال ملاهی بسر برده و درین سن که بهارستان عمر این کمترین با سیمین سال شانزدهم بر شگفتگی است
صرف و نحو را تا شرح جامی خوانده و کتب فارسی نیز تا ابوالفضل از خدمت والد ماجد استفاده نموده مطالب نسخه شجر الامانی همه مستحضر دارد امیدوار
فضل و کرم که مدعا بحصول انجامد

در تهنیت ورود نواب گورنر جنرل بکلکته

از وصول مژده نوازش قدوم فرخندگی
لزوم آن برادر مهربان بدار الاماره کلکته با صد گونه فتح و فیروزی و هزار چند میمنت و بهروزی جهان جهان فرحت و نشاط و چمن چمن
بلاغت و انبساط پیرامون خاطر صفوت مظاهر گردید و گلستان دل مشتاق که درین مدت چند روزه از صدمات بی جنبی اندیشهای
رنج افزا افسرده شده بود باز تازه بهارستان فردوس برین چند آنکه باید بر نمو بالید الحق که اینگونه فتوحات نمایان مخصوص همت بلند و طالع
ارجمندان والا منزلت خجسته شیم است والا آنچه از کثرت اعادی و قلت رفقا شنیده میشد جمعیت حواس را انهم پاشیده بود الحمد لله که بلا
عظیم بعنایت ایزد کریم از سر گذشت خدا مبارک کناد و آینده شادمانیهای روزافزون نصیب آن برادر مهربان باد و ذریعه عظمت دولت
کمپنی انگریز بهادر دهی جبروت اقبال پادشاه والا جاه فرنگ که چنین امرای بلند وقار و امنای حکمت و فطنت شعار مصروف
ترقی آن میباشند اللهم زد و لا تنقص زیاده باد دولت در جمیع احیان مشتاق و برسر الطاف اند ایضاً

بنام افضل الملک حاجی خان علی بهادر ارسلان جنگ در باب طلب جلسه شادی مبارکباد فتح قلعه جاوه

مخفی نماند که چون طبع همایون را از دریافت خبر فرحت اثر فتح قلعه جاوه که درین ولا بعنایت
ایزد متعال و اقبال کمپنی انگریز بهادر به برادر مهربان نواب گورنر جنرل لارد منتو بهادر اتفاق افتاده انبساط تمام حاصل شده
خاطر ملکوت ناظر چنین اقتضا مینماید که روزی از ایام جلسه قرار داده شود که درآن جلسه آن امیر بلند مکان عزیزتر از جان بهم با جمیع دوستان
و سایر تبعه و لشکر آن ماه دولت امسرور و مبتهج سازند اگرچه پیش نهاد خاطر سلطنت مظاهر آن بود که جلسه مذکوره درهمین ماه صورت
انعقاد بندد و لیکن از کسل مزاج آن مایه شوکت و امارت منزلت که تا ... چنین مباد توقف درین اراده رو داد حالا که عنایت حق مطلق

حال جان [illegible] الاقدس صحبت مذکوره بتاریخ بیست و ششم صفر قرار یافته اطلاعا تحریر و ملازمت بمسامع مذکور رسید که عمل نتیجه قدم

امید بلکه در حقیقت نمایان الاقدس بست باشد زیاده خبرت ایضاً تهنیت حضرت والده ماجده بکرمه معظمه مغفرت ماب

تقدیم مراسم عقیدت و بندگی معروض میدارد که از وصول نوید جان بخش تبعیت ناموس حضرت قدر قدرت خدیو گیهان خلیفة الرحمان

خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علینا بره و احسانه تهنیت جهانبانی غنچه خاطر ارادت فخایر و خیره شگفتگیهای تازه از خدمت او تعالی

تقدس بانجناب مبارک گرداند غلام را این مژده دلنواز آنقدر مسرت شمولی حاصلست که در هزار دفتر گنجایش بیان آن ممکن نیست

هزار شکر بدرگاه کریم کارساز که گوش ما آرزومندان را باین خبر فرحت اثر نواخت بالجمله عرضداشت مع پنجاه اشرفی نذر سال

حضور پرنور نموده برای اطلاع معروض میدارد زیاده حدود آبهی سایه مرحمت آنجناب بر مفارق فرزندان ممدود باد ایضاً

عنایت و شمال رافت سلامت بعد استشمام ضمیر این مقصود و استفاضه رایح بهبود یعنی استلذاذ روحانی و استحلای جاودانی بملاحظه

آن تازه صنوبر طرف چمن والا و دوانی را که مورث صنوف کامرانی است او هم قلم را در میدان کاغذ گرم جولان مینماید که هنگام

قاصدان فرخ فال خجسته رفتار نسایم نوروزی و ابرهای آذری فرمان قضا جریان مزین بمهر شاه ظفر پناه فروردین مشتمل بر آرایش

صفوف نجلاهای شگوفه و تزیین جوانان نهال بلباس گوناگون از گلهای بوقلمون و تقسیم مبالغ تنخواه تشبون شاخ و برگ بنقود لآلی شبنم

و گوهرهای قطرهای باران و صلا کشیدن جارچیان فاختگان بر اطراف خیابانها و تاکید خواندن ترانهای تهنیت و سواری شاهزادگان

ورد بر بلبلان و نواختن دمنیه کوس رعد و [illegible] شادیان سرادقات سقرلاطی لاله بر کمر کوه و گستردن اطلس سبزه و برخیمه و نصب [illegible]

ظفر طراز از سرو چنار و روانه ساختن اعروق بوی ریاحین با فوج صبا و شمال بعزم تنبیه لشکر بیداد آیین بستان [illegible] کردن سپاه برف

بتگرگ و تاختن دار الملک خزان کینه توز [illegible] بقصاص خون اطفال بیگناه غنچهای ناشگفته با مرای اعتدال طبایع در رای [illegible]

رسانیدند بحسب این مضمون [illegible] اطاعت [illegible] را [illegible] بهشت از سبزهای شاداب تیغ آبدار کشیده و از نوک خار [illegible] سنانهای [illegible]

دست گرفته و شاخ از غنچه و ثمر گرز گران بر دوش نهاده و انهار مالال از زلال تموج هوای معتدل زره داودی پوشیده مرغان [illegible]

خنجر ابدار از آستین برآورده همه باتفاق یکدیگر بقصد خون ریختن لشکر علامات شتا بر زمین و فرو نشاندن فتنه تفنگ اندازان [illegible]

که جگر تماشاییان از دست جفای این بیدردان کباب خانه امید نظارگیان لاله و یاسمین به تندی سیل بیداد این ستم

خراب و دیار دلها غارتیده جوق جوق جنود این نخوت فروشان و مزارع آرزو پامال حوافر خیول جیوش ناعاقبت

اندیش این جهالت کوشان بود در جیش همت سمند ارادت بهر طرف جهانیدند صحیفه عطوفت طراز متضمن شگفتگی ازهار آمال جهان

جهانیان بیما ابتسام انوار آرب ملتمسان بوصول رایات ظفر قرین شاهی در بلده و قتل و غارت کفره فجره بعد اطفای نایره [illegible]

ارا [illegible] سکه و قوی شدن دلهای مومنان بیشتر از بیشتر موصول و بهارستان خواطر دوستان که از صولت شتا سرد و [illegible]

ایام [illegible] سرت [illegible] عنوان [illegible] هادی [illegible] مناسبات [illegible]

[illegible] بادار [illegible] عنایت [illegible] چون [illegible]

البرز طراوتهای تازه و عندلیب جان را ترنم نشاطی [illegible] لبهای [illegible] قربان [illegible] واریکه آرای اقلیم [illegible]

پیوسته بندگان دولت را بمنصب بلند و مرتبه ارجمند سربلند و بدخواهان آستان [illegible] طرب و شادمانی

معمول داراد و دیگر احوال اخبار [illegible] مشورت بعضی [illegible]

که به دانائی ممتازاند تجدید عهود و مواثیق [illegible] نموده با دولت [illegible] که در وقت [illegible]

این دو سه گروه بزرگ [illegible] خود را از ورطه بلاکشی آواره [illegible] و بر مسند ریاست باستقلال [illegible]

سرداران نامی که آتش افروزی فتنه و فساد ناشی از طبع ایشان بوده است از زندان [illegible] غرض [illegible]

واطفال خود را گرفته در ظل حمایت نواب وزیر الممالک بهادر امان خواه شدند **در تهنیت و تعزیت** یاسمین بهارستان [illegible]

دار ارجمندی اطال الله عمره بعد رنگ آمیزی و پرداز چهره دعا که خال رخساره الفت است واضح باد که بوصول خبر وحشت [illegible]

[illegible] انجام رحلت برادر شفیق کرمفرمای مخلصان یعنی والد عالیمقدار جلیل القدر شما و تمکن آن جان [illegible] و اقبال

بعون عنایت قادر بیهمال نخست هوای بهمنی متوجه تاراج برگ برگ نشاط دوستان گشته و همعنان آن نسیم [illegible]

روح پرور گلشن مسرت و انبساط باهتزاز در آمده شادابی پیرای چمن ابداع و طراوت افزای حدیقه اختراع پیوسته نهال

امید آن غنچه باغ شرافت را البرز اثمار مقاصد صوری و معنوی گردانا و باید که در خدمتگزاری والده مکرمه خود بدل و جان

کوشیده [illegible] حقیقت را سرسبز دارند و تا دست داد ملاقات یکدیگر بتحریر سطری چند متضمن احوال خیر اشتمال و دیگر سوانح

آن طرف مشغول باید بود **ایضاً** [illegible] مرات و ملاطفت [illegible] و راحت سلامت پوشیده نماند که گلهای شگفته [illegible]

از شبنم صبحگاهی اشک بر رخسار و سوسن خنده بلب را با پیراهن نیلگون همکنار آفریده اند هر صبح کشاده چنین را چاک گریبانی [illegible]

و هر شام را با وصف روشن شدن چراغ مراد کواکب ردای سیاهی از ظلمت بر دوش است و همچنین [illegible] و مواد [illegible]

را دست انداز بهمنی در کمین و آفت رسیدگان دی را نوید مقدم فروردین در پرده گوش [illegible] باشد و سرخوشان باده مسرت [illegible]

گزیری ندارند [illegible] قربان [illegible] معرفت دل [illegible] شادی مستعار نگذارند چون [illegible] معنی آشنا و صافی ضمیران باصفوت [illegible]

تعلق و وابستگی بالذاید و حظائظ دنیا دغباری بر خاطر نشانیده از مکروهات و حوادثات امروز و فردا [illegible] عادات اطفال که [illegible]

و [illegible] نشاط آغاز نمایند شمرده اند غم و شادمانی را آئینه ورود جلوه جمال یار دانسته پی بحقیقت برده اند بنا بر علی هذا [illegible]

از وصول خبر وحشت اثر سانحه هوش ربا و حادثه غم افزا یعنی [illegible] جناب الد بزرگوار آن جلیل القدر عالیمقدار [illegible] روضه رضوان [illegible]

بحرکات شیرین و ارقاص ... لا ... چو ... الهی که بیان این متاع ... سامعان را ... آتش سوزان ... که از شورش ...
و فلک اطلس ... مجلس ... و مقارن این حالت تو ام این ... آن ... روزگار ... بلند ... شرف شدن ...
جلیله ... سعادت فرزند ارجمند ارجناب ... العطایات و اضافه منصب ... جاگیر ... بندگان حضور ...
و ماشیه ... بساط فیض ... اعظم الامر الاشرف الانور اگرچه ... خاطر ... اگرچه تحریر این مقدمات ... سامی ... علیه السلام
نوشت و شکفته ... قلم صداقت رقم ... اظهار خلوص ... چاره ندارد به هر حال ... اول ...
حضرت ... مفتاح گنجینه ... است ... دیگر ... دل ... نخستین ...
همنان ساخته ... صحرای ... ساخته ... این موهبت جلیل و انعام جزیل یعنی تولد مولود مسعود و عافیت محمود ... کامرانی
را آرایشی تازه ... الکمال ... هند ایضاً مخدوم و الاستعدام سلامت ... که ... اعمار ...
کرام واجداد ذوی الاحترام ... اخلاف محمود العاقبة ... اعقاب مسعود الآخرة است جلوس و قعود ...
تشریف ... سجاده خلافت ... باز گشت ... الحمد لله و المنة ...
شقایق آمال ... خلوص ... ارادت ... عنایت الهی ... فیض نامتناهی
شگفتگی جاوید ... است ... دل ...
و ... رأفت سرمدی ... امیدوارم که اگر همت بلند شود ... حضرت راه ...
... خاک آستان رفیع الشأن و کریاس آسمان ... فروغ بخش ساحت عالم ناسوت گردانم از جناب ...
... زبان شاه اسمعیل شده ... بوقت تخلیه معروض سمع اقدس نمودم از چهره ... آثار بشاشت ...
و آنچه در مقدمه شاه ابوالخیر ارشاد حضور پرنور ... شاه اسمعیل تصور فرمایند شاه صاحب موصوف ...
در خدمت ایشان زانوی ادب زده است گزارش خدمت ... جناب خواهند نمود **ثمرهٔ دوم در مکاتبات تعزیت**

بعضی دوستان نوشته شد ... در هر ... طریق سلامت ... انسانه ... اگر قابل آن بود
... سطری ... چون ... بود عنان ... واوی ...
زبان را در میدان بیان ... داده می‌آید که انسان تا در حیات است و نفس ناطقه ... دارد دل آدمی ...
مهمان سرای اندوه و شادمانی است ... عبارت از ... عالم فانی هیچ گلی در چمن جهان گذران ... آشنا نگشته تا از
... داشتن ... گردیدن ... و هیچ بلبلی ... بهار ... نا درخزان ... جدا نبوده حاصل این قال و مقال
... بوقت ... تشریف ... فرمودن ... والدین ... روضه فردوس ...

شبهای تیره و چراغ شادی مخلصان جان نثاری نور گردیده جناب قدس انتسابی آن مغفور سپهر و در لباسهای نورانی ... شناند مترتب گردید
دعای این دعوی در آن پیدا شده ظل رحمت داور مطلق کسب سعادت ابدی نمایند ایضاً از شنوع این سانحه هوش ربا وقوع این
واقعه جانگزا که تحریر این قلم را یکسره بی اندازه و تقریرش زبان را از زبانه آتش میسازد خان و مانم چه شعله بجاد رفت و دودمان ... آتش
همه سر و افسر ایاس هوا و بلا پوشیده ولی که چون گل شگفتگی و دهشت سنبل آسا در خون ... جمعیت حواس پریشانی سود او ...
قطیم ... دیده خونین از جوش اشک گلگون غیرت در یتیمی عمان است و نوک مژگان از فوران لخت دل و پاره جگر روکش شاخ ارغوان سینه
زده واه رشک سنبل کده دارم بر سر خوابگاهی کل همه انگر میبارم و شعل استعلای که درین تیره شب اندوه راه بمنزل صبر نماید از ملازمان
سامی مترصدم که گنجی از شکیبائی بدست آورده راقم خاکسار را نیز شریک دولت خود گردانند زیاده چه ایضاً حضرت والده صاحبه
صاحب مکرمه ... آداب کورنش بجا آورده بعرض حاشیه بوسان بساط عفت مناط میرساند که خداوند علیم شاهد حال است که از استماع خبر
وحشت اثر تشریف فرما شدن روح مبارک جناب ابو صاحب قبله سید میر نصیر صاحب جعله الله ساکن اعلی قصر الجنان بسیر فردوس
برین و چیدن بهار جاودانی گلشن نشاط فردوسی یکبارگی تخته مشق صرصر خزان اندوه و ملال گردیده و یکباره حواس خمسه ظاهری و قوای انها ...
واقع شده روزانه سر غم دست و زانوی من و شبانه ناخن حسرت مشغول خراش روی من لیکن بحکم آنکه شعر همه تن خون شوم زین حکم
گریه اینم که گریه را اثر نیست * مجبور بکمال عجز و بیچارگی متمسک بدامن شکیبائی شده و کعبه گریه و زاری هر فرد بشری بمرگ هر کس که
ازین قبیل است که شخصی بکسی چیزی از قسم جواهر گران بها مثل قطعه الماس یا زمرد یا یاقوت تفویض نماید و مدتهای دراز امانت
از و طلب نکند طرف ثانی بزعم خود بداند که شاید در خاطر مالک نمانده و دفعةً از و استرداد نماید ظاهر است که وقت رسانیدن امانت
بمالک که بگمان امین مالک آن شده بود چه قدر غم و غصه روزی امین میشود حال آنکه انصاف مقتضی آنست که امانت بعد صد سال هم اگر طلب
نماید بمالک باید رسانید بالجمله جمیع افراد بشری را باید که وقت وفات عزیزی نظر بر آنکه مالک امانت خود را هر گاه خواست گرفت اند و تسکین
لیکن چون از عادت بشر بند معذورند بنابرین هرگز نبرید آن که آخر کار توسل بصبر جستند لهذا آنجناب والا نیز اگر چه از پایه ادب دور است
که درین مصیبت عظمی چو پای رضای مالک حقیقی بود ناچار صبر باید ساخت و در نمازهای پنجگانه دعای آمرزش جناب مغفرت مآب
باید پرداخت زیاده حد ادب ظل عالی ممدود باد ایضاً امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت خلاصه سعیدان
سعادت آیین و اسوه حکمای عالی قدر با تمکین سلمه ... حاتم مرتبه خسروان جم اقتدار و برهان طراز دعوی جلوجاه ملوک
گردون وقار که بر بانده فیض ازلی شورش بطلیموس رسیده و جرعه جامی که او بر لب گذاشته نصیب از شمید ...
گردیده معنی هنر پیشه بسالت و نامداری و گوهر صدف جلالت و کامکاری فدوی خاص خالص الاعتقاد و دو تنخواه
نیکو سیرت پاکیزه نهاد مورد صنوف تفضلات تازه و مطمح انظار عنایات بی اندازه باشند بعد ازین بر رای

خورشید ضیاهای این افلاطون یونان علم و فراست ارسطوی زمان عقل و کمال است [illegible] عجب نماند که عشق نوعی از [illegible]
با ابدان برای تحصیل کمالیست که آدمی بوسیلهٔ آن بمبادی خود را تواند شناخت و تا وقتیکه این بایستی برسد و جمهور حکما [illegible]
پیمانه و عادت از خالی شدن و پرشدن تجربیست لیکن چون بعقیدهٔ ایشان علاقهٔ محسوسات موجب [illegible] عشق [illegible]
حال مجردات بجز [illegible] شوق نفوس [illegible] رفت آنها با طلب کمال [illegible] است [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] قطع این [illegible] پیش آمدنی است بخیال مفارقت از خویش [illegible] وجع شدید [illegible]
اصابت مصیبت [illegible] الاطفال [illegible]
محبت معشوق حقیقی را [illegible] که هیچ حجاب [illegible] آن [illegible] و صیامی شان [illegible]
این ابهام آنکه با خاطر والای ماه دولت و اقبال از [illegible] آن [illegible] از [illegible]
دولت برادر بزرگ عالی والی دوچار کردیده که بیانش محمول بر تکلف میشود لیکن حال ضعافت دل بندگان حضور پرنور [illegible]
بحکم القلب یهدی الی القلب بدان آسوده حکمای عالی قدر با تمکین روشن است مختصر ایشان [illegible] تعلیم میکنند [illegible]
صبر و سکون این تحریریم از قبیل تعلیم اشراق به افلاطون است زیاده ماه دولت را بر سر تفضلات و اشفاق [illegible] ایضاً در تعزیت
میرزا جعفر صاحب عالی‌صاحب مشفق مهربان کرمفرمای مخلصان سلمه الله تعالی [illegible] نامهٔ روح فرسا که از هر فقره اش
بوی کباب دل [illegible] جگر بمشام جان تیره بختان و سراسیمگان بوادی غم و هم میرسید موصول گشته موجب مزید اشتعال
التهاب نوایر حسرت و اندوه گردید از رحلت [illegible] روح مطهر آن صدرنشین محفل خلد برین باشیانهٔ علی علیین [illegible]
اجسام [illegible] ماتم‌زدگان را بیجان و روح و دنیای تیره خاکدان گذاشت چه بگوییم و چه بنویسیم که هر لحظه هجران [illegible]
بچه عنوان بسر میشود گاهی [illegible] الطاف و اشفاق آن مستغرق دریای حسرت سیلاب اشک [illegible] جوی [illegible] روان و گاهی [illegible]
حال باقی ماندگان که بکجا انجامد دلیکه بماند بر آتش حسرت بریان [illegible] لمحه دمی ازین بلیه نجات [illegible] وهم و خیال [illegible]
هوش و حواس و صبر و سکون با [illegible] رحیل زدند حسرت و اندوه و یاس و ناکامی در کانون سینه رحل اقامت انداختند
وابستگی بعالم و عالمیان [illegible] و حرص و آز دنیا و مافیها منقطع گردیده [illegible] ضروریه بالکلیه مختل و حواس خمسه [illegible]
معطل [illegible] آسایش زدن و دشوار و دمی بآرام بر آوردن مشکل [illegible] زار و غمگساری [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] دریا بار خویشم که هیچ وقتی در فرو نشانیدن آتش غم تجمل میکنند گاهی شورش جنون سرگرم صحرا
نوردی و بادیه پیمایی نماید و دمی [illegible] قطع علایق دنیوی میگردد هر نفسی نفس آخرین و هردم دم واپسین متصور
میشود قلق و اضطراب که هر [illegible] افزون از حد حصر بالجمله این قطره خونی که [illegible] میکند حریف [illegible]

فوری [illegible] وقت ملاقات [illegible] خوانده شد و از شیرینی زبان شفقت بیانی و دران [illegible] تحصیل [illegible]
نمیاید ایضا [illegible] مهربان دوستان بسیار بسیار سلام محبت و دعا [illegible] شوق [illegible] سلام بعد [illegible]
الماعم اشتیاق [illegible] ملاحظه صفحات [illegible] گلشن [illegible] بهار خلت وداد و صدق [illegible]
مودت و اتحاد یعنی مفاوضه شفقت [illegible] مضمون [illegible] صحت [illegible] شرح شریف و شگفتگی غنچه خاطر [illegible]
[illegible] الا که گوشه وصول گردیده [illegible] خاطر [illegible] انکار [illegible] ترشح [illegible]
آثار بهبود و نجابت [illegible] طلوع نجوم دولت احبابی [illegible] موافقت نشان [illegible]
با صدق [illegible] یقین [illegible] این باده سرور [illegible] آن شفقت نشان [illegible]
است [illegible] مرغ [illegible] در عرصه [illegible] گرفت [illegible] و اشعار طرب [illegible] توجه جناب قدس مآب قبله
و کعبه دو جهان [illegible] ساحت زمین کهنه سرا [illegible]
گلشن زلال [illegible] ساخته هوش ربا و حادثه غصه افزا [illegible]
بجای ترنم عشرت ناله واحسرتا [illegible] رسید زیاده برین چه قلمی گردد **ایضا در تعزیت مرزا ایضا صاحب**
مرحوم شیخ صاحب بسیار مهربان محبت و اخلاص نشان سلامت از استیلای غصه و غم واقعه هائله جانکاه شیخ [illegible]
[illegible] مغفرت الله نور مرقده که آشنای قدیمی و دوست صمیمی بودند از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند چه نگارد که ازین خبر [illegible]
اثر در خاطر [illegible] ملال راه یافت خصوصا تصور اینمعنی که بران دوستدار [illegible] وقار ازین واقعه [illegible]
باشند و از عدم ملاقات خود که دران وقت حاضر نشدیم اگر میبودیم البته در اسباب تجهیز و تکفین آن سالک مراحل عاقبت [illegible]
باتفاق آن دوستدار شریک حال شده [illegible] نواب [illegible] برسید [illegible] چه کنم که زمین سخت و آسمان دور [illegible] صبر نمودم [illegible]
فضل الهی ایشان نیز بهمه وجوه خود فهمیده [illegible] در رضای الهی [illegible] شوند و صبر نمایند که اینجهان فانی [illegible]
هر حال صابر و شاکر ماند باقی ماندهای آن مرحوم را از ولد [illegible] دلداری [illegible] خاطر باشند حق تعالی از فضل عمیم [illegible]
آن اخلاص نشان را بر سر وابستگان [illegible] سلامت دارد **فقره سوم در رسید اشیاء مکاتبه و در حسن رسید تهانیها بنام**
مرزا محمد [illegible] بهادر از طرف مرزا اسکندر شکوه بهادر [illegible]
[illegible] روز [illegible] برای آرایش شاهد [illegible] جلوه زمین یافته و متاع گرانبهای نعت شایسته [illegible] جنابی است که [illegible]
باقبال [illegible] دولت تا ابد [illegible]
[illegible] چرخ اطلس [illegible]

[illegible] صاحبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طرفه بهار [illegible] خاطر ارباب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسد الله اصفهانی

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] سلطنت

[illegible] جمال آن [illegible] آن و اکثر [illegible] لطف و اقبال و تجملات ابد [illegible] حشمت و اجلال [illegible] شناسی این [illegible] آن

[illegible] جامه‌های آن [illegible] حشمت [illegible] افزون [illegible] بر سرها **ایضاً** در [illegible] جهان

[illegible] گوناگون [illegible] غزل [illegible] کشادن [illegible]

[illegible] آیات [illegible] سلطنت [illegible] جامگی آن [illegible] عنایت و [illegible]

[illegible] شرافت [illegible] تمام [illegible] رنگ [illegible]

بر دولت [illegible] بهشت فرسا [illegible] نسیم [illegible] قطرات باران [illegible] هر یک از [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] چشم [illegible] تماشائیان سرآب [illegible] مشغول [illegible] چنانکه [illegible] جهانگیر [illegible] آب روان [illegible]

[illegible] گفتارهای عبارتش [illegible] صفای باطن [illegible] قلم [illegible] لطیف [illegible]

[illegible] چشم [illegible] گل [illegible] وصول [illegible] نقوش [illegible]

[illegible] روان [illegible]

[illegible] با وجود شوکت محمودی وقت [illegible] زبان [illegible]

عنایت پادشاه فرنگ [illegible] رسید [illegible]

اندوخته بر تخت سکندری [illegible] شده [illegible] بدن [illegible] شناخته [illegible]

برای [illegible] شاله کشمیری [illegible] ارباب لهو و لعب [illegible] چنین مقام [illegible]

[illegible] عرق خجالت [illegible] نزاکت [illegible]

[illegible] صبح صادق [illegible]

آورده که [illegible] صرف باید کرد [illegible]

سر [illegible] لیاقت آن [illegible] آسمان [illegible] حرکت [illegible]

قبای [illegible] و اقبال و [illegible] حشمت و اجلال زیب قامت ملازمان سامی باد و در حسن رسید میوه سرسبز ساز ریاض خلعت

و صفا [illegible] چند دانه شفتالو و خوشه انگور [illegible] غزل تازه [illegible]

از وصف خوش [illegible] شفتالوی [illegible]

یاقوت شاهوار بود [illegible] سبزی [illegible] فلک [illegible]

[illegible] سرخی [illegible] ابر بهاری [illegible] حنای دست [illegible]

عمری سرسبز تنگ [illegible] لیکن ازین سرخی و عنبری بهره نبرده جهت منقار و بال طوطیان شکرین مقال مقابل اجتماع این
هداتش غیرت سوخت ملات و شفتالوی شیرین لبان نصیب فرهاد طبیعتان بیستون الفت ردحالی [illegible]
شهد عنایت [illegible] بوزینه باد ام [illegible] شعر اگرچه مار از کرم میوه جان پرورداد [illegible] شجر عمر [illegible] و رنگ بی خلف میکوییم که خوی
انگور چنان [illegible] که سلک دندان عقد ثریا بگذاه دعوی همسریش بر بستر از رسیده صبح بر سواتی تمام کند [illegible] و صبا از سرای [illegible]
میکرد که در عهد سلامتش اختیار عشرت عیاشان روزگار تا قیام قیامت از کف نرود و شعر شنا هاهمه [illegible] و پاک [illegible] ثریا و چاره [illegible]
در حسن رسید میوه انار سوده جهت مهربانی نخل کامرانی [illegible] و بیست و هفت انار جلال آبادی که پیش هر دانه سرش
قطره آب زندگانی سرسبز بوده و ذائقه امید دوستان [illegible] انگور دچار و بد حلاوت آگین ابد نمود اگر خواسته باشد که باری روح افزایش
آب شربت جان بخش عیسوی از کجا که بر زمین نریزد فی غلط میگوییم و راه خطا میپوییم [illegible] بود [illegible]
تا بنده در این انکار جایی که حرف از لذت او باید امروز از مرد [illegible] عقده خاطر شیرین مذاقان [illegible] راست صاحب
صاحب این لیاقت نیست بوده که قدم در کوچه ستایش گذارد بجا که بیش پاپای ادباخانه غلامان این حوصله برابری ندارد تشی
بدرجه کمترین بندگانش رسیده و خون آرزوی بی نصیبان بر گردنش چون خون سادات حسینی بر گردن عباسیان ثابت گردیده
و سفرجل از بسکه در تعلق تنش سوز بهی ندیده بمرگ خریداران جامه کبود [illegible] پوشیده و از زردی چهره زرد آلو پیداست که از بیم رفتن آبرو تقدیر
ترسین که [illegible] در گوشش غلطیده [illegible] عشق در گوش کشیده و از آسیب ملامت یاران معذوریست و شرفه [illegible]
بی دلیل پهلو نشینیش از زمره تشریف النسیان بیرون از حدت گرمی آتش [illegible] جگر انجیر و انها [illegible]
سجار خار تمنای ملاقات خود سپرده [illegible] اگر درین میدان علم آرا شود بند از بندش جدا کردن روا است و اگر [illegible] بعد ازین
گرمی بازار کند تخمش در جهان نگذاشتن بجا است که مخلص بشرط کار رسیده ملازمان شریف بوده ام و خواهم بود چگونه شکر این نعمت
بزبان ادا کنم که لب از لب جدا نمی شود ترقب که زبان شکر گزار آرزومندان [illegible] ملاقات رطوبت [illegible] تازه [illegible] و تواتر وصول صحایف
حلاوت مشحون لبریز عذب البیانیها وا رند ایضا در حسن رسید خربزه حلاوت پیرای ذائقه شکر فروشان مصر
محبت و ولا چاشنی بخش کام آرزوی نو رس چینان پای نهال خلت و صفا [illegible] بعد تخمکاری اشتیاق در زمین دل
اخلاص منزل بامید برخوردن از درخت فیض صحبت سراپا برکت عرضه میدهد که شیرین ادا صاحب جمالی در عذوبت و
کیفیت همتای جمالی یعنی خربزه قومی در حجله سبد جلوه کنان بر دوش حاملی بر سر وقت چشم براهان آب به پوست افکند
میوه مراد منتظران ببار رسیدن شاخ تمنا که عبارت از وصول خبر فرحت اثر و حصول نوید بهد وش شادمانی
جاوید است همعنان نخل پر میوه فقرات شکرین و دوحه برومند استعارات دلنشین یعنی مفاوضه ملطف [illegible]

حنظل را از غم بر جا رسیده جان تلخ کام حنظل ابسیبان آتجر آفرین و اگر از دیتی با مرات اند و جابکا و سازش دوات وار ز رو بری عشرت از
طور لب شکر عشرت که ویابان تنهائی با ز سیح سینه بجوشش آمده مژگان چشم سیه کردگان لذت صحبت سامی برا عشرت نواز گردید
نمکی بر خوان سوزی باد نمود نمیتی که زبان با خمیض تقریر قلم از انابیز تحریرش لب نوا کرده و بس بر این شیرین نماید لشکر کشید
الحق که اگر فرهاد هزار سال دیگر زندگی یکسره و بیستون آسا چند کوه دیگر بکند دو چار شدنش با چنین الوانی شیرین باد از متعذرات
بود و همچنین اگر مجنون عمر از خضر وام برده خاک هزار بیابان بر سر باشد لیلی صاحب جمال با این زیبائی کجا میسر و عقلا چی حصر
است که برنج بادومی نمود که زمبات کابی خواندنش نمیتوانم چرا که سنگی پیش نیست این نزاکت و لطافت از کجا آمده هرچند به سعی تمام
برای التماس یاران باوصف تجربت به نبات مشهور گشته و کله قندش چگونه دانم که تسکین این سر دکله نماید از این چه حال که خود
برای خاص کرده بپخته نمودن کار طلا وار در آتش گداخته از آن جهت که هنوز طبعش از خامی برگشته تنها گوی از میوه های
روی زمین ربوده که رضوان ترجیح او را بر طوبی امتحان نموده تیر کاشش پاره جگر میوه فروشان است یا نمونه ابروی کج بینان
ناکو شان یکبار دست بپرس که با وجود بی نیاز از مساس شیرین لبان گردیده نهایت بالیدگی و مژده بیچ چیز ندارد و گرپستان
سر و قامتان فرنگ نی نی کره ایست مشتمل بر خطوط مرسومه قلم قدرت داد اربری از هر رنگ هر که برین میوه دندان طمع تیز
نکند خر است و هر که زردی لون او را کم از زر جعفری شمار دار نجار بد سرور عالم و چپی بشرط کاد فروخته شدن بازار امتحان نیست
که بعد از خوردنش دست یاران چون ترنج زلیخا تیغ نگران است آفتاب جهانتاب اگر بدانگی باو نازد بیجا نیست و زمین اگر
بهوا ریگیش سر بآسمان کشد خلاف عقلا نیست آشنای لذتش به نحی با استعمال شیر و برنج بعد خوردنش بر بیدار و منغز نخمش همه
خوش مرکی بیش باو امر فرو نمی آرد مختصر که با رسال این طرفه ارمغان که رطوبتش بر گش آب زندگانی است عمر دوباره بود
بخشیده اند زیاده چاشنی زندگی و حلاوت عمر روزی باد **رسیدیان از طرف معشوق** رنگ چهره نخجسته دلی دار
و جانی و لذت زبان شوریدگی و پریشانی در یابد که رقیمه مسرت ملو از شعر کیفیت آرایش پذیرفتن پنجه شاهد لاله رخسار عیش
بحنای غم و غصه و شکسته شدن رنگ نشتر اندوه در رگ از تغافل این طرف و فرستادن بیره پانی که لولیج و کاوش الفت بود و رسیدن
آن بر سبیل تواتر زنگ الم از آئینه خاطران دوست یکرنگ میزدود و بوصول انجامید و گلشن صداقت و دوستی را بنا ساند بال
ملو ملی هم آغوش بهار جاودانی گردانید آری زخم خورده اگر مرهم زنگار آرزو کند رواست و تپ رسیده بر شربت انار
دندان سرخ کرده باشد بجا است انشاء الله المفضل المنعام بعد غروب موافق رسم و آئین اهل هند که وقت رخصت
آشنا از پیش گشیدن این گریز ناگزیر برای وداع هوش و طاقت شما تحفه این شیوه بعمل خواهد خاطر را مطمئن دارند
ایضاً از طرف عاشق گرمی بازار محبت سلمه الله تعالی بیره پانی که غرامی بعضی نا تراشیدگان هندی

و مغز سلوان ان سائلی رفته بود رسیده مضمونش که سراسر صداقت و یکجهتی از و میچکید ذهن نشین گردید آنچه از
این هدیه که مصداق بوسه پیغامیست از جهان گذران نوشته بودند خدا نکند بلکه اگر دیگری این معا
و زبانش باید برید سرتاسر سلامت باشند باید که من از زبان دوستان با صدق و صفا که در هندوستان همه هم پرستی بعزم تسخیر قلعه
جهانسپاری بیرون بر داشته اند پیوسته راضی بوده ام و هستم خدا ما و شما هر دو را از آفات محفوظ داراد دیگر از دیبا بیهای
پیان را بجای رقعه تعلق باید نمود آگهی که در آن میگذارم علامت تاکید و دو چیز است یکی آنکه همین سپید به ورق
صورت من بندارند و به تسکین دل و خاطر حرمان قرین خود بپردازند دیگر آنکه دیوار کهنه عهد و پیمان را هر روز بگچکاری نو میکرده
باشند و قفل رنز بار التجی چیزا از دل صد لخت من بندارند آخر کار خود کرد سیدا **از طرف عاشقه**
دلربائی و سرخروئی معرکه آشنائی سلامت از مخلص شوریده حال الم آشنا
فراوان که بیان آن از دهان قلم زیاده مینماید واضح باد که سوای غم محرومی ملاقات یار هموار برلب مژده میداد سرسبزی جاوید
برای آن نهال چمن دلبری و رعنائی مطلوب دیگر از جفای چرخ کجرفتار که عالمی زیر و زبر کرده و جهانی برهم زده او دست
چه نویسید که بی هیچ با من می پیچد یعنی از چند روز غنچه ناشکفته باغ یاد او بر بهار بیرومانی که زمرد سیراب از رشک آب و تاب رنگ
دلفریبش جام شربت زهرآلود کشیده و یاقوت سیلانی وقت سحا در دهن یاسمین بویان زبان دعوی بکام خاموشی
به تسکین مشتاقان پرداخته و حلاوت عیش زندگی دوستان مبدل بتلخی اندوه و حرمان ساخته مترصد که
این هدیه که در خضارت از بال طاوسان فردوس بین باج ستانست مرهمی بر جگر چشم براهان رساند و شکرها
زبان منتظران را غیرت منقار طوطیان شکرخا گرداند **بنام سلیمان پاشا ناظم بغداد در رسید از طرف**
نواب آصف الدوله بهادر جنت مکان عنان برعنان تازان و سلک سرای لاهوت جلوه کف ربا
کرد کان فسحت آباد وادی جبروت که نعل شبدیز اطاعت این گروه حق پژوه حلقه گوش مسبحان ملا اعلی و غبار حوافر خیول انقیاد
این طایفه علیه کحل الجواهر عیون حاملان عرش معلی است پیوسته جوق جوق توفیقات سماوی همعنان و خیل خیل تائیدات
سرمدی از پی دوان مقدمة الجیش آن فارس مضمار دین و دولت رائض میدان عقل و حکمت تنگ زدای محجل ایمان
صیقلی مرآت ایقان شمسه ایوان سعادت ازلی لمعه جبهه برکات لم یزلی مطلع شوارق شموس ابهت و امارت مجلی بوارق
اقمار نجدت و ایالت عضاده اصطرلاب کامبخشی و کامگاری واسطة العقد مناعت و نامداری غرة الاسحار اقبال و
روز افزون قرة العیون طالع همایون صاعد معارج سمو مراتب جلالت و ساوة علو مناصب اعظم امواج ینابیع لطف و احسان
الطف اشجار بساتین عواطف بی طلبان نتیجه مساعی جمیله آبای علوی خلاصة الاغراض امهات سفلی جامعا اعتدالات

زیب عنوان عارف نامه ... ای ضمایر اسعد السعدی زمان اشرف الاشرف ... دوران عجمی آثار عدالت الا کاسره اکبر الدهاتیم سلطنة القاهره
علیه کا مطالع ارجمند مرجع وبات دولت ابد پیوند عمده اساطین الا تسنگاه ملجای خواقین فلک بارگاه نازش ماجد و حاتم عراق افتخار
عالی و افاخم آفاق سلالة سلسله کرام جوهر شمشیر اسلام مصطفی نو بهب صدر و مسا جان ... هدایت و یقین عزوی ... مجاهدان
عارک ... متین المتمکن علی اثو سیادة المجد والعلا المرتقی علی معارج الفخر والاعتلا قدوة الاعالی والاکابر اسلیمان پادشا النعم الله
علیه بسوابق النعم وشرفه وتکرمه بمعالی الهمم باشند بعد نشر فواتح آمال شش ... ونثر لالی تهنیات عدیم الانتها که حصر آن از اندازه
اوهام و حد افهام محاسبان روزگار و دهور و اعصار بیرون و افزونست انکار مقصود در ابانجای الوان آراسته شمال شاهد
نطبیع مرات باطن صفوت مواطن مینماید که درین ایام تهنیت انجام سعادت فرجام که از فیوض انظار سکنه عالم بالا اذیال جیوب
اهل زمین از روان آحداق مخلصان و دوا آگین از انطباع عکوس اشکال جلوه فروشان بهیج و شادوش از هار لوف شادمانی
وبهست در آغوش انوار صنوف کامرانی بود و از تقاطر امطار عنایات یزدانی و تراکم غیوث الطاف ربانی اصابع امانی و ...
نوع انسانی بالتقاط در رغرر حصول مارب بعیبه سمط عقود جواهر زواهر مقصود موهبه نسیم مسرت و لکشائی ونفحه امداد موالات ...
یعنی ... سعادت آمود ... انیقه که عطاوی عبارات و فحاوی اشارات آن رنگ کلفت الالام از مرایای صدور هواخواهان ...
دغدغه الفاظ و طوبت معانیش اجلای مذاق آبله پایان بادیه اشتیاق واطفای عطش سرکشتگان تیه فراق سفر سود ...
از بام مراحم ملازمان سامی و یاد آوری دوستان سراپا وفاق بحکم تهاد و او تحابوا تواتر اسپان عباس سیر شمال رفتار که در میدان ...
انتهاهمکام و میدان تهنیت فلک سریع السیر از کواکب عرق نجمالیست و سمند اندیشه مشاتیان اشهب فکرت رواقیان ...
آن برق خرامان قدم فرسای وادی حیرت مصحوب عزت شنگاه صداقت انتما ... مشغول اقاطر اوت ریز بهارستان خواطر ...
صافی طویت وعطرشگر بیان طبایع مخلصان سراپا صداقت گردید و محافل قلوب مهجوران در مجلس صدور ودوران مهجوری ...
از ظلمت لیالی غم و غصه دوری صحبت بیلی نوری از نیر اعظم خوشدلی و رونقی از شمع جلوه طراز کامرانی نداشت از تجلیات ...
آن مشعل هادی امین ... کناکشید زبان بشکر این احسان چندان ذخیره شادمانی نیندوخته که در گوشش گل ... و دل
از وصول این نعمت عظمی انهمه شکفتگی در بار زد اروکه جیوب خیالات لبریز ریاحین نباشد هرچند شکر این نعمت مقتضی آن بود که
عذار شاهد صفحات را بغازه عبارات رنگین بر دوش ... نگار قرطاس را بوشاح مرصع اشعار دلنشین آرایش داده آید
لیکن از آنجا که طول و کلام ... مقاصد ضرر ... غبار دامن خاطر نازک طبعان الاهمت و سبب ثقل سامعه اصحاب دانش
و حکمت هست و نیز در عالم اتحاد ... تکلف نیست ناممدود برین دو بیت اکتفا نمود شدند نظم شکرت گرکم سرداستان ... جولان ...
رخش زبان ... تعبیر ان ... نمودن ... باشد ... خاموش بودن به مترقب که تا شیوع برق جلوه سلمای شادمانی از ...

قلعه محل نافه کامرانی یعنی با تبسم بهارستان مجالست و نشو و نمای شمشاد و مقارنت آن تجلی طور جلوه هم نهال بدیع الثمر فیض
صحایف تلطف مشحون و نمایق ملاطفت مضمون مرهون ترشح غمام اقلام ملاطفت ارتسام میگردید با رسید خیمه تا خرگاه زرنگار
بلند آسمان بطناب جلوه شعاع نیر اعظم و میخهای ثوابت همعنان تحکم ست شامیانه طبقه ثالثه هوائیه بر سر ساکنان ربع مسکون شعول
سایه افکنی بر سبیل و الم سپک دولت و اقبال خیمه عظمت اجلال آن مربع نشین چار بالش ابهت و ملداری در سرادق عظمت و بختیاری
بلند طرازی جلالت و کامگاری در سراپرده جلوه همت خجسته کرداری نگهدارنده آفتاب جهت مخلصان اخلاص کیش از صدمات
تندباد حوادث زمان اطنابهای محکم حفظ سر رشته اشنا پرستی و دوست پروری برپا کنند و هیچ یک تندباد زمندان ازلوث اندیش در شدت تیرباران
آفات دوران باوتاد درستی عهد و پیمان محبت و رافت گستری بسعی بلیغ فراشان عنایت داور بیهمال حسن
افادو متعال تا قیام قیامت با ثبات و رفعت دست و گریبان باد و بعد بر افراشتن کنگره مضمون اشتیاق

جیب دل و داد منزل پری پیکران حور انژاد و مدعای رونمای لیلی وشان سرو قامت مطلب
متوجه جلوه گاه اعلان میگرداند که درین ایام میمنت آغاز فرحت انجام که نوسفران لشکر بهار در خیام ابر آوری و عشرت شاد
سید هند و پردگیان سرادقات رنگ و بو در روضت آباد بهارستان بکمال خوشدلی و کامرانی میجهند صحیفه ملاطفت مشحون ذریعه تعقد
مضمون که حروفش در سینه خیمه سلسله جنبان عشق مجنون طبعان صحرای الفت و دامن آتش زن شوق لیلی پرستان شهر محبت بود
با خیمه چتر که ساخته مصحوب میان پیر غلام که مانند عم خیام از خمخانه لاهوت خمارستی بر سرو ارو بقبس اسا در حرم
بهجت شمول جلوه گری نمود زهی خیمه عالیشان که اگر عصای کلیم الله بحصول نسبت قرابت قرینه خویش بالد رواست

علیه السلام و رتمنای بدست آوردن سر رشته مصاحبش بقدر زندگی حیات خضر بالد بجا جبه آخر گاه نفس کس یاس که پروانه
یاسمین بدندان نرگسی چشم میرساند و تختهای خوش رنگ چلمنهایش باج از مژگان لاله رویان گل اندام و دفراق ، میرساند قناتهای
درکوچه دلفریبی چنان سایر نیست که جنس حال و مال سایر زه نوروکان گذرگاه نفاست طبع داخل اجاره دیوان سایران نبوده باشد
و کلس طلائی مذهبان علم روشنی منیر اسشته که در آرزوی اقتباس نور از تلمع آن جگر با جهان افروز سینه آفتاب عالمتاب بجمر شد
تو گوئی آسمان و سهم بقدرت ایزدی بر روی زمین نمایان گردید یا فلک القمر از بار عصیان خمیده و نزدیک بکره خاک رسیده از کشادگی
بجسش عرصه بر برج و آژوه گاه تنگ ست و از نقش و نگاری که دست نگارستان چین عشق بر ساختن اثر رنگ دل گل بر است که گلهای چمن
رنگ از تیجا بعاریت برده اند و شاپچی بزبان حال میگوید که نقاشان روی زمین در هوس کشیدن یک نقش درست
باین خوبی مرده اند تا تو نچی نسیم صبحگاهی از ریسمانهایش کار تار میگیرد و شمال و دبا اشتیاق بهم رسیدن نی انبانی از
اوتاد و تن سپهر و فسحت مشرق و مغرب که بال کوچک محدد الجهات برای احاطه آن کافی ست چقدر باشد که ابعاد

نمکدانهای تشتهایش پا که محمل لیمان خطوط بریان مسلم است یا در کنار خود تواند داد و کاو زمین که هنوز از عجز به لرزان جراحت پشت
که به برداشتن کوله بار گرد از سنی نصیب او بست نیامده کجا تاب آن وارد که دوش زیر چنگره بار بردار آن تواند نهاد و بالجمله حضرت باری
جل شانه و عظم احسانه که بحکمت بالغه از نقطه موهوم خط محیط سفید برآورده و بقدرت کامله بساط علوی و سفلی را شکل کروی عطا کرد
پیکر سپهر اطلس را پای چوبین به دور از آن بابرکش خیام ملازمان دولت ابد مدت وارد و در رسید طعام خلیل خوان عنایت و
احسان و توشمال مطبخ رافت بی پایان بی نهایت بعد رسیدن نی کلک نیاز سلک نقص سعد آتش افروزی وار و چاق طبیعت صراعت طوبیت
برای طبخ چاشنی شکر الطاف بی پایان ملازمان والا و رستی دم توشدلی و کر مراحم خدام حضرت علیا شهود ضمیر منیر صبح صادق نظیر
لذت نصیبان چاشنی کلام بلاغت نظام میگردانند که دیروز نزدیک بمغرب همی که آتش حرارت در تنور مهر جهان آرا استعداد انطفا
گروید در حویلی ملاذ محترم و مخدوم معظم مکرم سفیر ملکی کثیر الاستغنا پاسگاه نیاز کیشان آقا محمد صادق خان صفاهانی سیدی باد نجان
با کلاه سبز سفیر الاطلبی باتفاق آغا شنبلیله سبزواری و خواجه ایوب لنگ تورانی ساکن شهر سبز که پایش برید پای نوارس و عوض آن
برای او ساخته و از دنباش در بنارس آویخته بودند با مقتبای خود خواجه اسفاناج که از هند بر داشته بود با طباخ خان درانی جنگیده و شربت
شهادت چشیده و در تابوت دیگچه متوجه گورستان اوجاق شد بدین هیئت که جمعی از حبشیان برادری سیدی زکال ریه ها از طبانچه سرخ
کرده پیش پیش جنازه او از صدای مخصوص با نخشت در وقت افروخته شدن سینه کوبان راه میرفتند و بلاهای بیخی سرپوش مذکور از
بخارات سرگرم گریه سرشاری بودند و ملا نخجی ملا ودرس سفید که مرزا الاچی بیگ بلخی و پیاز بیگ سمرقندی و غیرهما بر فاقت او سر عز
بلند میساختند بسکین با تسمیان اشتغال و دشت فرنی بیگم دختر قدوة الامرا و زبدة الاکبر انواب لذیذ الدوله خواهر شیر تیجان بهادر جلادت جنگ
نقد راز جوش دل میخواست بگرید و آمد که معامله ابر بهاری ی شود لیکن شرمش نگذاشت بالجمله بعد فرونشستن نایره جنگ فوجی از
اطعمه لذیذه کام اراقشتی(?) از شهر لطیفه نگ(?) انه دل زرو بسر کردگی کرنب خان و لمه زبی که در ایران بکلم خان و در هندوستان
بکرم خان شهرت دارد برای قصاص مقتولان و برادران ذایقه بیگ نمان افشار که در قلعه سبزی مقید بود و بلیمای ملازمان عالی
و در رسید از آن طرف نیز سیم صاحب ارزی گلهای گوشت سر دادن گرفت لیکن نمان مقدم الذکر سر کرده قشون جناب والا آن در حمله
حمله بازی کرد که لذت خان سد و زی سردار عظیم الشان آن طرف از میدان دل خوش مذاقان هزیمت خورده همچنین یکی با دیگری
راه فرار پیش گرفت تا آنکه از دی خان آدم خیل با زوجه خود فلفل بی بی اسیر شد آخر ملا شیر فالوده مکی شیخ ابواللبن عرب با قوتی بحکم
اهل شیر رقت(?) با اهانت و مروت اتفاق میان هر دو لشکر مصالحه رالپس ذایقه بیگ نمان را از قلعه سبزی بیرون آوردند چون زر ها
(صاحب ریش سفید)
در این سفر بمصرف رسیده نقدی از دریا بیم و نانیر همراه سردار مذکور نمان بود و قدری نقره خالص از خشکه خان جو برگ زری
برای مصارف ضروری او بدست آمد زنگیاوه قریب بدولت دار الامان مخلصان نمک خوار باد در رسید کم

بنام حسین خان

برادر صاحب شفیق و مهربان سلمه الله بعد سلام و اشتیاق واضح باد که مجمعه مسرت صحبت و شوق کبوتران گلی خال و سیر باغ آغا صاحب و رفتن بکوتهی بارنین شتوفی و یاد راقم اثیم در هر دو حال مصحوب آدم مولوی منیر علی صاحب رسید و درین اوقات و حالات که سوای تردد چند در چند رفیقی نمانده تاکی بخش خاطر گردید خدا پیوسته شما را بی فکر یانی برساند و در گلگشت نگاه دارد کبوتران گلی خال که دل دلدادگان را داغ محبت خود ساخته بهم نرسند مگر خال الحق که بحال زیاده بهره و انایان و نگار داشتند زاید انداخته اند بالی پر و بالان را فلک بازیگر لی پیگذارد که خطی از تماشای این گلرخان ماه لقا برداریم از زهگشان دامی نگستریم و از پروین دانه نپاشیم که کبوتر مراد بی سر و پائی از دست این بی انصاف بجان جو شود فی الواقع کبوتران هندوستان کبوتران حرم را در حسن و لطافت در کلاه گوشه نشکنند و دم طاوس بهشتی را که منیر مدوح سعدی شیرازی اگر جمع انبیا سر امید رواست جیبه را پیش این بی پیکران جیب گذار و بجاست دیگر مرغان خوش قامت پاکیزه منقار را در جنب اینها هیچ لعبت که او هم مکی زادر شهر یاین الحمد لله ثم الحمد لله که هنوز در سر ملازمان هوای صاحبزادگی باقیست و درین حالت افلاس شوق کبوتران از قسم برآوردن موری انگشت زیاده حیرت

در رسید باورچی

همراه آشنای مایده الفت دیگرنگی سلامت بعد شرح سوز سینه آتشبار که تنور آسمان پر باشعله تو همکنار است بر ضمیر محبت تخمیر روشن باد که بشیراز و عنایت متفضل حقیقی دیگ آرزوی دوستان همچنان در جوش و نمک سنگ جگر اعدای دولت آن سیر چشمان بچشته کاره پکانهای خارا دوز ملازمان سامی مانند کماچ از درگاه کبریا مسلت دارم و دیگر اینکه محمد سلطان باورچی که در پیشه خود هزار خامی در صنعت استادان پنگار برآورده و تیز دستیش در این فن مشتاقان را بهره عام در داده برای هر کس خوانی پر از نعمت الوان گسترده شور نمکین از کران تا کران رسیده و لطف نمک طعامش خط غلامی بر جبین ملیحان روزگار کشیده مصحوب نعمت الله خدمتگار آن کرسفرا رسید تمکهای خاطر کبیر بر طرف گردید چهره مولخواهان شعله کردار برافروخته شد و دل دشمنان داغ داغ سوخته مرزا بدیع الزمان که بجان زیر دستی با ورچی خود ناز ان بود همه سودای خام می پخت حالا دیگ لاف ایشان سرد است آتشی که بخیال باطل می پختند یقین است که بعد ازین تنور بند خدا صحبه چون مرغ کباب سوخته و برشته گردیدند مخلص موافق ایمای شریف پانزده روپیه مشاهره برای نامبرده قرار داده ام و سوای این هر چه دست رسید قاصر ستیم تا کلیچه آفتاب زینت خوان آسمان است نعمتهای گوناگون نصیب بلند له ربایان مانع ملازمان سامی باد در

رسید طعام از جانب میرزا اسکندر شکوه بهادر نواب وزیر الممالک یمین الدوله سعادت علیخان بهادر

در شکر اطعمه لذیذه که بضیافت ذایقه آرزومندان من و سلوی بوده به کدام زبان تقریر داده آید الحق کتا زبان با قوت ذوقی آشنا نشده گاهی از چنین لذات تمتع بر نداشته

اقتدا ماهی و تبرخیز و بدن میکرد و درین بحالات اثنا روح راتق میدید مطلب انیست که هنگام طبخ ان آتش از وادی ایمن و نیسان [illegible]
انجیلا چشمه خضر آورده و نیرکمان تیر که خضر و الیاس سرکاری به طبخ ان سراپا عنایت و احسان بوده الا انجلاف ساعی عیاد
دعوی حیات جاودانی چه معنی دارد خدا شاهد است که از وقتیکه شبیر صبح از تنور آفتاب بر آید تا نی باین خوبی پخته نشده علی هذا القیاس
طعمه دیگر خصوصا ماهی سراپا لذت که از ناخنهای شوری در دل خوش مذاقان انداخته خار خار فرو مانده نمک افشان غم جگر رشتگان انا نمیده
است بیغایه زیب بهر که یکبار از کیفیت آن بهره اندوز شده بقیه عمر چون ماهی بی آب از اشتیاقش طپیده جناب اقدس ایزدی آن
ذات خجسته صفات را بنعمتهای خویش زیاده ازین بنوازد و تلازمه حقه قبله من سلامت از کشاکش سپهر جفاکار چینه
که خاطر یار او در کشمکش انداخته چه عرصه به فرصت نفس کشیدن نمی دهد علاوه رنجها الم تازه کشیدگی فرط ملازمان عالی
با قلیان بیچاره که سی و دو سال گردن اطاعت خم داشته گاهی بر خود پیچیده و روزی خود را باوصف هم سخنی جناب چون
دیگر گردن فرازان دور کشیده دل نیاز منزل را کشان کشان بجانب غم و غصه آورده هر چند در مقام گفتگو با جناب
خدام سپهر احترام گو هر سخن برشته گستاخی کشیدن است لیکن از بسکه بار خلوص محبت بر دوش جان میکشد
کشش شوق بی اختیار بر سر حرف می آرد قبله من آتش بجان آن نابکاران در گیرد و روی ان سیه بختان زغال
آسا سیاه باد که از عدم احضار ان مصاحب بی بدل و یرین بوالا خدمت شعله قهر ملازمان والا بر افروختند و بتوقف
روا داشتن در چاق کردن سر قلیان داغ بر دل شر آشنایان آتش خوی الفت آنجناب سوختند عجب عجب که دودی از
دل سوخته نفسی بر نمی خیزد و برق بلا بر جان ان تیره درونان بیجا نمی ریزد بخدا که از وقت استماع این خبر غش نیاز مندان
طبع کردیده و از دریافت این معنی چون تماکو وقتی بر بغل نیاز تا غم رسیده چون گریانم بسکه بجای اشک از ین غم اخگر باریست
مژگانها مانند آتشگیر بخدمت گذاری مشغول دیده و کاریست که اندوه بی شغلی القبله مراد را آتش مینشاند و گاه حرارت
غضب بیکار کنان سرکار فقیر را با آتش پاره می گرداند جگرم از غصه خون شده همه از راه دیگ زمین بر پخته یکجا فراهم است غالبا ازین
حسرت که شفیع آن نشده کبود شدن لب اهل اندوه و غم است کاسه سر دوستان بجا لها سرگردان است بامید حصول این تمنا مانده که طاس انگرده
گوشه انست که فلک حقه باز بر بختن آب چشم مخلصان گرده و نباز م چرخ بی پیرا که اصلا آب دیده ندارد و سرگردیده نشد که ابی
بره و بیکار آرد شبی نیست که بنزول بلای آب چشم بی سر و پائی نگیرد و روزی نه که بلغزیدن آتشی برق دیده بکسی نگرفته باشد زندگی جناب
بیش نیست یکدو دم که خوش بگذرد غنیمت بیست حافظ گوید شعر ای جوان سرو قد گوئی بزن ٭ پیش از ان کز قامتت چوگان کنند
هر چند بعوض این عمیره شکر یقین است که حریر پیچ چشم جور اگر ده قلیان ملازمان عالی خواهد شد لیکن بحکم ترک العادة عداوة
لانها طبیعة ثانیة جرم آن رفیق سی و دو ساله که از روز شب باروزنی ورین ناخن دارد معاف فرمایند خاتم الحکما خواهم

نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در اخلاق ناصری میفرماید که عزیزی از بسکه غضب طبیعت و تسخن بود پیوسته اظهار [illegible]
هرچند اطبا بمداوا پرداختند چون کسی نبود هیچ سود نبخشید تا از آن قبیله که سوای اطاعت دین متین طبع حکمت آفرین [illegible]
[illegible] خشم بر جزئی زبان خیلی استبعاد دارد با وصف سوانحه غریبه و لحوق حوادث عجیبه اختلاطهای نشاط افزا و صحبتهای روح [illegible]
دلکشا ترک نگرفته هنگامها گرم داشته اند چیز [illegible] که چرا بدرسیدن قلیان از جهت مجهولی آوخم [illegible] سینه ما بیقدر تر آمد نسبت الاصلاح
دولت باعتقاد داعی ماتم همین است که باران گنهگار را که دستار بزمین زده است عمامه حلم بر سر گذاشته سرفراز
باید ساخت سید والا قدر میر امان علی صاحب امروز هشت روز است که از دست نزله بی پیر زیند برآیند والا درین حالت هم
باید بیا از شربت آب میدادند و متاع آسودگی خاطر مبارک که سبب کدورتهای چند و چند آید از [illegible] آب میکشید معنی بتکلف
قلیان کشی جناب ملازمان عالی را آب ریزانی هوزی بال از سرگذشتگان قلم پریشان غلطی میکردند اگرچه بظاهر
این معنی خیلی آب می برد و قلیان کشیدن بعد آب انداختن برآورده است لیکن جناب میر صاحب از قدیم آشنا و در یاری
محبت [illegible] البته آبی بر آتش قهر آنجناب میزدند از روز یکشنبه تا چهارشنبه و آب ریزان سحر بر ایشان جاری بود و من بعد چشم
توجه آقا نزله مصروف چنین شد از سیلان موج هر دو چشم چنین گشته بود با چنین باشد چشم آهو چشمان برگشته پنجه با روح [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] طبعان بلغمی مزاج که تنبل پای آسوده شان از جا حرکت نمیکند و باغ [illegible] اقرار گاه خود ساخت از دیگر
ابر عنایت ایزدی کم کم در ترشح است زیاده بندگی در رسید مبلغ برای تعمیر عمارت از طرف مرزا
سکندر شکوه بهادر بنام نواب یمین الدوله سعادت علیخان بهادر [illegible]
[illegible] نامه [illegible] رقم [illegible] مشحون [illegible] که بست و چهارم ربیع الآخر [illegible]
[illegible] کلبه [illegible] گردانید چمن [illegible] باغ [illegible] نهال دولت و اقبال
[illegible] بهارستان عظمت و اجلال را تا ابد شکفته و ریان [illegible] چون [illegible]
الطاف [illegible] نشان [illegible] هزار [illegible] گوشه نشین [illegible]
[illegible] تعمیر [illegible] انشاء الله العزیز [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] از طرف آن [illegible]
[illegible] قدرت کامله [illegible] عنایت ازلی [illegible] دولت و جاه [illegible]
[illegible] سقف سپهر [illegible] رسید [illegible] ساخت
[illegible] از طرف مرزا سکندر شکوه بهادر بنواب گورنر جنرل اشرف الاشراف

ارکولس آف هستنگس بهادر در ادای شکر لطف نمودن آله ساعت بلبلی بهنگام سیت الترام ورقه

سعادت آمود بلند طلیعه الٰهی که وجود کسیم و نظیرش چون شریک باری ممتنع و محال مینماید در صدد بندد و زبین عقل و بینا با
صطرلاب اندیشه صایب از عهده رسیدن با دنی پایه ادراک بلندی آفتاب مقصود بر نیاید سبحان الله طرفه طلسمی است که تماشا
پر نجابت از تماشای پرده های نازک و باریک مرکوز سطحش در نظرها جلوه گری دارد و عجوبه لغز و معمای که عقل فلک
پیمای نظر رسش سپهر فلاطون فطنتان روزگار با دراک کنهش سر بر آستان اعتراف عجز می سپارد فی الحقیقت گاهیست زیبا
سجده عابدان روشن جبین یا ستاره از نجوم آسمانی چکیده بر صفحه روی زمین استغفر الله غلط کردم شاهد آئینه رویست که بکمال صفای
رخسار صورت مدعا از آن نظرها پرتو ظهور انداخته یا لیلی ایست که میل بر پیش مجنون وار حرکت متصل صبر و سکون در باخته معانی
رنگی و فا در کاری زنجیرش که باج از موج حسن چینه رنگ خوش ادایان میخواهد ساده کار خرده کار در فکر سرانجام آمودجی
زران نغمها یا بلی که گاه مهر او نیخچه زنجیرش در زینت و نقدش از مهر سلیمان باج و کلید متعلق یابان در تحریک جنبیدن میل
بالعجاز عیسوی همعنان و چه زیبا شاهد رنگینی وا است اگر صفا خلقی بر روش چشم وا است نیز بعد کوک کردن ز شوق
چشم آسا گوشها وقف صدا است خلاصه اینکه در نیر صبه تاریخ ششم ماه اپریل ۱۸۰۰ سنه عیسوی وصول مسرت شمول صندوقچه
حاوی جمیع الات و ادوات صورتگری بوساطت ترویج رتبه عالی یاقوت حقیقت مثالی یعنی امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت نسبت
سید بلند مکان عالیشان عزیزتر از جان کپتان الکس ولیت زیبهادر نظر بر فرط توجه جنابی و شفقت روحانی آن بهادر والا مناقب
عالیشان در عالم سفر و کثرت اشتغال امور عظیمه انتظام ممالک و سیاست مدن اینهمه رهین منت بیش از بیش و اینقدر بر خود بالیده
که از حد حصر تقریر سخنوران سحبان کیش بود که سلسله گفتگوی شکر رافت اولین بودای کام و زبان نگردید تا بتقریر شکر این رافت تازه
رسد شعر نیست پایان و حدی از بحر احسانهای تو که کی رسد دست قلم تا دامن تحریر آن الغرض صندوقچه لطف شده طرفه
است سراپا زیب و زینت که در برابر بهر فرعی از افراد آلاتش بجمال حسن لطافت و صفا شبیه پری زادان چین و چگل وقف ساخته
از بس شک و غیرت کثرت آلاتش که جامع اقسام اعمال این صناعت است صنایع خیال را سرمایه بهم رسیدن سواد حصول صور
انواع موجودات بلکه امور عامه جناب صمدیت است چه عجب اگر تصویر کشیده این آلات بنطق در آید و زبان بدعوی حسن
بگشاید که هدیه جان پرور عیسوی دوم معجزنما و آنست و ساخته صناع چابکدست فرنگ حسن بنیاد عجب زیبا نگاری گلعذار است
که صد رعنا غزالش در کنار است چگویم وصف خوبی دلفریبش که قربان در پیش مشک تتار است لب امر و غایت کلام اینکه
هنگام تقریر شکر این رافتها قفل سکوت بر لب زده طلیق اللسان زبانست و دوم تحریر این عنایت نامه در دست فشان
هدیه زبان نطق نمش فی الحال ز شکر نوچه سازیم ز قلمها که مقصود و زبانست دولت و عمر اید یا و خدا یار و [illegible]

سمندش هر دم با نیاوه جهان جهان اشتیاق **رقعه متضمن شکایت** عریضه به پیر مهربان که از رکاب خاتون کرده است و شنیدم
امید است که هنگامی به بهشت عیش تازه آورده به هر حال یاران گرامی در نیکی ساخته بودم و گاهی از ناشکیبایی که از کثرت ظلم
نحبه جف که می بیهوده حالا آمد آمد دسته قشون سرباشاه قاجار از ایران به ترکستان به قصد تنبیه مفسدانی که خانه میرزا بابا
بنگالی با تمام بیگ و حیلی و والی که کس عرف روشن رای هم موافق شده غارت کرده اند و دست و سکه شهر از بیم اینها بعضی بعضی ز نقل
شور کرده نهاده اند و بعضی تن باطاعت نداده فرمان درداده آنجمله بعضی عتاشان دست به دعا برداشته اند که الهی هر چه زودتر روز
سوم تکون الجبال کالعهن المنفوش کن تا در حصار مربی بسیار سالم و جمعی از جناب کبریا مسالت دارند که بار خدایا بحق آیه
کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا در رحمت بر روی ما بگشا باشد که در شهر بند عنایت تو بود و ازین ورطه جانکاه برآئیم الحاصل
این دو لشکر خواهیم مقابله این فوج عظیم الشان ندارد هر چه در بنیاد بیاشود بجا آورد **ایضا در طلب اسپ** چون گرمی
هوا و شدت گرما به مثابه ایست که ماهی در آب کباب و سمندر در آذر بیتاب است فواره در میان آب روان مانند شمع آتش فشانست
در زبان تشنه لبان مثال زبان آتش در کام فروزان هوای آتش بار و در دست پر شرار و سینه بیقرار سحابی است
صاعقه بار شعر زین آتش نهفته که در سینه نیست * خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت * اگر کتاب کرامت انتساب
امر فرمایید که درین گرمای رشک فرمای و وزنه برات محبان را به نحر نویسد از فیض بخشی حضرت التفات آن مسیح صفا بعید نخواهد
در رسید اسپ تا فرس گردون خرام طبایع شعرای سخندان منزلت در تفرجگاه مضامین رنگین گرم
جولان تیز گام فکر شاعران و مرتب در عرصه مطالب بلند نشین بصد جا و اگر آن حصول مقاصد و جهان گیری
زیر ران و فوج فوج عیش و کامرانی همعنان با سمند تیز رفتار خامه بدیع رقمان روزگار با وصف فراخی حوصله از طی میدان
تحریر تمنای مواصلت آن شهسوار معرکه نکته دانی متصور نیست که تنگ بیاید و ختلی هوا کرد از قلم جادو نگار آن مدن
با وجود سریع السیری در وادی ترقیم آرزوی مجانست با آن یکه تاز عرصه لطف و مهربانی متعقل نیست که
کام فرساید لاجرم شبدیز خامه را در جولانگاه تحریر مطالب گرم طفور بنماید بخنگ بد عا و اخد مس
تسطیر و تشریح بدینگونه می آراید که ابلق لیل و نهار و قتیکه هفت منزل شهر جمادی الآخره طی ساخت و
سمند زرین خورشید رابعی منزل هشتم ماه سطور قطع کرده در ساحت فسیح الفضای آسمان تاخت کرده
مکاتبه دلنواز میرزا حسین نامی شخصی مع یک سر اسپ تازی مشکی و رنگی بود بجوهر الامر که در انتظارش روان
بود برطرف گردید سبحان الله چه مکتوب مرغوبیست که روانی عبارات فصاحت آمیزش تسنیم و سلسبیل در عرق خجالت
نشانده و رنگینی مضامین بلاغت رنگ رخسار حور و غلمان را منفعل گردانید نظم نامه ات نامه باغ بهشت آمده و مضمونهایش

بی گمان و نظر مردم انصاف شعار و کرم خوانند و ران باغ هستی چند + همه از ساغر لبریز بلاغت سرشار + زهی اسپ
اشراقی که رنگ مشکینش بطره سیه‌شیان جادو نگاه بدنبال افتاده و مردم باریک دمش کمان میبرند و سمهای غیرت
پرورش ها هلال حلقه در گوش گردیده و سر زیر پا نهاده ناقص فطرتان نعلش بخیال می آورند **ایضا در رسید**
اسپ تا ابلق تیز رفتار لیل و نهار در وادی فسیح انقضای دوران گرم دوست و نیله تند خرام فلک در ساحت عدم
لا انتهای زمان تیز رو انواع عنایات ربانی همعنان و آبرش دولت جاودانی زیر ران باد قد نیه‌که سمند تمنای
شهسواران میدان محبت و ولا و سمند آرزوی یکتایان عرصه صدق و صفا بزین مرصع نگار حصول آراسته و بلجام زرین
وصول پیراسته بود مرزا احمد شکر یک سر اسپ عنایت ساخته آن شهسوار قسمتگاه لطف و احسان و قافله سالار ملک
شاعر برکشتان رسانید و اشهب ناطقه مخلص سراپا نیاز را در میدان شکرگزاری بها گرم جولان گردانید حبذا اسپی که
خرامیدنش گرمی بازار صبا را فرو نشانده و پیش تیزگامی همتایان را رواج بازاری نمانده برق جولانیست که
بهر تکاپویش ساحت زمین تنگ است و کمترین جنبشش را از رسیدن سپهر برین ننگ خوش‌خرامیست که چشم
نظارگیان از تماشای تخت بر هوا روان برنتابد سیر نماید و تیزگامیست که هنگام طی ابعاد گوی سبقت از
عقول آسمان سیر فلسفیان رباید دست ممنع قضا هیچو نمودار کرده یا قدرت صانع بیهمتا مفهوم عنقا را وجود
آورده موی گردنش از رشک طره مهوشان نازنین نگار رواسن زینش غیرت بال هما و سمان فردوس برین دمش از حسد جو
روضه رضوان باج ستان و هنگام رفتن از نقش سم و نعلش چندین بدر و هلال از پی روان نی نی که کال
عنبرین مویان از فرط شوق پاره دنبال روش نهاده و زمین به تماشای خرامش چندین چشم تمنا کشاده **نظم**
اسپان تند خرام است که مثل او بوهم * میکند سیر بیک گام زدن گرد جهان + رود از شرق سوی غرب
به تیزروی + که بصد سعی بگردش نرسد وهم و گمان + بعد از غرب چو برگشته بمشرق برسد + بی گمان
بگذرد اندر دل نظارگیان + که نکرده ست ازینجا حرکت یک سر گام + ورنه پیش نظر ما همه می بود چسان + بهر سنجیدن
رهسپرین جا گروه بهر تیز تری اگر لفظ دو آرد بزبان + فارغ از دال بود لیک بجز دال هنوز + در تلفظ نه نشود شیما
آورده عنان + اشهب تند خرام خامه اگر هزار سال در وادی تحریر صفتش گام فرساید از جهت طی شمه
از دامن مسافت بسیار قدری از آن طریق ناپیدا کنار هنوز ره نپیماید ناچار عنانش از آن وادی منعطف
ساخته و بجولان گردنش در میدان دعا پرداخته می آید **قطعه** مشکین شب تا بجولان است
در میدان و هر جا جامع اسکندری پیوسته با دست همعنان + تا عنان اختیار خلق در دست قضاست

باد شند بزرگ بلند اقبالیت در وزیران رقعه ایضا در رسید امسب دو اسپه ره سپران قضا و قدر
لا یعلمان حرکات سپهر بوقلمون و سر رشته کار و بار عالم گوناگون باختیار اصابع اقتدار ایشانست همیشه همعنان ارادهٔ آن مهر
اشناکن گلگون دولت وارجمندی جلوه پیرای زین ابرش شرافت و سربلندی سرآمد نیکو نهادان خجسته نسب پیش خدام
والانژادان فرخنده حسب جبهه نور افشان بختیاری پنجه پنسبان گوهر بار نیکوکاری نسرین شاداب حدیقه فرو بهروزی همشاد
بلندقامت بوستان فتح و فیروزی دیباچه صحیفه فضل و کمال دیباج رخسارهٔ عزت و اقبال موسس اساس صدق و داد
بانی مبانی محبت و اتحاد انیس فریدون حشمتان دارا سطوت جلیس سلیمان شوکتان سکندر فرصت رنگین چارپاش
سروری طراز مسند والا گوهری دردانه صدف صفوت و صفا شکوفه بهارستان حلم و حیا شمع تجملات
زیب مجالس اصحاب حکم سیارهٔ نور پاش اوج علو همم شایسته مجالست سلاطین کرام لایق تقرب ملوک
عظام خلاصه دودمان بلند وقار اسوهٔ منیع القدران والااقتدار نفحه چین گلدسته مروت نکهت آشنائی ضمیران فتوت
گلگونه عارض حسن عمل یگانه عدیم البدل مطرح انظار عنایت رب ودود دست بدست طالع مسعود ممدوح خاص و عام
مقبول انام مطالب مقصد اعلی شیخ احمد کهیا رفع الله اعلام درجته و طلع اقمار ثروته باشند بعد رکض الجبل تحریر مطولا
شوق ملاقات گرامی که تودیع تشیید مبانی محبت و یگانگی جلوه ریز ست مشهود ضمیر رافت تخمیر تجلی تنویر گردانیده می آید
که انموذج صبح نوروز طرب و نشاط و برگ نسرین چمن مسرت و انبساط یعنی صحیفه عطوفت طراز که سواد ش از دود
مردم دیده مشتاقان سراپا آرزو و امید و بیاضش از صفای خاطر سینه صافان سفید بود در خجسته ترین ساعتی که
گریبان صبح سعادت لبریز ریاحین نور می نمود منجر باجوال سعادت اشتمال مظهر آثار عظمت و اجلال و نوید صحت و سلامت
ذات مجمع الحسنات مخزن البرکات ملمیده رایت اقبال و ظفر قبضه طراز تیغ حشمت و فر مطلع نیر خجسته فالی و مفاخر
والمعالی اشرف انام سلیمان پادشاه مد الله ظل عدالته و اظهر آثار عظمته و جلالته و مشعر روانگی اسپان
صرصر رو برق خرام که زبان ناطقه در وصف آنها فصاحت سرای عبارت بلیغه راکه قمردن و و بور رسیده بسرحدان من اتفاع
برچشم زدن می پیماید و خامه و زبان در عرصه وسیع صفحه تعریف آن تندرو رفتاران نسترن اندام جلوه گریها می نماید نقاب
حجاب بعد مسافت از چهرهٔ وصول میمنت شمول برانداخته از وجوه معانی شریفه و وجنات مضامین لطیفه براقع
خفا یک گوشه نهاد و از طرهٔ خم در خم شاهدان سطور گرههای مقصود کشاد وسعت آباد خاطر دوستان را
از ورود نشاط آموده و شش بهارستان فردوس برین را در دیده تماشائیان غیرت گلستان
خزان رسیده ساخت و از وصول این نعمت غیر مترقبه جبهه نیاز را شکر عنایت واهب العطایا

اگر اینهمه از مواهب علیه اوست سبز زمین بهار و طرح توالی جود انداخت هنگام تحریر شکر این همه نال قلم رگ ابر بهار است و وقت تقریر
زبان رشاوابی یاسمین هم کنار رقعه در تلازمه طعام خوان سالار جود و احسان سلامت این وقت و رج مطلعی بیان
از زبان اعجاز بیان جناب خداوند نعمت چنین تراوش نمود که هر گاه فرود اطلعی آسمان تنور آفتاب جهان تاب گرم نماید باید که
جنس حاضری بی اجابی زرنه ربایان نائبه حضور فیض گنجور باعث سرفرازی شاهین بیزان نکرده والا پرب کعبه که صحن
مطبخ را غیرت بازار مینا خواهم ساخت تعمیه تغیر حقیر که خود را هم پله کمترین نمک چشان این آستان اقبال پاسبان
تصور نتیکنم باستکبار جگر بریان ساخته پا بر جاده انحراف فرمان قدر توامان نگذاشتم یعنی هر وقت که از آسیای چرخ
آرد سپیده دم کل کند بیترقب که هر چه زود تر تشریف شریف ارزانی فرموده بغمخوازی مخلص بپردازند ثمره چهارم

مشتمل بر رقعات متفرقات بقید اسماء ضد انشت
از طرف صاحب عالم میرزا اسکندر شکوه بهادر بحضور
بادشاه دهلی

تیرقامت را بگوزنش غلامی زشک کمان ساخته بموقف عرض حجاب کریاس فلک
مماس حضرت خدیو آفاق ستان خسرو دارا دربان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره
واحسانه میرساند که شقه آیه آسمانی پایه که بصحابت تماشائی گلزار فرزندی و خاکساری ضیعی رام
برم چاری شرف صدور پذیرفته بود باعث در گذشتن کله گوشه عزت غلام از فلک نهم گردید
بموجب ارشاد واجب الانقیاد غلام نیز از صحبت درویش نامبرده و کلام پر اثرش ذخیره جهان جهان
شادمانی اندوخته دل عقیدت منزل را که از سموم عموم روزگار حالت از اثر صدمه عواصف ریاح بی رستگی
بهم رسانیده بود مانند یاسمین فصل آردی بهشت که از انتشار نسیم عنبر شمیم واشدی پیدا کند بلاشک و ریب شگفتگی
خاطر نصیب گردید اینهمه از نتایج تفضلات حضور پرنور دام اقباله بحال غلام است آنچه از اوصاف نامبرده
از قلم اعجاز رقم مرتسم شده بود جا بجنسش زیاده از آن دیده شد الحاصل چندی درینجا بوده عازم کلکته
گشت دیگر مرتب شقه از غلام متضمن بیان کیفیت احوال دوامی نواب گورنر جنرل بالی لارد ماریا بهادر بمعرض
حضور نمائش پیاس مورد تفضلات حضور پرنور دام اقباله این بر غرفه ستیان جلوه گری کرده یعنی
شقه نوشته تفویض او نمودم اطلاعاً معروض داشت زیاده حد ادب ابر بذل اعتبارات خاقانی بر مزارع آمال و
امانی رعایای سلطانی سایه گستر جاودانی باد بتحریر غره رجب سنه ۱۲ هجری **ایضاً** حضرت خدیو قدر قدرت خاقان
سلیمان حشمت دام ملکه و سلطانه رخ عجز صد رالا رض محصانه کله گوشه مباهات زینهار سیمای ارادت بر زمین

ازین سپهر اساس بر فلک الافلاک شکسته و بطاق علوص به بست اخلاص ابدی بر بنیان جان بسته موقوف عرض
حاجیان درگاه فیض نشان میرساند که غلام سابق در عرضداشت مفصلاً و مشرح حالات زاویه نشین کوی خاکساری
درویش خداپرست غیبی رام برهم چاری معروض حاکمان پایه سریر سلطنت مصیر داشته بعضی که بملاحظه بندگان
حضور اشرف اقدس ظهرت انواره ذخیره اندوز شرف شده باشد الحق درین جزو زمان آدمی باین صفات حمیده
و خصال پسندیده که مراد از صبر و شکر و توکل و استغنا باشد کم دیده میشود شب و روز در تصور حضار محفل سپهر مشاکل
بیگذراند و بذکر تفضلات شاهانه که مبذول حال او بوده است مجالس و مجامع را بر رونق میکرده خلوصی که در
حضور اشرف و اقدس ظهرت انواره وارد و در تحریر و تقریر گنجایش آن بعینه گنجایش قلزم در کوزه است دلیل قوی بر دعوی
غلام نیست که چون درین ایام عازم سیر مشرق شدن بخاطرش جاگرفت بی اختیاریش اول کمر بسفر سعادت اثر شاه جهان آباد
بقصد تکرار جبین سائی بر آستان فرشته پاسبان حضور اشرف اقدس ظهرت انواره بربست نزدیک است که باستقبال
انجار آن سر غرقش از عیوق در گذرد غلام عقیدت کیش امیدوار فضل و کرم که هرگاه شرف یاب حضور اشرف اقدس ظهرت
انواره گردیده وقت رخصت شقه وحی مثال مشعر کیفیت حال خود و دیگر سفارشی که در خور او باشد بنام جامع الاوصاف
اشرف الاشراف نواب گورنر مارکویس ف هستینگس لارڈ و ملارد بهادر تمنا کند که به امیدش از نقد حصول مراد تهی نماند
و بکامیابی تمام روانه منزل مقصود شود و زیاده حد ادب رئیس خسروان و الاتبار فرسنگ عتبه فلک همسر باد

عرضداشت بجناب حضرت جهان خدیو در جواب شقه کرامت عنوان که بصحابت میر نظام الدین ممنون تخلص آمده بود بتاریخ پانزدهم رویت شعبان سنه ۱۲۳۲ هجری

روز جمعه شقه کرامت نشان مرحمت عنوان وحی توامان در اسعد اوان و اشرف احیان
با خلعت فاخره بازا [illegible] لباس نامی غلام مصحوب افصح الفصحا و اسند الشعرا سیادت و نجابت نسبت [illegible] اهلیت و شرافت منزلت
غواص محیط طبع موزون سید نظام الدین متخلص بممنون شرف نزول میمنت شمول ارزانی داشته باعث [illegible] کلاه [illegible] الافتخار و موجب
تعلی اکلیل اعتبار گردید از روایح ریاحین بهمه جهان نکهت در کنار آن بهارستان عنایت خاص مشام این حرمان در آغوش از شمایم
نورانی او را [illegible] بندگان حضور منبع النور [illegible] خلعت [illegible] بندگان حضور اقدس
ظهرت انواره حسب علو پایه غلام و شمه بلند پایه [illegible] خاص و عام است لیکن ازانجا که غلامان جان نثار هم از قدیم بر عفو و عنایت
ولی نعمتان [illegible] بوده متاع نا ارزان [illegible] هزار گونه امید کرم می جنبید و بخیال تحصیل نقد گران بهای
مراحم [illegible] مجلس [illegible] بکمال [illegible] می شنید تا غلام [illegible] بامتحان در آید [illegible] مکنون خاطر [illegible]

شده ندن عمیم الاحسان از شتاب بهمان رو نماید این بار غلام از جاده مستقیم امتثال تخلف ورزیده قامت عزت را باین عطیه
علیه آرایش نداد و جبهه سر خط فرمان قضا جریان واجب الاذعان نهاد و منشا این همه سوی ادب و سبب تخلف این
عفو طلب اظهر من الشمس فی رابعة النهار و ماتند مثل آلود ارتکاب موضعه بعد ظهور آثار اضمحلال بی نیاز از اظهار است تلویح اشکال و توضیح
این ابهام آنکه مالکان تخت و دیهیم و قلعه کشایان هفت اقلیم یعنی آبای کرام و اجداد عالیمقام بندگان حضور اشرف و اقدس ظهرت نوازه
از سبر حشمی فطری و علو همت خداداد گاهی نظر بحال ما قیمانده مادر و پدر و خسته برادران اعیانی و علاتی را نبخشیده آن نوع اخته اند و هیچ یکی ازین
بگرفتن سه شرعی خود هم که استحقاق کدخدائی ... آن از ... فردوس آرامگاه حضرت محمد شاه و مرزا بلند اختر مشهور به مرزا اچهی
کوش در خور کلان همچنین احوال بعضی برادران علاتی بعد وقوع این سانحه در عهد فردوس منزل عیانست بلکه در زمان دولت و اید مدت
در این جهت بندگان حضور منبع النور چنین اتفاق افتاد که بعضی اخوان علاتی را طغرا سعی بال بگرفتن مقصود کشاده با اینهمه آگاهی از جمیع
امور و قوانین مختار این دودمان عالیشان و این گونه بذل و عنایت بحال غلامان عقیدت نشان و بلندی نظر جهانیان پرور و
عدل و هی سایه بر سر خلق گستر محبت و عجب و تصور این چنین امر جی عنان ارادت کیشان تا وادی سوی ادب است که غلام جان نثار
عقیدت شعار قطع نظر از عطای خسروانه بحصه شرعی هم سرفرازی نیافت هر چند در فیاضی امیدوار بها شتافت غلام فی الضمیر
خود از صفای باطن بخیال عفو وسیع بندگان حضور منبع النور معروض حاملان سریر خلافت مصیر داشته و بیباکانه بتوقع الطاف
شاهانه تخم تطویل در زمین عرضداشت کاشته امیدوار از فضل و کرم که مراحم جلیله و عواطف جزیله بندگان حضور منبع النور بر
حال غلام با انتقاص نگراید بلکه بحر زخار مرحمت زیاده از سابق تموج در آید ایضا حضرت خدیو گردون خیام
برجیس مقام بهرام صمصام خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه شهر ارادت بر زمین کریاس کردون
اساس سوده و جبهه اخلاص را بسجود بوساغای سپهر مثال نور اگین نموده بموقف عرض مقتبسان لمعه طور منبع النور
حضور اشرف و اقدس ظهرت انوار میرساند که در عرضداشت سابق احوال ورود میمنت آمود کوکب درخشان برج
سلطنت و شهریاری و شمشاد بلندقامت جویبار عظمت و تاجداری شهریار خجسته تبار نور چشم اقبال نشان کامگار مرزا
جهانگیر بهادر طال عمره و زاد قدره و کیفیت ملاقات نواب وزیر الممالک یمین الدوله ناظم الملک مبارز جنگ بهادر آصفجاه
و عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر ارسلان جنگ در اثنای راه معروض عاکفان پایه سریر خلافت مصیر داشته
حالا آنچه تازه بعرض باید رسانید اینست که بتاریخ هفتم شهر حال سنه از جلوس همایون بروز سه شنبه که بحساب
امروز پیروز باشد نواب وزیر الممالک آصفجاه بهادر در وزیدنت لکهنو بخانه نور چشم اقبال نشان ممدوح
رفته بودند و جلسه دلخواه صورت گرفت و درین اختلاط نور چشم اقبال آثار طال عمره کتاب توزک تیموریه که

که تصنیف صاحبقران و دیگر فتوحات نموده است نواب آصفجاه بهادر موصوف نبودند بلکه باخبار متواتره ثابت شده که عمل کسب
نمانده نواب وزیر الممالک بهادر گردید بالجمله بعد اختلاط اسباب حاضری بهیچ چیزی شب ... که از جای و غیره فارغ شدند و مکان
دیگر رفته کوتم خلعت بعمل آمد نواب وزیر الممالک بهادر خلعت فاخره هفت پارچه با جیغه و سرپیچ و مالای مروارید و کلگی و اسپ و
فیل اضافه بران سپر و شمشیر دادند باینصورت که کمربند شالی که جیغه و سرپیچ و کلگی همه با آن دوخته شده بود بدست خود بر سر نواب
وزیر الممالک بهادر گذاشته مالای مروارید بگردن انداختند خلعت دیگر مشتمل بر هفت پارچه بعنایت و دوشاله ملبوس
بهاء الدوله بهادر اتفاق افتاد و مالای مروارید نیز گردن صاحب موصوف هم بدست ... انداخته بودند بعد خلعت هفت پارچه
با جیغه و سرپیچ و مالای مروارید بجعفر علیخان بهادر پسر نواب آصفجاه بهادر دادند و سه خلعت بسه کس دیگر رسید یکی شش پارچه
بود و جای دیگر پنج پنج پارچه همراه این هر سه خلعت جیغه و سرپیچ بود الا یک یک لای مروارید اضافه بر خلعت شد
بعد ازین نذر خلعتها داده مرخص گردیدند نواب وزیر الممالک بهادر آصفجاه و صاحب کلان والدوله بهادر هر دو از برخوردار
کامگار راضی و خوشنود ... معترف ایشانند از تحف آنچه داده شد همان کتاب توزک تیموری و شمشیر ... سفید است که خیلی نادر
اصل است که نور چشم اقبال نشان صاحب عقل سلیم و فهم درست اند و سخن شنو نیز هستند غلام پیش از روداد ایشان
بلکهنو آنچه مناسب بود در فتح گنج رفته فهمایش بود و ایشان بر گفته من عمل کردند حالا هم آنچه مقرون بصوابست میگویم اطلاعاً بعرض
اقدس و اعلی رسانیده و هر چه بعد ازین بمنصه ظهور خواهد آمد معروض خواهد داشت گاهی برخوردار برای دیدن غلام می آیند و گاهی
غلام بدیدن ایشان میرود زیاده حد ادب اختر اقبال بی زوال سلطنت روز افزون شمسی بخش ربع مسکون باد عرضداشت فدوی
جبین نیاز آستان بارادت نهاده زمین خلوص بلب ادب بوسه داده بموقف عرض مقتبسان انوار فیض بساط خلافت مناط و مقبلان
کریاس گردون مماس حضرت جهانبانان خاقان گیتی ستان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه میرساند که فدوی از ...
خود و شقه مکرمت و مرحمت دیده که شفقات در باره و در کار غلام ... شرف صدور پذیرفته است باطمینان تمام نسبت بفرزند ... روداد
کار آن روز ... است ... کان رفیع اقدس ... خود ندارد زیرا که ذکر غلام زیاده از غلام ... خداوند نعمت ... خداوند مجاز است چنانکه
از حال غلامان پیر و خانه زادان قدیم غافل نبوده هر یکی را بعد و شش مقصود فرموده باشد چگونه تصور آن توان کرد که از
حال فرزندان خود پیر و اغفال باید و قاعده است که پدران فرزند نالایق لا ازیاده از فرزندان بالیاقت دوست میدارند
لهذا فدوی هم بعدم لیاقت خود متمسک شده هر چند بعید از ادب است لیکن معروض میدارد که دیر در ینمقدمه چرا و از چه
سبب ... عرایض نواب گورنر بهادر بحضور لامع النور می آید درینمقدمه چه تامل و اندیشه است ...
شقه شرف صدور یابد زیاده حد ادب الهی گره زمین زیر نگین غلامان آستان شهنشا...

ایضاً گلدستهٔ عرضداشت یاسمین ارادت زیب گوهر دستار اعتبار ساخته بموقلم خلوص عقیدت بنگ آمیزی شبیه بسوخ پرداخته
بذروهٔ عرض مستفید این شمایم ریاحین بهارستان حضور فیض گنجور حضرت خدیو گیهان خلیفة الرحمن خلد الله ملکه و سلطانه میرساند که
از بار رحالا واوقات فدوی به هبوب نسیم عنبر شمیم عنایت قادر متعال و ترشح سحاب مکرمت بندگان آستان سپهر نشان روز بروز
مستعد شادابیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه است و سایهٔ افگنی چتر نوابی دولت ابد مدت بر مفارق سکنه روی زمین بزرگترین
آرزوها بعد از این برای جهان آرایی اشعه خورشید عطا فرمای مجاب بارگاه خواقین سجین گاه مخفی نماند که این کمترین فرزندان
از بدایت عمر تا این زمان و در حقیقت و نسبت بدیگران بدعوی فرزندی حضور پرنور نازان بتخصیص از روز جلوس میمنت مانوس
بر جهان کهین راجان نو تعالب و آمد زیرا که حالا فکر این کمترین فرزندان مفوض بدینه همت علیا شد تا هر چه صواب دید گیهان شرافت
عظمت و جهانبانی اقتضا فرماید بر ضمیر اشراق تخمیر که صور ضمایر و اسرار سرایر عباد اندر آن جلوه نمایش دارد حالات فدوی هیچگونه
پنهان نیست یقین است که موافق ارشاد واجب الانقیاد که بحضرت بیگم صاحبه خداگان از زبان اعجاز بیان تراوش پذیرفته کم
مقدمهٔ فلانی زود تر درست خواهد شد فرمان قضا جریان شرف روانگی پذیرفته باشد باید پیر و زیاده حد ادب **ایضاً عرضداشت**
کمترین فرزندان چار ترکی ارادت زیب تارک افتخار ساخته و بموقلم عقیدت برنگ آمیزی تصویر اعتبار پرداخته بذروهٔ عرض
شمامه اندوزان ریاحین بهارستان حضور لامع النور حضرت خاقان قدر قدرت دارا دربان سلیمان مکان خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه میرساند که از نزول آیهٔ رحمت و وصول دولت ابد مدت و طلوع مهر تابان اقبال
و دمیدن صبح شرف بی زوال یعنی ورود شقه همایون متضمن مضمون تفصیل مشحون تاکید ملازمان کریاس سپهر مماس
برای التیام جراحت ممتنع الربط و الاندمال یعنی درستی امور غلام عقیدت التزام از نزد امیر عالیشان برادر مهربان
نواب گورنر جنرل مستر جارج بارلو بارنت بهادر و ناظم الدوله بهادر باعث سربلندی دو جهان و موجب مرتبت برامثال
و همنوا آن گردید و چمن خزان رسیده و گلشن صدمه بهمن کشیده دل ارادت منزل را الوف شادابی و صنوف شگفتگی بخشید
گویا عبارت قدسی بشارتش همه آب زندگی و شیره جان بود که هر دم و هر لحظه روح تازه بعوض قالب بندگان می نمود
حالا از دوست که کوکب مراد غلام بر اوج حصول جلوه گری نماید و شاهد تمنا از پرده خفا بدر آید بدین نشاط اگر از پوست بدر آیم
رواست و از فرط طرب پیرهن پاره کنم بجا است زیرا که شام یاس بصبح امید و غم دیرین بنشاط جاوید بخشنده افسر
و اورنگ بخسروان گردون بارگاه و دارنده مسند اقبال بجود فایض الجود فرمانروایان قدر دستگاه روی زمین را زیر نگین آنحضرت
رشک آسمان گردانا د و بالجمله در صله و شکر این نعمت و مقابل پاداش این عنایت غیر از ارسال هدیه مختصر آداب تسلیم از فدوی
آستان است و ابد مدت مرجع و مناص سلاطین ربع مسکون باد **عرضداشت بجناب قدسیه بیگم صاحبه حضرت والا** [illegible]

صاحبا مکرما معظما خدایگانی قبلهٔ آمال حاجاتی مدظلها بعد عرض تسلیم چنین معروض میدارد که عقیدت کیش ارادت اندیش خانه‌زاد موروثی
[illegible] دودمان عالیشان پروردهٔ نعمت قدیم آستان فرشته پاسبان میرزا [illegible] نامی فرنگی که در علم [illegible] اکبری و جبر [illegible] بی نظیر و آبا و اجداد
[illegible] عنایت خسروان سلیمان مکان خاقان گورکانی صاحبقرانی بوده‌اند خود در وقت فردوس منزل همراه امیر عالیقدر بلند مکان
برادر عزیز تر از جان صمصام الدوله اشجع الملک خاندوران سپه سالار جنرل لارد لیک بهادر فتح جنگ بعزت و حرمت تمام وارد جهان آباد
[illegible] چند مدتی چون آب و هوای مشرق با مزاج فدوی [illegible] نگردید فاقت برادر عزیز تر از جان ممدوح نموده [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] که سعادتمندی گنج [illegible] حب الوطن از ملک سلیمان خوشتر [illegible] باراده تحصیل سعادت زمین بوس
[illegible] حضرت خدیو [illegible] خلیفة الرحمان خلد الله ملکه [illegible] آباد نموده‌اند چون قاصد این [illegible]
[illegible] است که [illegible] خانه‌زادان قدیم [illegible] خاطر [illegible] تاج و نگین [illegible] امیدوار است که
[illegible] غلامان [illegible] سرفراز شود [illegible] بحکم [illegible] توقع از کرم عمیم آنجناب که شامل حال خانه‌زاد
[illegible] چون [illegible] اگر [illegible] خاطر [illegible] محل اقامت [illegible] منتظر
[illegible] بعد [illegible] خلیفه [illegible] ملکه و سلطانه تقرب [illegible]
[illegible] ارشاد [illegible] قدسی حاضر [illegible]
[illegible] سرفراز [illegible] بلند [illegible] حلقه غلامان خاص [illegible] فورسر [illegible] خاطر
[illegible] آفتاب [illegible] باد ایضاً بخدمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] انیست که تحقیق [illegible] انیکه از زبان نواب صاحب [illegible] شنیده شود [illegible] استفسار [illegible]
[illegible] مناسب است [illegible] شناس و صاحب [illegible] گمان [illegible]

نوشته باشد بلکه از رسیدن این حرف احتمال است که بیشتر مذ باید و حد ادب ظل عالی بر سر فرزندان مستدام باد عرضی بجناب

بیگم صاحبه بعرض حضرت والده ماجده مکرمه معظمه خداتگان قبله آمال فرزندان مد ظلها میرساند که روز

چهار غلام بسیار بین توجهات باطنی جناب الاشمول عنایات واهب بیهمتا قرین جهان جهان شکرست و تا حالت تحریر عرض

از جمیع عوارض و آلام جسمانی و روحانی مصون و صحت و سلامت جناب لا ارشادی حقیقی مطلوب و مامول از تعالی آن سایه هما پایه را

بفرق ما غلامان مبسوط دارد و دیگر اینکه پیشتر احوال در رو دیمنت آمود خورد ارکامگار اقبال آثار میرزا جهانگیر بهادر طال عمره و ضاعف

قدره در لکهنو رفتن نواب وزیر الممالک آصفجاه بهادر با جاه و حشم تمام معه صاحبکلان عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر

ارسلان جنگ برای استقبال و تمام راه با اختلاط تا داخل شهر شدن مشغول ماندن عرضی معروض بعد نوشته احوال تازه اینست که

هفتم صفر سنه از جلوس همایون روز سه شنبه نواب صدر و صاحبکلان بهادر در بخانه نور چشم ممدوح رفتند بعد صحبت حاضر خلعت

بقدر مرتبه هر یک بنواب وزیر الممالک آصفجاه بهادر صاحبکلان بهادر و جعفر علیخان بهادر پسر نواب موصوف دادند و خلعت سه

کس دیگر از همراهیان نواب ممدوح رسید بعد از آن مرخص شدند از اول دربار بیست ساعت میرسد که نواب وزیر الممالک بهادر و عماد الدوله

بهادر هر دو از برخوردار کامگار راضی و ثناخوان ایشان هستند برخوردار موصوف خیلی رسا و فهم عالی دارند و سخن شنو هستند سخن

خوب بحث میکنند و در فتح گنج رفته آنچه فهمانیدم و بران عمل کردند حالا هم آنچه نزدیک مشوره من بهترست میگویم و بعد از این هم خواهم

گفت ایشان هم بخوبی میشنوند و عمل می آرند گاهی ایشان اینجا نزد غلام می آیند و گاهی غلام بدیدن ایشان میرود و هر چه تا حال

بظهور آمده بود عرض نمود و آینده هر چه بظهور خواهد پیوست معروض خواهد داشت خاطر والا جمع باشد زیاده حد ادب سایه بلند پایه نوازش پیرایه

تا قیام قیامت بر سر فرزندان غلامان ممدود باد عرض صد شت است ملجای خواقین سلیمان مکان حضرت جهان گیتی ستان مناب

خالق کون و مکان ممتاز نوع انسان خلد الله ملکه دعاگوی دولت ابد مدت دوران عدت بوریانشین بر منزل خاکساری

فقیر ترحم چاری بعد هزاران هزار دعای بلند شدن لوای اقبال پادشاهی و ساکه گستر شدن شقه اش حد هفت کشور بر ضمیر منیر الهی ا

معروض میدارد که داعی عقیدت کیش از کریاس سپهر اساس با هزار گونه حسرت و حرمان شش بعد قطع منازل و طی مراحل برهبری اقبال بیزوال

حضور پر نور دام اقباله قرین صحت و عافیت بلکهنو رسید و بخدمت عزه ناصیه سلطنت و شهریاری و قره باصره عظمت و تاجداری صاحب

عالم و عالمیان میرزا اسکندر شکوه بهادر شرف ملازمت حاصل نموده شفقه وحی مرتبه حضور پر نور دام اقباله را تفویض کردم از

اشفاق مرشدزاده ممدوح زیاده ازین چه نویسد که باعتقاد این دعاگو هر که در اخلاق پسندیده نظر خود ندارد احتمال آن میرود که از تر

بیت پذیرفتگان صحبت با برکت جناب ممدوح است زبان را کجا حد آن و قلم چه یارا دارد که شرح اخلاق ایشان حواله تحریر و تقریر

نموده آید حق جل و علا حضور پر نور دام اقباله را بر سر جمیع برادران و فرزندان صد هزار سال بلکه ازین هم زیاده سلامت دارد

مجبور حتی که اصلش نیکوست برگ و شاخش نیز چنین میباشند زیاده حد ادب سر خسروان هفت اقلیم همیون سلک استانه کعبه تعظیم باد

شقه بنام مرزا ابوظفر نسرین بهارستان سلطنت جهانبانی ... گلشن کشورستانی جوهر شمشیر ...

جلادت و صفای آینه تحمل عظمت و کامکاری سلاله دودمان رفعت و آبادانی جبین خلف خاندان شوکت و جهانبانی آینه

قرامبار نونهالان و ولیعهد حضرت خاقان سلیمان مکان دارا دربان نور چشم کامکار حمید و حمید و فرزند اقبال نشان سعادت

و رشید طول الله بقاءه و زید بالقاءه بعد دعای درازی رشته حیات و ارتقاء سلم ترقی درجات پوشیده نماند که عر[یضه]

ان فرزند دلبند بمطالعه درآمده دمنسیای دیدن مشتاق صد چند ساخت انچه از ارسال مکاتیب متواتره بایں

طرف و نرسیدن جواب هیچ یکی ازین طرف و درخواست عفو قصور بایں گمان که باعث بر عدم

ارقام جواب خطوط همان قصور و شین باشد حواله قلم نمودن بودند باعث فراوان بحجت گردید از جهت که گاهی

چنین اتفاق نمی افتد که جواب خط آن برخوردار کامکار حواله نسیان و تغافل کرده آید فی الحق بر بنیه شفقت

آوردن نواب ممتاز محل صاحبه را و از خود کردن کاران فرزندارجمند است این هم کم

از صناعت عزایم خوانی نیست سبحان الله جای گفتن چیست ان نور چشم در ده سالگی در عقل

و شعور بر پیران هفتاد ساله غالب بودند مطلا که نام حضرت افلاطون را درس دانائی میدهند و

هرچه بقلم آن گرامی گستاخانه عرض میکنم که آمدن نواب گورنر بهادر را دوباره درین ضلع غنیمت دانسته

کسی را از معتمدان روانه باید کرد که درستی کارها کرده بیاید و با منشی صاحب موصوف و دیگر کارپردازان

ربطی بهم رساند که اینده بکار آید زیرا که مهربانی حضرت خدیو قدر قدرت و نواب ممتاز محل صاحبه

در کثرت ملاقات و وفور رابطه با انگریزها دست قرة العین من درین روزها نواب گورنر بهادر فرصت

خواندن خط کسی ندارند تا بجواب و سوال چه رسد و نیز قاعده نیست که وکیل کسی خط کسی را بیرد و هر کس

در هر جا که هست بوساطت صاحبکلان انجا جواب سوال میکنند و خط می فرستند و ما را هرچند که درستی

کار خود ضرور بود کرده شد زیاده ازان امر ضروری نیست اگر بخیال آن نور چشم چیزی رسیده باشد بشرح

بنویسند تا فایده آن دریافت نموده بران عمل نمایم و انچه مرقوم بود که مشوره بعضی کوته اندیشان ناعاقبت بین موجب

خرابی اساس دولت میشود راست نوشته اید درین سخن چه شک است و طلبیدن برخوردار مرزا العباس شکوه طال عمره

بدل منظور است لیکن تعجیل درین مقام مناسب نیست بالفعل هیچ ضرورت که ... درین ضلع آمدنی

ان نور چشم از نواب ممتاز محل صاحبه گر ... برخوردار ... باشند

ادب مگر اینکه فردا بروز جمعه بیست و نهم ربیع الاول سنه از جلوس والا حاجی خانم و شاهجهان بادشاه خواهد شد چون برور

بانکار آنچه بعرض رسانیده سیاست زبانی غلام است عتبه خسروانی دار الامان سلاطین هفت کشور باد **عرضی بجناب**

بیگم صاحبه موقوف بر ضمن حضرت بیگم صاحبه خداوند نعمت پرورش فرمای غلامان دام اقبالها میرساند که از مدتی چون

عتبه جناب والا بنام اینجانب زاد و ...ل اجلال بفقر بوده هم خط جداگانه نزد جناب بیگمان حضور پرنور نرسیده لهذا خاطر عقیدت

شریابی در یافت اخبار صحت مزاج اقدس و اعلی تعلق کلی دارد امید و از فضل و کرم که امید نور و کرامت آمود بتفضل مشحون

مع فرمایستی که بلایق این خانه زاد باشد سر افتخار زمین یافته باشد زیاده حد ادب آفتاب دولت و اقبال باز مطلع ابهت و جلال تا ابد تابان

باد **ایضا عرضی** حضرت والده صاحبه یا جده مکرمه معظمه خدایگان قبله آمال فرزندان مد ظلها بعد تقدیم آداب کورنش

بشیوه غلامان راسخ الاعتقاد است معروض میدارد که احوال غلام بعنایت حضرت قادر مفضل منعام و توجه با طنی

قبله امانی و آمال مقرون بصحت و سلامت است و نوید اعتدال عناصر جسمانی جناب والا از در گاه شافی حقیقی مامول

و مسئول دیگر از مرضات اینکه فردا روز جمعه تاریخ بیست و نهم ربیع الاول سنه از جلوس همایون حاجی خانم و بیبی خواهر

برادر صاحب قبله میرزا محمد سلیمان شکوه بهادر و شاهجهان بادشاه خواهند شد **عرضی بجناب مرشدزاده آفاق** بعد

بعرض بار یافتگان محفل سپهر مشاکل حضرت مرشدزاده آفاق دام اقباله میرساند که شقه خاص مصحوب شیخ کرم علی خواجه

باعث سرفرازی غلام گردید سطری چند که از راه خانه زاد پروری در حق غلام از قلم اعجاز رقم تراوش نموده بود آداب آن

بجا می آرد لیکن خانه زاد نوعیکه غلام حضور پرنور است غلام جناب والا نیز هست امید دارست که غلام را بهر صورت خانه زاد

خود تصور فرمایند این تفضلات که بشقه بندگان اشرف بود زیاده از لیاقت غلام بود آنچه در مقدمه قرضداری فی بی سامانی

سفر اما رفته جواب آن از شقه حضور فیض گنجور بملاحظه جناب اقدس خواهد رسید لیکن در عرضی جناب والا که برای حضور اشرف

نام حضرت بیگم صاحبه خدایگان نواب قدسیه بیگم صاحبه مد ظلها مرقوم بود بانصورت که بندگان حضور منبع النور بیگم صاحبه

بنویسند که دو هزار روپیه بانجناب مرحمت فرمایند در شقه اسمی غلام اینمضمون بود که به نواب ممتاز محل صاحبه در ینخصوص

چیزی نوشته شود الحاصل جواب با صواب در شقه حضور اعلی مرقوم است دریافت خواهد شد زیاده حد ادب آفتاب عمر و دولت

از افق جاه و حشمت تابنده و درخشنده باد تحریر هفتم ذیقعده سنه ۱۲۴۶ هجری **شقه صاحب عالم میرزا سکندر شکوه بهادر بنام**

فرزند خوشتر از ... عقاب سلاطین گردون وقار و اشرف اخلاف خواقین سلیمان اقتدار نور چشم اقبال نشان فرزند رشید سعادت توامان

اسعده الله تعالی فی الدارین بعد ادعیه کثیره پوشیده نماند که عرضی آن دلبند متضمن صحت و نوید عافیت حضرت والده صاحبه

بانو مکرمه مد ظلها بلکهنو در بهترین زمانی بدست شیخ کرم علی خواص رسیده مسرت ساخت مطالب مندرجه حرف بحرف بوضوح پیوست آنچه

حالات فرزند ارجمند و درجواب نوشته انجانب بجناب والده صاحبه مکرمه متضمن پاشیدن مبلغ دو هزار روپیه برای ادا نمودن قرض و دیگر
و دیگر اسباب برای آمدن خطی که از طرف آن نور چشم نوشته بودند همه مفصل بدریافت آمد نور چشم من جمله از این مژده که والده صاحبه ایشان
تشریف می آرند با جهان جهان مسرت و نشاط هم آغوش شدند زیرا که از مدتی آرزوی قدمبوسی دل بود جناب اقدس الهی
زهی دولت و زهی طالع که اینخبر مقرون بصدق گردد و دو چندان مسرت افزای از این مژده که گفتگوی انجیر فرحت بر گوش نرسید از زبان
مسموع نمیشود و آنچه معلوم شد از خط آن برخوردار بوضوح پیوسته بهر حال هرگاه ملازمان حضرت والده صاحبه تاریخی برای روانگی خود معین
فرمایند هر چند از روی اخبار پوشیده نخواهد ماند لیکن آن نور چشم سعادت نشان هم بنویسند تا بجناب قبله واری نوشته شود که ذمه اری
آن برخوردار کرده آنچه دیگر ضروریات سفر باشند متکفل آن نیز شده همراه خود بیارند بتدریج از تنخواه آن نور چشم ادا خواهد شد لیکن تا وقت
آمدن آن قبله و جهان تعیین نمیشود نوشتن این مضمون غیر مناسب است و احوال اینجانب آنکه آن نور چشم هیچ مخفی نیست که همگی از رسانیدن
انطرف کمپنی انگریز بهادر بطریق پیشکش ماهواری مقرر است و همین قدر آمدنی تمام کارخانجات و دیگر اخراجات از قسم ضیافت توشه
وزیر الممالک بهادر و صاحبان عالیشان و خلعتها برای اکثر اشخاص صاحب عزت اتفاق می افتد آنچه دیگران میکنند مرا هم میباید
اگر نکنم در چشمان خجالت میکشم بلکه اندیشه پیش نهاد خاطر میباشد اگر دیگران یکروپیه صرف بکنند من باید که یک و نیم یا دو روپیه
خرج بکنم از همین سبب قرض هزارها در سرکار رسید هزارها و سود بیجانه مهاجنان ... نسبت من با اوقات گذاری خود پریشان حال
میباشم ظاهر است که دیگران پنج برابر ... پیشکش می یابند اگر آنها چیزی صرف کردند نقصانی بحال آنها راه نمی یابد
در تردد و گرفتارم در این صورت از من هیچ نمیتواند شد اگر عنایت الهی شامل حال من گردد هرچه میسر است بآن نور چشم
بر نوشتن آن برخوردار هیچ موقوف بود خود بخود برسید حالا که ندارم چه توانم کرد از خط آن ...
نیست آن نور چشم بجناب اقدس الهی برای ترقی اینجانب دست بدعا باشند که بر وقت شمول افضال ایزد از روی آن نور چشم ... شود
زیاده خیر عمر و اقبال و مزید دولت رقعه از طرف فخر اسکندر شکوه بهادر بنام میرزا ابوظفر بهادر نسرین بهارستان سلطنت و
جهانبانی و یاسمین ابستان خلافت و کشورستانی جوهر شمشیر ابهت و مدار صفای ... عظمت و کامگاری ... نعمت و ایالت
بهین خلف خاندان شوکت و جلالت محیی آثار ... حضرت خاقان سلیمان مکان ... آن نور چشم ...
اقبال نشان سعید و رشید طول الله بقاءه ... بعد دعای درازی رشته حیات ... ترقی درجات پوشیده نماند که عریضه
آن اقبال نشان عارض چهره وصول گردیده باعث مسرت فراوان گردید و مطالب مرقومه همه ... خاطر گشت موافق ایما
آن نور البصر اقبال نشان عرضی مطابق با مسوده که آن سعادت آثار نوشته بودند بجناب فیضمآب حضرت والده صاحبه معظمه مکرمه
مدظلها ارسال نموده شد یقین که رسیده باشند و انتظار بقدم ... صاحبه تا امروز که بیست و دوم ... از جلوس همایون

... حالات ... که در هر دو تاریخ که اتحاد سفر رشده بود یعنی بیست نهم شوال ذی‌حجه ... روانگی ایشان صورت نه بست چرا که اگر
بالای ... مذکور روانه میشدند تا امروز باید که اینجا میرسیدند سابق چهار ده منزل است در عرض راه هشت مقام هم داخل حساب
... خلاف دستور است آن نور چشم را باید که بار تحقیق نموده تاریخ روانگی بنویسند بهر صورت بودن ایشان عشره محرم اینجا ...
باید و حیرت عمر و اقبال و رزیاد باد **از طرف مرزا اسکندر شکوه بهادر بنام مرزا جهانگیر شهزاده** گوهر اکلیل سلطنت
و جهانبانی اختر برج خلافت و کشورستانی فرزند ارجمند دلبند جگر پیوند اقبال نشان رشادت توامان طال عمره و ضاعف قدره
بعد دعای مزید حیات و ترقی درجات واضح باد که اینگونه ملاقاتهای سرسری که باهم اتفاق افتاده داخل حساب نیست تا شب بروز مجلس نشسته
مشغول تماشای رقص و سرود و مصروف حکایت شنوی دل آمیز میشدند توقف که در ترتیب این مجلس عمل آمد از نیامدن نواب نیر الملک
بهادر آصفجاه بخانه آن اقبال نشان بود زیرا که همین اندیشه بخاطر جا داشت که مبادا روز آمدن نواب ممدوح و صاحبکلان بهادر بار دیگر تقاضا
لزوم آن برخوردار کامگار بخانه اینجانب متعذر باشد حالا که ازین رهگذر جمعی دست داد آن فرزند ارجمند دلبند نگاشته می‌آید که درین
نزدیکی روزی معین سازند که بر فرزند مذکور ... خدمه محل این هر قدر که دل بخواهد همین جا خاطر را مشغول بدارند البته آمدن اینجا سرتاپا اذیت است
لیکن پاس خاطر را ملحوظ داشته ناچ این گوارا باید کرد لازم که ازین مژده دلنواز و نوید روح پرور دیگر ... روز پیش اندرون ... اطلاع
اعلام نمایند زیاده عمر و اقبال روز افزون باد تحریر سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۳۸ هجری دوشنبه **از جانب مرزا اسکندر شکوه بهادر**
بنام مرزا ابوظفر بخت بهادر نسرین بهارستان سلطنت جهانبانی و یاسمین آیتین خلافت و کشورستانی جوهر شمشیر ابهت
و نامداری صفای مسجل عظمت و کامگاری سلاله دودمان رفعت و ایالت مهین خلف خاندان شوکت و جلالت محیی آثار قیصر ...
حضرت خاقان سلیمان مکان را ... نور چشم کامگار مجید حمید فرزند اقبال نشان سعید رشید طال الله بقاءه و زاد ارتقاءه بعد دعای
درازی رشته حیات و ارتقای سلم ترقی درجات کوشش نمایند که مرزا رضا بیگ ... بسیار خوب سلاله دودمان وفا و اخلاص است و بندگی
او از روز ظاهر است تا امروز یوماً فیوماً در تزاید و حسن عقیدت او منقوش خاطر اینجانب است لازم که آن اقبال نشان هم او را مورد
مراحم شاهانه ساخته برای باریابی ماموری نمایند که مرد بسیار بالیاقت سراسر صداقت است و سزاوار محل ملوک و اولاد امجاد شان زیاده خیریت
دولت و کامرانی زیب نام زندگانی باد تحریر سلخ صفر سنه ۱۲۳۸ هجری **ایضاً از طرف مرزا اسکندر شکوه بهادر بنام**
مرزا جهانگیر بخت بهادر نیر اوج سلطنت و شهریاری بدر برج ابهت و تاجداری سرو بوستان اورنگ نشینی و افسر آرائی نهال
مغرس ایالت و فرمانروائی سلاله دودمان گورکانی و نتیجه خاندان صاحبقرانی بحر خلافت را گرامی گهر فرزند ارجمند لخت جگر
طول الله بقاءه و زاد ارتقاءه بعد دعای درازی حیات و ترقی درجات که پیوند اصلی با اجابت دارد مخفی نماند که درین ایام میمنت انضمام
که اختر سعادت مائل ترقی بود بتاریخ بیست و ششم ربیع الاول سنه ... از جلوس همایون مطابق هزار و دو صد و بیست و هشت هجری ... ساعات

و احسن اوقات و بهمه جهت گی عنوان متضمن ورود و مسرت آمود و فتح گنج آنکه و نوید بشارت نور چشم اقبال نشان ماه شمائل میرزا با و بخت
وصول بهجت شمول کرد و دیده خاطر نگران را و بیش بیش جهان جهان خوشدلی و شادمانی و همکنار مالامال قرین و کامروائی گردانید الحمد لله که
انچه دل آرزوی آن داشت بااین تقریب شایسته از خیر قوه بحیز فعل رسید انشاء الله العزیز الحکیم حالا عنقریب با تجربه و شوق زلال
آشنا خواهد شد زیاده خیریت رشته عمر پیوسته با گوهر اقبال قرین باد تحریر ۲۹ ماه ربیع الاول سنه هجری یوم جمعه **شقه صاحبعالم**
میرزا اسکندر شکوه به سید قلندر علیخان بهادر امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عمل عم خان
اند مکان و زبده نوئینان عالیشان و دولتخواه بلا اشتباه و سر آمد مخصوصان باخصوصیت دستگاه سلاله دودمان مصطفوی نتیجه خاندان
مرتضوی مطمح انظار عنایات سلاطین نمودار الطاف خواقین بمراحم خسروانه و عواطف بیکرانه مباهی باشند عرضی که آن خصوصیت
دستگاه متضمن نوید ورود میمنت آمود نیر اوج سلطنت و شهریاری و بدر برج ابهت و تاجداری فرزند ارجمند میرزا مظفر بخت بهادر
در فتح گنج و سعد از منه رسید بملاحظه در آمد و از مطالعه آن فرحت تازه و مسرت بی اندازه پیرامون خاطر ملکوت ناظر گردید زیاده
ابد دولت را متوجه احوال خود دانند **شقه از طرف میرزا اسکندر شکوه بهادر برای خاص محل** سراپرده محمله علا
و جهانبانی و بلقیس مهد سلیمانی حاکمه جهان و جهانیان دام دولتها بعد اشتیاق فراوان مخفی نماند که احوال ورود نور چشم اقبال
نشان سلاله دودمان والاشان میرزا جهانگیر بهادر طال عمره و ضاعف قدره بلکهنو پیش ازین و کیفیت استقبال نمودن نواب
وزیر الممالک آصفجاه بهادر مع صاحبکلان عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر ارسلان جنگ باجاه و حشم تمام چنانکه باید و شاید
مفصل حوالۀ قلم نموده شد و انچه تازه بظهور آمده اینست که روز سه شنبه هفتم صفر سنه از جلوس همایون نواب صوف صاحبکلان بهادر
بخانه نور چشم ممدوح رفته بودند و صحبت دلخواه اتفاق افتاد بعد فارغ شدن از حاضری در مکان دیگر رفته موافق مرتبه هر یکی را خلعت
دادند و یک خلعت فاخر مع لوازم آن بنواب آصفجاه بهادر و یکی بصاحبکلان بهادر و یک دیگر بجعفر علیخان بهادر پیر نواب موصوف
داده شده خلعت دیگر نسبت بکی از همراهیان نواب وزیر الممالک بهادر رسید بعد از آن مرخص شدند برخوردار کامگار عقل رسا و فهم دقیق
دارند و سخن شنو نیز هستند هرگز خود پسند و خود رای نیستند انچه مناسب بود در فتح گنج رفته فهمانیده بودم و ایشان بران عمل کردند حالا هم
انچه قرین صلاح میباشد گفته می آید و گفته خواهد شد خاطر شریف از نطرف جمع باید داشت گاهی ایشان بدیدن من می آیند و گاهی
من بدیدن ایشان میروم هزار شکر که نواب وزیر الممالک آصفجاه بهادر و عماد الدوله بهادر بسیار و از برخوردار کامگار راضی و ثناخوان
ایشان اند زیاده خیریت خورشید دولت و کامرانی تا ابد تابان باد **ایضاً برای بیگمات** سراپرده
نشین محمله خلافت و جهانبانی بلقیس مهد سلیمانی حاکمه جهان و جهانیان دامت دولتها بعد اشتیاق فراوان
مخفی نماند که سابق ازین ورود و خط احوال ورود میمنت آمود نور چشم اقبال آثار کامگار میرزا محمد جهانگیر بهادر طال عمره

شجاعت قدرت و قدردان نواب مستطاب وزیر الممالک بهادر آصف جاه عماد الدوله افضل الملک خان علی بهادر رستم جنگ نشان و وصول خلعتها که با
داده شد مفصل نگارش یافته یقین که بمطالعه در آمده باشد از اخبار تازه اینکه بیست و پنجم ماه صفر سنه [illegible] از جلوس میمنت مانوس
نور چشم موصوف معه خادمان محل سوار شده در فتح گنج که بیرون شهر مخیم سرادق دولت ایشان شده بود داخل شدند چون بار دوم دیدار
ندیده بودم دفعه این خبر رسید آنچه بدل گذشت چه نوشته آید که تحریر و تقریر گنجایش ندارد و سرور و شادمانی اخبار که
جمیع امور خانه اینجانب مع قدری شیرینی و حلوا و اشرفی نذر امام ضامن علیه السلام برای بازو فرستادم تا احوال روانگی با
تعجیل بخیر از همه دریافته مسرور گردند چون معتمدی الیه این مقدمه را عرض نمود نور چشم ممدوح چنین ظاهر نمود که دو شقه حضور پرنور
خلد الله ملکه مشتمل تاکید روانگی من بشاهجهان آباد متصل هم رسیدند خصوصا شقه دومی از جهت یک ساعت هم توقف نکرد
کوچ نموده شد تمام شد این احوال چون بعد مدتی دیده را از دیدار نور چشم اقبال نشان لذتی دست داده بود و هنوز چنانکه باید ندیده بودم
دو دفعه با این صورت روانگی اتفاق افتاد حالت دل چه گفته شود که بر خداوند علیم هویداست او سبحانه جل شانه عنایت خود را
تا رسیدن بشاهجهان آباد و منزل بمنزل شامل ایشان دارا و زیاده خیریت و دولت و کامرانی مستدام باد **ایضا** پیرایه
محمله خلافت و جهانبانی بلقیس مهد سلیمانی جا که جهان و جهانیان و دست و دولتها بعد اشتیاق بی پایان مخفی نماند که پیشتر
احوال ورود نور چشم اقبال نشان میرزا محمد جهانگیر بهادر طال عمره و کیفیت ملاقاتها مفصل نوشته شد یقین که بمطالعه در آمده
باشد و فردا که روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول سنه [illegible] از جلوس والاست حاجی خانم روانه شاهجهان آباد خواهند شد مسماة
مذکوره تمامی احوال ورود برخوردار کامکار بلکهنو و دیگر حقیقت ملاقاتها آنچه از اینجانب شنیده اند مفصل بیان خواهند کرد
آنچه ایشان ظاهر نمایند همه راست و زبانی اینجانب باید فهمید خدا شاهد است که تا هنگامیکه برخوردار موصوف اینجا نیامده
بود خاطر را اطمینان کلی حاصل بود حالا که بعد هفده سال کامل ملاقات شد و دفعه مفارقت پیش آمد چه باید گفت که بر دل چه میگذرد
رو بر خداوند علیم ظاهر است اگر شمه از آن تحریر سپرده آید دفترها باید که سیاه گردد بیشتر درین مدت قیام بلکهنو آمدن برخوردار
اقبال آثار نزد اینجانب متصل بعد دو روز و اختلاط ایشان و دیگر دو بار رفتن خود بباغی که فرودگاه ایشان بود یاد می آید و بی آمدن
آمدن محبت قلقی بدل راه می یابد که از حد بیان بیرون است کاش یکدیگر را نمیدیدیم جناب اقدس الهی نور چشم کامکار را در زیر
سایه چتر عاطفت حضرت خدیو گیتی ستان خلد الله ملکه سلامت داشته از نخل مراد ثمر چین گرداناد و محبتی که درین ایام میانه
من و ایشان بود چه نوشته آید باعث بی آرامی از جدائی همان محبت است چنانچه گفته اند شعر محبت ست که دل را نمیدهد آرام
و گر نه کیست که آسودگی نمیخواهد زیاده خیریت و دولت و کامرانی مستدام باد **ایضا** پیرایه محمله خلافت و جهانبانی

بلقیس مهد سلیمانی حاکمه جهان و جهانیان دام دولتها بعد اشتیاق بی پایان پوشیده نماند که از رسیدن مکتوب شریف که متضمن

مزاج و قبول نمودن هدایای مرسله و بخیریت رسیدن بی بی لطف النسا خانم مع خرد و کلان همراهیان شان بود و بهترین اوقات رسیده خاطر

را خیلی مسرور و ممنون گردانید آینده اگر این رسم تا دوست و ملاقات همدیگر جاری باشد هر آینه استحسان دارد دیگر آنکه هنوز رسید مبلغ هزار روپیه

که از اینجا واپس شده بود نرسیده هر چند خاطر جمعست و واسطه معتبر لیکن اگر رسید آن که متضمن رسیدن آن برسد اطمینان کلی دست میدهد زیاده

خیریت ایام کامرانی مستدام باد **ایضاً** حجله نشین ایوان عفت و عماری پرده زنانه عصمت محل الجواهر برج شرم و حیا و برج کمال

شرافت و اتقا و پوشیده رخسار برقع مستوری و خود داری غنچه نهفته غنچه محجوبی و نکوکاری جان جد پاک دامانی و مهر سر عالیشان

سلمه الله تعالی چون درین روزها اکثر برای شغل خاطر سرور و مو قلم میباشد و تصویر هندوستانی و فرنگی هر دو با آسانی بهم میشود

هفت ورق تصویر مصحوب فیضو هرکاره روانه آنطرف نموده شد یک ورق از آن هفت که مشتمل بر تصویر برادر صاحب قبله و پیر

جهاندار شاه بهادر مغفور برورست نزد خود نگاه باید داشت و شش ورق دیگر را معتمد السلاطین هوش افزون علیخان

بهادر باید داد که خود رفته تصاویر مذکوره با رقیمه المحبت نزد غره ناصیه سلطنت و جهانبانی و قره باصره خلافت و کشور

ستانی شایسته افسر و تخت مرزا محمد شگفته بخت بهادر زینه الله تصاویر آماله بالوان دولته و اقباله برساند و رسید

آن حواله هرکاره اینجانب نماید دیگر آنکه درینولا مینگن خان فوجدار نواب آصف الدوله مرحوم وارد لکهنو شده بملازمت رسیده

بود و از تقریر مشار الیه بکمال شکرگزاری آن عصمت پناه عفت دستگاه میباید دریافت که درباره او مبذول داشته اید بیان میکرد

الحق که علو همت و خدا ترسی بر شما ختم است الله تعالی از ینهم زیاده موفق گرداند زیاده خیریت **ایضاً از جانب**

صاحب عالم مرزا سکندر شکوه بهادر بنام والده مرزا جمعه

صاحب زبده محرمان اسرار سلاطین سکندر شوکت و سرآمد مهدان حجله آرای خواقین جمشید

قدرت مشکوی خسروی را سرمایه هنر را پیرایه عفیفه وحیده العصر مریم پایه سلمها الله القدیر المستعان عریضه

متضمن اظهار خصوصیت و اخلاص و استجابت و رود مسرت آمود شکوه بهار رسیده موجب فرحت بی اندازه گردید کیفیت

شهید اکه منظور ما نیز همین بود گویا آن عفیفه مریم پایه مشرف بر باقی الضمیر گردیدند و قوع تمادی ایام در طلب دستور

قدرت بکثرت نور چشم اقبال نشان سعادت توامان بنابر ضروری که باعث سرور و این طلب شده معلوم بود و از جهت

دیگر استداد زمان گنجایش یافت والا امکان نداشت مشهور است که در عالم اطمینان کار یکروزه به دو روز

و دو روزه بچهار روز میکشد و اجازت طلبی در عالم مغایرت در کار است صاحب خانه را برای آمدن در خانه خود اجازت

نمی باید الحاصل فردا که سه شنبه و روز مولد امام همام است یکپاس روز برآمده باید آمد **شقه برای**

را ابو ظفر بهترین ... گلستان سلطنت ... بصورت ... آیینه دولت و اقبال

آمیز گردد بهجت و اجلال زینت افزای اوراق کشورستانی مرقع عزم و جزم رنگین ... صورت فتح و ظفر ... ابی نسار ...

از نقش اعلیم ... از رنگ آمیزی صدور مختاره با صاحبان ... و سپیدی صبح صادق صاحبقرانی نگارنده صور بدیعه

ایل گورکانی زینت افزا تصاویر زمانه بالوان ... تا ابد بر صفحه ... آن رنگین گل بهارستان جهانبانی و خسروی

بازیچه سامانی مخفی نماند که این اضعف عباد الله را از مبدا سن ... شبیه کشی ... شاهجهان آباد ... آنچه بخیال

رسید بوساطت موقلم حواله ورق کرده میشد ... قدرت کامله ... بر کاغذ قطعه ... این بلده

... برای شغل خاطر در عالم بیکاری با تصویر ... هر چند ... که درین عمل میباید ... لطافتی که

... تا باید ... چون ... بدرگاه کارساز حقیقی ... نیست ... باین کار ... حاصل ... فایده قوت ...

... والای والا نژاد ان سلطنت و دستگاه ... بنا بر علی ... ورق تصویر که درین ایام

... بیت ... عنایت ... بر آن ... مصحوب ... فرستاده شد تا گاه و گاهی در اوقات

... ملاحظه آن باعث بیاد آوری دوران گردد اگر چه این هدیه محقر قابل قبول نیست لیکن فرط محبت قدیم و وفور مودت

مقتضی آنست که عذرهای این خواهش بر منظر استحسان جلوه گری نماید تا ... شفق شام و سپیدی بیاض صبح

بر دولت آسمانست چهره آمال ان همایون فال ... نگینهای ابد اتصال باد شقه معتمد السلاطین مؤتمن الخواقین

عنایات خسروانه و تفضلات بیکرانه امیدوار بوده ... ورق تصویر فرنگی که کار قلم ... تا ابد دولت و

اقبال است مصحوب ... فرستاده شد و میان اوراق مذکوره ... ورق شبیه برادر صاحب قبله میرزا

جهاندار شاه ... است باید که آن معتمد السلاطین این اوراق را ... حریم عصمت و محل دیده ... نواب جهان

... محل ... رسانند و رسید آن حواله ... حضور پر نور نمایند و شش ورق دیگر ... رنگین گل بهارستان

دولت و اقبال ... ابهت و اجلال شایسته ... میرزا احمد ... بهادر زینت ... تصاویر

... بالوان ... و اقبال ... و رسید آن نیز گرفته ... مذکور ... بر سر تفضلات و اتحاد

شقه از طرف صاحبعالم میرزا اسکندر شکوه بهادر بنام

سیف الدوله اسد ... خان بهادر صلابت

جنگ امارت و ایالت مرتبت ... و عقیدت ... باخلاص و

... صداقت اختصاص نهال ارجمندی ... بهارستان سعادت

زینت [illegible] بنیان آسمانی رنگین قلعه و پیمان مجد و شرف به حسین گوهر بحر سامی که به صد خجلت لطف شاهی فرو احاطه
بیکران [illegible] شد لهذا چنین واضح باد که برادری مسیح خانواده های عالی بوده چنین باعتبار مال و منال دنیوی شرف
دامن [illegible] نسبت و تحصیل تعلق بدودمان عالیشان ابد دولت دارد زیرا که خلیفه حضرت امیر تیمور صاحبقران بر ملکو
فتوحات [illegible] جناب حضرت [illegible] بر همه کس ظاهر است خصوصا خاندانهایی که در هند مشهوراند زمان از قبایل و اقوام دیگر نسبت
با آستان معرفت [illegible] پاسبانان دارند چون شرف و بلندی خاندانی آن امارت و ایالت مرتبت و اختصاص باین
گروه [illegible] سپهر مماس به وضیع و شریف هویداست به یقین پیوسته که چنین اشخاص پاکیزه نسب پیوسته دعای ازدیاد عمر
و دولت ولی نعمت خود میکنند بنابرین ارشاد فرموده می آید که مطلبی از حضور پر نور [illegible] عزیز الدوله میرزا
شجاعت علیخان بهادر تفویض شده و حکم است که [illegible] آن سر حلقه ارباب سعادت نمایند چنانچه خانه زاد
مزبور آن مطلب را بر سبیل تفصیل در خط خود که بهی نتیجة الامارت ثمرة الجلالت نوشتن آب چشمه محبت آل عبا
و خاک [illegible] بالنفس [illegible] دوستی شاه کربلا سید محمد حسین خان بهادر نوشته اند مندرج ساخته اند خط مذکور
را طلبیده باید دید و بر تطبیق حکم واجب الاطاعت عمل باید کرد و بعد دریافت مضمون آن خط کمر خدمت مستحکم
خواهند بست و آنچه برآوردن کار خواهید آمد در حضور [illegible] دولت ابد مدت [illegible] دانند شقه بنام

سید فیض الدین علیخان بهادر فیروز جنگ

[illegible] مصطفوی و شمع شبستان مرتضوی امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت
امیدوار مراحم بوده بعافیت باشند بعد [illegible] خلوص عنوان [illegible] اشتیاق دیدن بندگان
حضور برای چندی و اظهار ضعف پیرانه سالی آن امارت و ایالت مرتبت از نظر فیض اثر گذشت و خاطر را
مسرور ساخت زیرا که بندگان حضور را نیز اشتیاق دیدن ایشان غالب است چون گشایش هر کار موقوف بر اراده
ایزد مختار است و تا وقت آن در نرسد [illegible] البته شما [illegible] از قبیل تبرک باد که ارید فضل الهی [illegible] خدا کند که وقت
[illegible] ایشان را به حضور طلبیده مورد انواع تفضلات فرمائیم زیاده ابد دولت را بر سر تفضلات دانند سر نامه
[illegible] مصطفوی و شمع شبستان مرتضوی امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت افتخار الدوله مکرم الملک سید
فیض الدین علیخان بهادر فیروز جنگ شقه جات صاحبان عالیشان میرزا اسکندر [illegible] بهادر

اسمی نواب گورنر بهادر و غیره صاحبان عالیشان شقه برای گورنر لارد [illegible]

بهادر و بعد ازین [illegible] نماید که گشایش هر عقده موقوف [illegible] وقت [illegible] آنچه [illegible] اول

بر سر ترقی می باشد و نظر با هیئت تنزل میکنم اما هیچ جلیسی نمیتوانند که ماه را شب بطلوع بدر رسانند و شب چهاردهم تا لال انتها خود را ...
چیزهای دیگر باید کرد که تعلق بعالم سفلی دارد که گاهی دیده نشده گلی باثمری بی موسم بهم رسید لیکن انسان چه کند که تا همت و اصلاح حال
خود بست پیچ کس دست و پای نمیزند هر چند میسند که بی فرمان حق توانا هیچ نمیتوانند شد بالجمله ما بدولت هم از راه ... گفتگوی میکنیم
نهال سعی خواه ثمری دهد خواه ندهد بهر و از طرف حاکم حقیقی میدانیم انسان را متهم بقصور نمیکنیم بلکه در صورت حصول مطلب آن را هم
کارسازیده خداوندی است زبان ما بعرض شکریه میسازیم تا آل این تقریر بخلاصه این تحریر همین است که ما را صحت و سلامتی آن برادر مهربان و
امیر عالیشان ... کار خیر است که خلق خدا و بندگان ... آرام و اطمینان در سایه عدل و عاطفت آن والاقدر بسر برند و هیچکس ناکام زندگی
نمیکنند لهذا انگلیشیه میرود که ما را نیز گاه گاهی بارسال مکتوبی متضمن نوید عافیت خود مسرور میساخته باشند **ایضاً برای**
گورنر بهادر بعد ازین بر رای جهان آرای آن برادر مهربان پوشیده نماند که در ایامی که آن برادر مهربان حالات ما بدولت از
تحریر امیر عالیشان عزیزتر از جان عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر ارسلان جنگ دریافت نموده برای مصارف ملازمان
عالی هزار روپیه بطریق پیشکش ماهواری از سرکار کمپنی انگریز بهادر مقرر نموده بودند در همان روزها شقه متضمن شکر این
احسان بتحریر درآمده بود لیکن چون دران روزها آن برادر مهربان عالیشان برای نظم و نسق ممالک محروسه کمپنی
انگریز بهادر از کلکته روانه شده بودند معلوم نشد که شقه مذکوره بمطالعه آن برادر مهربان رسید یا نه یقین است که احوال سوسلا
دامن دولت آرزوی چشمی عماد الدوله بهادر در مدارج شکرگزاری بالمفصل بدریافت رسیده باشد زیرا که آنچه مرکوز خاطر بود در
شقه اسمی عماد الدوله بهادر رقم پذیر گردیده بود و در شقه مختص بآن امیر عالیشان سوای شکریه هیچ ننموده است ... الا که با زبان
مذکوره بقصد ... لزوم آن برادر مهربان رشک نگار خانه چین گردیده بلا تصنع و تکلف نوشته می آید که از مقرر شدن این
صیت بلند نامی آن امیر عالیشان والاد و دمان عالی تبار و ملک بملک ... گوش وضیع و شریف گردیده گویا که حل این عقده
موقوف بناخن همت عالی آن برادر والا مرتبت عالیشان بوده است که بعد پانزده سال بدعای خود رسیدیم البته نزول
شرف ما بدولت را در لکهنو سال هفتدهم شروع شده درین مدت تا پانزده سال ناکام محض نشسته متوکلانه اوقات بقرض
و دام بسر میبردیم و بکمال یاس و حرمان صبح را بشام میرسانیدیم الحمد لله که قدم آن برادر مهربان در هندوستان بابار
شد از حق نباید گذشت اگر بازای این احسان هر موی بدن مبدل بزبان گردد و هر آینه هزارم حصه شکر این کرم ... ادا نخواهد
شد و او از بنده نواز در جلدی ... بمرتبه که ما فوق مراتب امرای عظام از آن متصور نبود باشد بان برادر مهربان نصیب گرداند
الحاصل آنچه تقرر پذیرفته بطیب خاطر ما بدولت قبول است لیکن چون هر ... را از اظهار درد خود پیش طبیب شفیق گریز نیست ما بدولت
بسم ... را احوال خود بآن برادر مهربان محرر میسازیم که حالا ما اغنیست که پیش از تقرر این پیشکش تا پانزده سال که اینجا بودیم با میدی ...

کمپنی انگریز بهادر که با برادر و برادرزادگان ما در بنارس و لکهنو بعمل می آید بقرض وجات گزاری مکیدیم اخراجات ما بدولت ما پیش جهان
در عالم عدم تقرر پیشکش هم کاهی کم نبوده است جمیع کارخانها مثل اصطبل و فیلخانه و کارخانه و باورچیخانه و سپاه و پوشاک و پشینه و رضای جهان
عزت و خدمه محل هر چه ضروری بود همه با خود داشتیم و داریم چون آمدنی از هیچ جا نبود هر چه شد بقرض مدام شد روز یکه پیشکش مقرر شد
قرض طلبان از چهار طرف هجوم آوردند و ما بدولت را حیرت بعد حیرت رو داد که اگر تمام پیشکش بقرض اینها دهیم خود چه خواهیم
کرد و اگر اینها را طوعا و کرها بنصف این مبلغ راضی سازیم در نصف دیگر چگونه کار روانی خواهد شد زیرا که بجای خود فهمیدیم که حالا
سوای این مبلغ قرض هم کسی نخواهد داد و ما بدولت هم نمیتوانیم گرفت چرا که بیشتر در عالم نبودن تقرر پیشکش امیدوار بهبودی حالت ما بود
داده و مستعد میشد حالا که دیدیم کسی نمیدهد که ما بگیریم و ما بکدام خیال از کسی طلب نمائیم فرض کردیم که بعضی مصارف بیرونی کم کردیم
اخراجات ضروری را چه باید کرد که یکی از انجمله است مصارف خدمه محل که قریب پنجاه و پنج هزار [illegible] سوای این
بعضی متوسلان دامن دولت که با سید بکروز خدمت میکردند و [illegible] آنها را چه باید کرد و اگر جواب صاف داده شود از فتوت
و مروت بعید است و اگر نگاه داریم خبر گیری اینها زیاده از مقدور است الحاصل در همان ایام بعضی اینها مایوس شده خود بخود و رفتند
و بعضی که قوت حرکت نداشتند اینجا ماندند و بار از آنها و از اینها سوای خجالت نصیب نشد عماد الدوله بهادر شاهد این حال اند که
هیچگونه از ایشان مخفی نیست هرگاه آن برادر مهربان بموجب نوشته عماد الدوله بهادر بر احوال ما بدولت متاسف شده این سلوک
جوانمردانه بعمل آورده اند اگر نظر بقرضداری بسیار و کثرت مصارف ما بدولت و پیشکشهای دیگر برادران تشخیص چیزی بر قدر معین خواهند افزود
بعید از فتوت جبلی نخواهد بود و هر چه میکنند از طرف خود میکنند و نیز دل چنین میخواهد که ما را بی تکلفانه بجواب این رقعه مسرور نمایند
خدا گواه است که از رسیدن خطوط آن برادر مهربان قلب را اطمینانی و روح را قوتی بهم میرسد که از تحریر و تقریر برافزون است ؛

ایضا برای گورنر بعد ازین حریر کاغذ چندین سطر از تحریر سطور نموده می آید که در آن فرخنده ترین آنات و گرامی ترین معفا
ترین مکانات که اطفال طبایع افراد نوع انسانی بدست مرحمت ظهر عنایت یزدانی در گهواره سعادت سرمد و راحت ابدی
ناسودگی تمام جنبش داشتند و مالکان دفتر قضا و قدر برات رزق هر ذیحیات بقلم حکم خالق الارض و السما بر قرطاس محدب کره فلک الافلاک
مضاعف از انچه بود مینگاشتند صندوق پر از نقود گران بهای نوید جانفزای روح پرور و درجی مملو از جواهر زواهر مژده دل در
آغوش بهجت پرور که از تصوران اگر بر کوه اتفاق افتد هر سنگ برقص در آید و هر اکمه مادرزادی از مشاهده صورت سامع
الحکایت نغمه نشاط جاودانی آغاز نماید یعنی مکاتبه فرحت عنوان و رقیمه محبت نشان متضمن بر [illegible] الا مناقب
شفقت نشان بسیار مهربان در راه آینده برای سیر و شکار مغرب باشند [illegible] خبر از صحت و سلامت و شرف
شد بخطاب جلیل و مرتبه نبیل اشرف الاشراف مارکویس آف هستینگس که مختص [illegible] وزرا و اعاظم امرای فرنگ

ست این پیشگاه خلافت خسرو فریدون اقتدار و پادشاه کیکاوس قار خاقان بهرام صولت سکندر حشمت ارسطو رای مجلسش تعلیم یافته

سلطان عدل گستر خلق پرور نیکی آمیز رنگ آرای انگلستان دام سلطنته بعنایة الکریم المنان چون شاهدان جلوه پرداز

مجلیه و صوری میمنت شمول گردید با مجاری نقوش عموم دیدن و نسخ آیات هموم زیاده از حصر محاسبان وهم زین اینه لوحه ضمیر صفا

تخمیر و صفحه خاطر جراید و خاطر بر پرداخت و گل از شکاری صدمات جو اصغر پاییز بهمنی گشت و بوستان لذت ستم برگ نهایت نمی چشیده

امانی و آمال منتظر آن غبار مسرت آثار با غیرت فردوس تمنا ارز و نور از نام روز بایمن عطر فی ساخت ۵ شکر خدا که از اثر فیض صبح

آرزو یکین غنچه گل جمله عالم آنا الحاصل خوشدلی و مسرت آباد خاطر بار انبوهی احاطه نکرده که احاطه سپهر حاوی تجاذب سپهر محیط

زیاده از ان تصور نموده آید و بهجت چنان شمول موثر گشته که اتحاد صورت و هیولی در جسم طبیعی ازان جلوه گری نماید اما نظر

بلیاقت و استعدادی که از ازل حصه آن برادر والامناقب بسیار مهربان است منصبی و رتبه که زیاده ازان در قوت متخیله گنجایش

نداشته باشد کمتر چیزیکه امروز از رشحات سحاب مراحم احسان آن برادر والامناقب بساتین مطالب خلق خدا و حدایق مآرب

اهل تمنا سرسبز و خرم است و فور نشاط و جوش انبساط میخواهد که مانند نسیم عنبر شمیم موسم بهار که نکهت ریاحین را بمسافت بعیده

مشام مردم را معطر میگرداند یا مثل جواهر که بحرکت قسری هر چه بالطبع مائل بر زمین است از انجای بلند میرساند در

ایام رسیدن آن برادر بسیار مهربان بفاصله چند منزل قریب لکهنو باستقبال بیائیم و دیده آرزومند را از مشاهده

جمال با کمال آن قصب السبق ربای بارگاه محبت روز افزون و تجلی میدان مودت ابد مقرون بهره ور نمائیم لیکن

این اراده وابسته اشاره از انظر فیض اثر گاه مجاز میشویم زین جهت بر پرخاش اراده میگذاریم والا حصول تمنا را بر وقت و

می سپاریم **ایضا بنام لارد مایرا گورنر بهادر** از نوید سراپا امید رسیدگی آن برادر والامناقب بسیار مهربان

بانیصوب که زمطاوی خط بهجت نمط تراوش نموده جهان جهان بهجت و شادمانی و عالم عالم مسرت و کامرانی پیرامون خاطر

آرزومند گردید الحمد لله که آنچه آرزوی قلبی و تمنای روحانی بود و با حسن وجوه از پرده غیب بمنصه ظهور جلوه گری نمود حالا تا ورود

میمنت آمود شبها در اختر شماری خواهد گذشت از عنایات الهی چه بعید که بقدرت خود این همه مسافت طویل را مبدل بمسافت

یکروزه کرداند خدای عزوجل شاهد حالست که ما را شب و روز تصور لقای جهان آرای آن بدر اوج ایالت و زمامدار وزیر بر جم عظمت

و کامگاری میباشد سیما درینولا که شاهد این مژده جانفزا از حجله نشین پرده گوش حق نیوش گردید **ایضا برای گورنر**

لارد ملتو بهادر مخفی نماند که از مدتی … از جواب شفقات که متواتر تحریر پذیرفته بود خاطر ما بدولت یاس کلی داشت

جریان عظیم در دل متمکن بود لیکن چون … فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة مبنی بر تامل و تدبیر است تامل دلیل

ساطع بر ثبوت و دوام و بنیان قاطع بر وثوق و استحکام الحمد لله که آخر مقسوم ازلی صورت مراد بوجه احسن جلوه گری

و نوید دلکشای تمام اهل ربا گوش آشنا شد آنچه بظهور رسیده باظهار فخر الدین احمد خان عرف مرزا محمد جعفر خان بهادر که با تمامی امیر
والا مرتبت عزیزتر از جان عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر ارسلان جنگ رزیدنت لکهنو بحضور آمده بود دریافت شد
باعث شگفتگی غنچه طبع ملازمان عالی گردید ایزد قدیر بنده نواز و منعم قدیم کارساز آن برادر مهربان را و عمده را بدین احسان پایه بلند و منصب
ارجمند زیاده از آنچه هست کرامت گرداناد و صاحب کلان رزیدنت بهادر را نیز در عوض کشیدن رنج این خدمت مرتبه
دلخواه رساناد بشرط فراغت از امور عظیمه اگر تحریر جواب این شقه بخاطر نگذرد هر آینه موجب مزید مسرت خاطر عاطر
است زیاده ما بدولت را در هر حال مشتاق خود تصور نمایند ایضاً برای گورنر لارد منتو
بهادر بعد ازین بر ضمیر مهر نظیر آن جان جسم مروت و بدر آسمان فتوت مخفی نماند که بلا تصنع و بی شایبه
تکلف نوشته می آید که از ازل دوستی مقدمه ما بدولت موقوف بر وز و میمنت آمود امیر والاشان برادر مهربان
هندوستان و این بلند نامی درین ممالک محروسه بلکه در اقالیم دیگر حصه آن عالیقدر معلی مرتبت بود زیرا که از پانزده سال
که در لکهنو نزول شرف اتفاق افتاده تدبیرها بعمل آمده عقده این معما وا نشد پس بدلائل ساطعه و براهین قاطعه بثبوت
پیوست که این نام نیک خصوصیت بآن برادر مهربان داشت تفصیلش اینکه باظهار زبده نتائج ابنای کرام و اسوه فضلای
عالی مقام لایق عنایت بیکرانه و منظور الطاف شاهانه فخر الدین احمد خان بهادر عرف مرزا جعفر که از وقت حضرت
جنت آشیانی جهانگیر پادشاه بزرگان ایشان خدمت آبای ما بدولت نموده در هر عصر مطمح انظار تربیت و مرحمت
خواقین گورکانیه تیموریه گذشته اند و بطبق ایمای امارت و ایالت مرتبت و حشمت و شوکت منزلت امیر بلند مکان
عزیزتر از جان عماد الدوله افضل الملک جان بیلی بهادر ارسلان جنگ رزیدنت لکهنو بحضور آمده بود چنین دریافت شد
که آن برادر مهربان سراپا مروت و احسان بدریافت نمودن حالات ملازمان والای ما بدولت خیلی متاسف گشته پیشکشی
از سرکار کمپنی بهادر برای مصارف متوسلان این آستان معین ساخته اند سخن فخر الدین احمد خان بهادر همینجا
بانجام رسید حالا ما بدولت میگوئیم که درین پانزده سال چون سعی و تدبیرها بجائی نرسید اصلاً و قطعاً در قوت
متخیله ما جاگزین نبود که از طرف کمپنی بهادر چیزی برای ملازمان عالی ما معین خواهد شد و سبها کرده بجمال یاس
همدوش صنوف حرمان در گوشه نشسته بودیم و درین اندیشه شب را بروز می آوردیم که اکنون چه باید کرد که
ابواب مقصود بسته شد الحمد لله والمنة که از مروت طبعی و فتوت جبلی برادر مهربان که منبع خصال حمیده و مظهر
صفات پسندیده اند این فرصت سعید بملازمان این آستان نصیب شد جزای این احسان چه باید کرد اگر
هر موی بدین زبان فصاحت ترجمان گردد خدا شاهد است که از ازل تا ابد هزارم حصه شکر این

احسانات را نمیتواند شد حق سبحانه جل شانه در عوض این نکوئی و در جلدوی این خیر کثیر آن برادر مهربان امری که مافوق آن متصور
نباشد رسانادوانیه اصل بعضی گفتگوها که تحریر آن باعث تطویل بود حواله سامعه صاحبکلان بهادر که بدل و جان دولتخواه
ما بدولت و مصدر خدمت کمپنی بهادر اند نموده آمد از روی تحریر صاحب ممدوح ذهن نشین آن برادر والامرتبت عالیشان
خواهد شد زیاده ما بدولت را در جمیع احیان مشتاق و مشغول ذکر محامد خود تصور باید نمود شقه بر اسمی
میکلین بهادر امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت طراز قبای دانش روز افزون و نقش
نگین تدبیرات حکمت مقرون یاقوت آبدار معدن والاشانی و نهال پرمیوه بوستان عالیخاندانی حلال غوامض سیاست
تمدن و کشاف دقایق هر فن متضاده اصطرلاب قوانین عقل و فراست و مفند تحجیش معرکه فهم و کیاست امیر عالیشان
بلند مکان عزیز تر از جان مراحم شاهانه و الطاف ما بدولت مترصد باشند بعد ازین ظاهر باد که با اظهار اکثری از دولتخواهان
بدریافت رسیده که جوانمردانه بکار خلق خدا می آید آفرین مردان همیشه چنین کرده اند ما بدولت را نادیدن همچنین باشما
بهم رسیده است تا وقتی که این کیفیت معلوم نبود در رسم اصدار شقه بعمل نیامده بود حالا که معرفت کلی پیدا شد اکثر شقها
خواهد رسید اگر گاه گاهی در نوشتن جواب متضمن صحت خود مضایقه ندانید هر آینه موجب سرور حضور است زیاده
ما بدولت را بر سر عنایات و تفضلات بیش از بیش بدانند سرنامه مذا امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت
منزلت طراز قبای دانش روز افزون و نقش نگین تدبیرات حکمت مقرون یاقوت آبدار معدن والاشانی و نهال
پرمیوه بوستان عالیخاندانی امیر عالیشان بلند مکان عزیز تر از جان میکلین بهادر شقه با نیدرشن بهادر
امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت عندلیب شاخسار فصاحت و طوطی شکرستان بلاغت شمع افروز
شبستان روشن بیانی و فتیله پیرای چراغ محفل نکته دانی ذایقه آرای جان سامعان بحلاوت گفتار شیرین و
رنگ بر روی کشنده تصویر بیانات موقلم نزاکت کلمات رنگین لایق هم نشینی سلاطین ارسطو فطرت و سزاوار
سرگوشی خواقین افلاطون طبیعت مترجم مقالات فصحای فرنگ و هواخواهی ریو و رنگ مفتاح گنجینه معانی
همطبع معلم ثانی بعنایات روز افزون و تفضلات ابد مقرون مترقب باشند بعد ازین واضح باد که در ینولا
شقه باسمی امیر عالیشان برادر مهربان نواب گورنر جنرل لارد منٹو بهادر مرسلست لازم که آن
والامرتبت مطلب آن را رسانیده اگر مناسب باشد برای جواب آن محرک از برادر مهربان ممدوح
شوند و خود هم چون از خوبان روزگارند و ما بدولت را محبتی با فرقه شما است اگر به تحریر دو سه سطری مشتمل بر
صحت خود اوقات را خوش سازند بعید از اخلاق نیست هرگز خیال دیگر را بدل راه نباید داد که مقدر بهیچ صورت

مبدل میشود یاد و عائد دولت را در اوقات خاص مصروف یاد خود تصور نمایند بسر نامه امارت و ایالت مرتبت صحت توجه
منزلت شمع افروز شبستان روشن بیانی بعقیله پیرای چراغ نکته دانی مترجم مقالات فصحای فرنگ هوا خواه بی علاوه
مفتاح گنجینه معانی و مطلع مطلع ثانی امیر عالیشان بلند مکان عزیزتر از جان احتشام الدوله محتشم الملک مستر بیلی
بهمن اندفشتن بهادر حشمت جنگ **شقه برای بیلی صاحب** امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت
منزلت موجب دوام عمر و دولت عدیم الزوال و باعث نظام اساس سلطنت بلا انفصال مراعیدان شاهدان پری چهره
علوم عربیه و بعض اشناسی نوعروسان رنگین جلوه فنون دبیری والهه حسن خرابد نکات روح نواز و شیفته ادای نو آهنگ اشارات
دل از عمر بیدار شمع روشن کن شبستان معقولات و مشتری جواهر گران بهای منقولات شناسنده خط پیشانی
عباد الله بقوت باصره عقل کامل و سنجیدن نقد قابلیت بنی آدم بقسطاس طبع عادل امیر عالیشان بلند مکان عزیز
تر از جان بعنایات خسروانه و تفقدات بیکرانه غیرت امثال و رشک اکفا باشند درین روزها سه شقه یکی برای برادر مهربان
امیر عالیشان نواب گورنر جنرل لارد منتو بهادر و دونای دیگر که اسمی امیر والا مرتبت عزیزتر از جان احتشام الدوله
محتشم الملک مستر بیلی بهمن اندفشتن بهادر حشمت جنگ و نایب ایشان میکلتن بهادر بدست نزدان امیر عالیشان
عزیزتر از جان میرسید لازم که دلعت چتهی خود روانه منزل مقصود نمایند چون درین شقه‌ها سوای استخبار صحت
برادر مهربان ممدوح و خیر و مطلبی از نظم مشکین رقم ترشیح نپذیرفته با آن امیر بلند مکان عزیزتر از جان نگارش میرود
که بدستور سابق در چتهی خود اشارتی که برای درستی مقدمات عائد دولتین سعید اتحاد دریغ نباید داشت که از مراسم ارباب
مروت و عادات اصحاب فتوت است و جواب این صحیفه‌جات هم طلبیده بحضور ارسال باید نمود زیاده عائد دولت را در اوقات خاص
مصروف ذکر خیر خود دانند **ایضا برای بیلی صاحب** و گلبرگ بهارستان خلوص بی ریا و موفقه تاتار اخلاص عنبر بیز انتهای منی و
عرضی آن امیر عالیشان عزیزتر از جان علی سبیل التتالی یکی در جواب شقه و دوم بطور خود مع عرضی امیر والاشان برادر مهربان نواب
گورنر جنرل لارد منتو بهادر از فیض آباد رسیده خاطر شادمان را که از سرد مهری ایام گونه پژمردگی داشت و مشام بندگان محفل
معلی را که همت باستشمام ریاحین باغ مسرت مقصود میگماشت با چمن چمن شگفتگی هم آغوش و با ختن ختن رایحه جان پرور
دوش بدوش گردانید شکریه این عجبهای بی اندازه که حاضر و غایب بظهور می آید به چه زبان حواله تقریر و بکدام قلم تفویض
تحریر کرده آید پیداست که اگر سیاه انهار روی زمین صرف مرکب و عضو [illegible] ریاسر با اقلام و قرطاسی که در ربع مسکون است
اجزای آن کتاب کرده گیاهی در جنب سبزه زاری و برگ گلی مقابل بهارستان الحاصل آنچه کرده اید و میکنید برای نام خود کرده
اید و میکنند زیرا که مردان همیشه طالب نام بوده اند و میشوند خدا کند که روز بروز از رو مرحمت و عنایت فراغت صدور شوند و مشمر لوازم آن باشند

[illegible] ایضاً برای بیلی صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوی آن والاقدر

عالی شان گرامی [illegible] ما شیران [illegible] کنند [illegible] حفظ الدوله [illegible]

[illegible] فرستاده شد [illegible] آن [illegible]

که در جواب شقه ارسال [illegible] اثر کرد [illegible] ما بدولت [illegible]

و تا حصول ملاقات [illegible] ایضاً برای بیلی صاحب بروز پنجشنبه

روز یازدهم [illegible] ضیافت [illegible] نور چشم اقبال نشان [illegible] حال برادران نواب وزیر الممالک بهادر در بیت الحزن ماند

قرار پذیرفته در چنین [illegible] بودن انعزیزتر از جان عالیشان خیلی [illegible] دارد بلکه موجب سرور [illegible] ما بدولت پس با این خیال

که [illegible] خصوص [illegible] چنین مقام خلاف شیوه عقلای بلند مرتبت است چیزی [illegible] برای مصرف [illegible] که هنگام فرستادن آن [illegible]

عرق ریز شد میرسد لازم که در عدم اقبال آن شکست خاطر ما بدولت تصور نموده قبول نمودن آن مسرتهای تازه بدلهای

از زمانه بیمهری روزگار ارزانی نمایند ایضاً برای بیلی صاحب [illegible] نماند که مثل ما بدولت و آن امیر عزیزتر از جان همان مثل است که

شخص محمومی در آب عمیق غوطه میخورد و نزدیک بود که ته نشین شود که ناگاه [illegible] پیدا شد که بحالت محموم غریق [illegible] شده خود را باو

رسانید و دستش گرفته بکنار آورد و خود [illegible] شد محموم مسکین [illegible] که ای صاحب [illegible] سعادت مروت حالا مرا

بخانه من برسان من خود طاقت حرکت ندارم بهر نوع که بتوانی سعی کن که تا بخانه برسیم تمام شد این مثل حالا [illegible]

تنها باشد که ما درین شهر [illegible] سال اوقات گذاری میکردیم و در وقت [illegible]

کردیم و [illegible] ورود مسعود شما درین بلد اتفاق افتاد و نظر [illegible] جمیله انعزیزتر از جان

با [illegible] هندوستان در یورپ و [illegible] بعمل آورده [illegible] خاطر ما بدولت شده بود

که از سعی آن والامرتبت [illegible] شد زیرا که در [illegible] حالی [illegible] که چنین جوانمردی که صاحب

[illegible] این ملک که آبا و اجداد [illegible] پرورش یافته [illegible] بفلک رسانیده از باعث مزید عنایات

ابای کرام ما بوده اند [illegible] چگونه از رتبه ما بدولت [illegible] از حال ما غافل خواهد بود و کار

نواهد کرد والحمد لله والمنه که کمال آن بابدولت متمرّ یقین شد و آنچه می‌بایست رو و تر بابد و نشستیر عمل در فیه بیش کم بود توقف
بر بعد برابت احسان محسن همیشه بایکدون اهل انصاف بیاشد چون تنگی اوقات بابدولت و حکایات زیبا . [illegible]
بمصارف ضروری ازآن امیر عالیشان هیچگونه پوشیده نیست و مکرر بسمع عالی رسیده که بجای حق خود [illegible] سعت نشود لهذا
نوشته می‌آید که مکرر نگارش این احوال برای شما که خود زیاده ازآن میدانید که نبویسیم تحصیل حاصلست بلقمان حکمت آموختن
چه فایده پس کاشته خود را هر قدر آب که مطلوبست بدهید مثل هاهمینست که بزبان هندی شنیده باشند مثل لاَ تو ری کَدا و
لاُ و نی دَاَلا ستا تهه دِ نی ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ، المختصر تحریر شقه اسمی برادر مهربان امیر عالیشان
نواب گورنر جنرل لارد ولزلی بهادر ارادهٔ داریم مسوده آن برای ملاحظه میرسد کم و زیادی که مرکوز خاطر باشد ازآن
اشعار نمایند تا صاف نموده نزد آن والا مرتبت عالیشان فرستاده شود که در حقیقت خود درد آنه نمایند و هرچه مناسب
بخط خود بنویسند زیرا که هرچه خواهد شد از نوشته آن عزیز تر از جان خواهد شد زیاده ما بدولت را در جمیع احیان محمد

نواب جمیل خود دانند شقه برای مستر سلیمن صاحب رزیدنت دهلی

ایالت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت پیشرو رهروان وادی خدا پرستی و بهترین قصویر مرقع هستی آبیاری
بهارستان خیر و سعادت نخلبند بوستان توفیق و رشادت گلگونه طراز چهره مجد و ارجمندی نسرین ریز آستین مجدت
حاجب سراپرده کبریائی محرم حرم اسرار شاهد جمال یکتائی امیر حق شناس رتبه دان دوران در افراد نوع انسان رفیع القدر
منیع المکان دولتخواه عزیز از جان بعنایات شاهانه و عواطف بیکرانه مترقب باشند بعده مخفی نماند که درین ولا از مضمون بهجت
ذریعه سعادت عظمی و واسطه دولت کبری یعنی فرمان واجب الاذعان وحی ترجمان حضور پر نور اشرف اقدس ارفع اعلی
بنوسودهٔ شقه [illegible] خاص حضرت جهان پناه گردون بارگاه قدر دستگاه خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین بره و احسانه که چون آفتاب جهان افروز از افق شرف [illegible] بر ساحت دیده مشتاق تابان گشت
شنیده بود چنین ترشح نمود که شیدن گاه هر قدرستی امور بابدولت از جناب حاملان سریر خلافت مصیر سرشته
حصول مراد منوط باشد تدبیرات شایسته و بیش اصابع افکار رابسته ان والا مرتبت گردیده چه
آن برگزین انفس آفاق و تماشائی چمنستان اشراق و رنده شکرگزاری حبا و الله ستما او لاد سلاطین کشورکشا
نتایج خواقین فرمانروا که پرورش فرزندان آدم علیه السلام و است پشتیر پستان دایه مرحمت ایشانست بدل
نیکو شنیده و خلعت بلندنامی و وصول بدرجات عالی [illegible] ل برای قامت آن امیر عالیشان
مرتبه دان و وجهت الهٔ ملبوس شد خاطر ما آن بابدولت باین درجه سرمایه شگفتگی و خنده خرمی اندوخته که

باکمینه‌ها یا با وجهی شموم دمی خدا نکرده گر این بوز وصد هزار هم حصه از فیضانات فیض بارت آن کم نمیتواند شد یقین هست که حالا انهال از زود
بندکان ستر و دقیقه هست با ما که از مدت دوازده سال در تفرس سینه ارشاد گنجینه نشانیده بود و هم تشتم کامیاب کرده و الحمد شده و المنة که
اندرانی این کشتی بمعمور با مجد بهشت رونق و هیبت که بسعی آن والاجواهر مرد از طلسم افکار بر آمده یکبار شهر مقصود رونق شنوشم خداداد
به امیر عالیشان برادر مهربان نواب گورنر جنرل بهادر به نوشته باشید و بعد ازین چه خواهید نوشت آفرین صد آفرین خبر اکسیر
فی الدارین خبر است این کار از تو آید و مردان چنین کنند بعد از آنکه گشایش این عقده موقوف بر ناخن سعی شماست حالا زود مژده
بامداد دولت بنویسید درنگ روا نباید داشت که بزرگان گفته اند ای زفرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش زیاده ماه دولت
رابطه مصروف یاد خود دانند مکرر آنکه عرضداشت برای حضور لامع النور هم ملفوف این شقه هست کذا این جواب حاصل
نموده در عرضی خود ارسال نمایند فقط

شقه برای بیلی صاحب

امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت
موجب دوام عمر و دولت عدیم الزوال و باعث نظام اساس سلطنت ابد اتصال مزاجدان شاهدان پری چهره علوم عربیه بعض آشنا
نوعروسان رنگین جلوه فنون ادبیه و آگه حسن خداداد نکات روح نواز و شیفته ادای فواید متعلقات دل باز پروانه شمع روشن
لن شبستان معقولات و مشتری جواهر گرانبهای منقولات شناسنده خط پیشانی عباد الله به قوت باصره عقل کامل و سنجیده
نقد قابلیت بنی آدم بقسطاس طبع عادل امیر عالیشان بلند مکان عزیز تر از جان ابقاکم خسروانه و تفقدات بیکرانه
غیرت آمال و رشک آمال باشند بعد ازین برای عقده کشای آن اعظم اولیای زبان و سر آمد فصیح بیانان طلیق اللسان
نطوق والا و تیز و مقال [illegible] آمیزش در احیای معانی مرده بانفاس عیسوی دست و گریبانست مخفی نماند که از روز
که برای سیر و شکار طی منازل و قطع مراحل بعمل آورده اید حقوق الطاف باطنی حضور لامع النور و عول و رغول عنایات
ولی ماه دولت برای محافظت آن والا مرتبت علی سبیل التوالی روانست یقین هست که آنجا هم صیاد اندیشه آن امیر عزیز تر از جان
در پهن کردن دام تدبیر انتظام مقدمات سرکار دولتمدار بقصد تسخیر طایر نیکنامی قصوری نخواهد کرد و بحق جل و علا که از روز
ورود میمنت آمود آن دولتخواه بی ریا منقوش لوحه خاطر ملکوت ناظر همین هست که زود تر از زود شاهد زیبا جمال مطالب
عظمی و نکات [illegible] بسر انجام [illegible] تارب [illegible] بر قع خفا از عارض دل افروز بر خواهد داشت هر چند از هجوم افکار و کثرت
مکاره طبع همایون پیوسته گرفتار انواع ملال و انحای کلال میباشد لیکن المی که از دوری و مهجوری آن امارت و ایالت
نشان ارادت عنوان پیرامون دل اشرافی منزلست نه ظرف تقریر متحمل آن میتواند شد و نه وسعت تحریر از
ضمانت گنجایش آن بر میتواند آمد زیرا که امرای هست و جدانی پس ایمعنی حواله بفهم سلیم و ذوق مستقیم
آن ابلغ بلغای دوران فرموده شد باید که در مکتوب ضمیمه بیضا نور [illegible] صورت این دعوی را

حظه نمایند المختصر تا هنگام مراجعت که باعث ابتسام از ما رسیده مباهجت است بارسال عرایض متضمن صحت جسمانی و بشارت افزا
ستان خاطر دریا مقاطر باید بود زیاده ما بدولت را در اوقات خاص متوجه یاد خود دانند **ایضاً بنام مرزا حسن صاحب**
ن بعد چنین انطباع پذیر پیشگاه ضمیر خورشید نظیر آن بطلیموس زمان و ارشمیدس دوران باد که هر چند دیدار فیض آثار محجاب
بهست بهجوم موانع مصلحت امیر مانع ورود بنگاه پیرامون صورت زنگ از دل ربای آن و دلخواه خالص الاعتقاد بوده است
لن باز بهم بخیال قرب مکان مانی اندیشه بندگان آستان سپهر پاسبان بهم قلم وقت طبع مشغول پرداز چهره مقصود بر صفحه سینه عنایت
بعیه میبود از وقتی که الفت سیر سبزه و صحرا و محبت تماشای مرغزار در آب و هوای آن ابا باعث بر حرکت آن رشتهٔ امم گوایره خلوص وار راه
شته خدای کریم شاهد است که انجای کدورت و ملال و اصناف کلال و کال مانند خط مستدیر که بر دور مرکز میگردد گرد خاطر
ایون در گردش است منتهای فرحت و غایت مسرت انست که علی سبیل العجاله بخط مستقیم انجا بیاید برای یاد وی بعد
ضور پر نور بر زبان قلم سیرزن بعینه تعلیم هندسه بطلیموس است از انجا که درین ظرف مدت چند بار بر زبان نیاورده
یکن چون پرده وقت و حجاب ساعت مانع نظاره جمال خجسته لنواز مقصود است شما نیز مجبور بید بالجمله طلوع این کوکب
موقوف بر ساعت سعید مقرر نموده اندیشه آسمان سیر شما است زیاده ما بدولت را پیوسته بر سر عنایت و مرحمت
دانند **شقه برای بیلی صاحب** چون صفات پسندیده آن امارت و ایالت مرتبت منقوش لوح
باطن قدسی مواطن است دل چنان میخواهد که روزی معین شود که آن امیر عالیشان عزیز تر از جان تضیع اوقات بر خود
گوارا نموده چند ساعتی در همین کلبه باختلاط بگذرانند تعیین یوم موقوف رای صواب گزین آن و الامر ببست لازم که در
قرب ایام روزی بطمانیت تمام خانه ما بدولت را خانه خود دانسته بی تکلف بیایند و تفحص خاطر ملازمان ما را مبدل بسرور جاوید
نمایند **شقه بنامی منظن صاحب** چون از مدتی خبر صحت آن عزیز تر از جان قاطع منازل زید و هر قافله
نشاط افزای خاطر ملازمان عالی نگردیده بود و علاقه باطنی در تزاید لهذا اصدار شقه ضرور افتاد و لازم که در جواب آن
شقه بارسال عرضداشت متضمن نوید عافیت خود و خاطر متعلق ما بدولت را بمدوش سرور رجا و دانی سازند و در
مبانی مقدمات سرکار دولت مدار ما زیاده از سابق مصروف سعی باید بود هر چند انتظام جمیع امور
موقوف بر فضل مفضل حقیقی و قرب وقت موافقست لیکن انسان را نیز راستین سعی تا بد مالیده دو آ
همت بکمر باید زد و دو عدد رضی و یکی برای عاکفان پایه سریر سلطنت مصیر یک اشرفی دیگر
نذر جلوس سنه ثالثه و دو مین برای بندگان حضرت والده ماجده مکرمه معظمه خدایگان قبله امال و
نواب قدسیه بیگم صاحبه درین شقه ملفوف است برده و ارسانیده جواب ان در لفافه عرضی خود بتعجیل تمام

نهال تمنای زیاده ما بدولت را در جمیع احیان بر سر تفضلات و مصروف ذکر جمیل خود داشتند شقه برای سیلی صاحب
[illegible] در جواب عرضداشت آن امیر عالیشان عزیز تر از جان بتوسط مستحفظ الدوله مدبر الملک کپتان [illegible]
[illegible] پذیرفته یقین که رسیده باشد الحمد لله که این سفر فرحت اثر بخوبی تمام شد هر چند گرمی آفتاب استخوان در بدن
[illegible] سنگ [illegible] ولیکن سیر بلاد و فرحی آب و هوا و نسیم تات و صبح روزانه و وقت شب تماشای فرش مهتاب
خصوصاً بکنار دریا هم باعث شگفتگی خاطر نازکی دل شده باشد این تماشای [illegible] تنها آن والامرتبت عالیشان مبارکباد
از طرف آن والامرتبت عزیز تر از جان خاطر ملکوت ناظر اطمینت کلی بعمل آمد لیکن برای استقلال دل مکرر نگاشته قلم
تفضل رقم میگردد که درین مدت مسافرت هم از حال ملازمان عالی ما بدولت غافل نبوده چیزی بطور خود برادر مهربان
عالیشان نواب گورنر جنرل لارد منتو بهادر سلمه الله تعالی نوشته باشید از کرم کارساز حقیقی بعید نیست که نهال حسن نیت
شمار وزی بر ومند مقصود شود زیاده ما بدولت را در جمیع احیان بر سر عنایت و مصروف یاد خود داشتند شقه برای
سیلی صاحب اگرچه پیکر لطیف هر دل عزیزان امارت و ایالت مرتبت که مصور قدرت کامله برنگ آمیزی حکمت بالغه [illegible]
ارادت ازلی عدیم المثل و النظیر کشیده منقوش ورق خاطر ملکوت ناظر است لیکن [illegible] ظاهری با وجود قلت ملاقات در
سبب [illegible] بعد مسافت باعث [illegible] بلطن صفوت مواطن گردیده حق سبحانه جل شانه تا مدت [illegible] مصون
از آلام بدنی و اتعاب روحانی داشته [illegible] اوقات ما بدولت را بملاقات آن امیر عزیز تر از جان مسرور و مبتهج گرداند تا زمان
ورود [illegible] آمد خود [illegible] خاطر ملازمان والا متعلق باید دانست اگر [illegible] فرصت نباشد [illegible] تحریک [illegible] بخود پسندیده بدو
بدو سطری متضمن احوال خیر اشتمال خود بهجت افزای طبع همایون باید بود زیاده بجز اینکه ما بدولت را مصروف ذکر جمیل خود داشتند
نوشته آید شقه برای بیلی صاحب [illegible] نماند که بحکم آنکه همت مردان چو در آید بکار برگ گل تازه بروید ز خاره آخر
نهال سعی آن والامرتبت عزیز تر از جان ثمر داد تفصیلش اینکه برزی روز فخر الدین احمد خان بهادر بعینه [illegible]
این شعر سحر نوید رسان محرمی ز راز حبیب رسید مژده سعادت کشاده پیشانی اول روز آمده اینچه معروض [illegible]
سامعه ایشان بوده حواله شقه [illegible] ازل ربا ساختند بجای عوض این نکوئی غیر از این چه باید
که بخشنده مراد عباد الله پیوسته شاهد مطلوب را هم آغوش ارادت آن والامرتبت عالیشان دارد اگر
از طرف سرکار است لیکن [illegible] کار [illegible] سرور کار بود همه از سرکاری سعی بلیغ آن امیر عزیز تر از جان پیرایه ظهور
پوشیده مردان پی هر کار که میگیرند تا بانجام [illegible] دست از سعی برنمیدارند جزاکم الله فی الدارین خیرا المختصر
شقه اسمی امیر والا شان [illegible] مکان برادر مهربان نواب گورنر جنرل منتو بهادر مرسل [illegible]

پروانه باید ساخت زیاده ما بدولت را در اوقات خاص بر سر عنایات مصروف و ذکر جمیل خود و لت شگفته
برای نبلی صاحب من بعد پوشیده نماند که آنچه برای ما بدولت شوق است و خواهش است بهم از اشعار
اشعار مساعی جمیله آن امیر والا مرتبت تصور بسیار تیم و این تصور تصور ساذج نیست بلکه تصور مع الحکم است جزاکم
الله فی الدارین خیر الجزا کفی بالله شهیدا که حل این عقده موقوف رای رزین آن حکیم عالیمقام بود اگر حضرت خواجه حافظ
شیرازی وفا میکرد چه عجب که مقابل این غزل خودش که مطلعش اینست ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو، غزل دیگر در مدح آن والا مرتبت گفته این بیت را مطلع میساخت بیت ای درخشان
کوکب دانائی از سیمای تو، کارهای سلطنت را انتظام از رای تو، بالجمله بازای این احسان هر چه نوشته شود کم است
اکنون که ازین مهم ضروری یعنی ادای شکر که پایانی ندارد بتقلیل اقتصار نموده فارغ شدیم میگوئیم که حالات ما بدولت از شما
هیچگونه مخفی نیست که همیشه در عالم توکل و خانه نشینی مصارف ما زیاده ازین بوده است با آنکه رفقای ما بتوقع همین روز بسیار ک
قناعت بنان خشک داشتند آن امیر والا مرتبت بجای خود انصاف نمایند که خانه زادان ما باین امید که هر گاه پیشکشی
برای فلانی معین خواهد شد تلافی این رنجها که کشیده اند صورت ظهور خواهد گرفت بندگیها کرده اند حالا اگر انها را جواب صاف بدهیم حرف
مروت از صفحه روزگار محو میشود و اگر نگاه داریم در جلدوی بندگی شان چه سلوک ورزیم اگر بهمان منصب ول نگاه داریم کی میمانند و بالفرض
اگر مروت عنان شان بگیرد که جای دیگر نروند بازهم بالقوه نداریم زیرا که بیشتر در عالم عدم تعین وجه معاش بامید نگر و زر
بقرض و ام کار روائی میشد حالا قرض هم بدست آمدن خیلی مشکل است بلکه از چار طرف قرض طلبان برای تحصیل زر خود
یورش خواهند آورد درین صورت که خود داری دشوار مینماید نگاه داشتن دیگری معلوم غرض آنچه معین شده
بما بدولت قبول است زیرا که در عدم اقبال آن ملال خاطر آن والا مرتبت و تکدر طبع برادر مهربان
ممدوح متصور است لیکن هیچ صورت اوقات گذاری بنظر نمی آید سوای اصطبل و فیلخانه و چیتخانه و باد
و پیاده های سپاه و شاگرد پیشه و مصارف دیگر که پیش می آید پنجاه و پنج ذیحیات در محل سرا هستند
بعد نیز تراز جان غور نمایند که ازین مصارف ضروریه کدام چیز است که کم کرده باید چونکه از اول
مصداق این بیت ؎ سپردم بتو مایه خویش را ٭ تو دانی حساب کم و بیش را ٭ آن والا مرتبت مانند
هر چه که کرده اید شما کرده اید لهذا اینقدر دیگر مصدع میشوم که سوای مصارف ضروری که این پیشکش با آن نمیسازد
در عالم خانه نشینی بنا بر حفظ آبرو در هیچ [illegible] سال هزارها روپیه قرض گرفته بمصرف در آورده ایم اگر سود آن حساب کرده شود
نوبت بجائی میرسد که مدة العمر ادا کردن آن متصور نشود لیکن باصل اکتفا می ورزیم باز هم الوف هست

ماه رمضان تا امروز دوم نیز فرزند خاک الیقین نیست که جوق جوق بهجوم متقاضی خواهند شد در همین فکر شبها خواب نمی‌برد که با نها چه گفته آید
این قدر اطلاعاً گذارش نموده شد لازم که آن والا مرتبت این احوال را در چٹھی خرده برادر مهربان مقدم الکذر بنویسند
در شقه مابدولت تحریر آن مناسب نبود و نیز این قرضها همه در عالم خانه نشینی اتفاق افتاده است اگر چیزی از اول تعیین می‌یافت
اصلا مقروض نمیشدیم بهر حال شما را از مابدولت غیر از درد سر فایده نیست چه ظرف بلند و حلم خداداد دارید میگوییم که
جائیکه اینقدر رها کرده اینقدر زیادت هم بذمه خود بگیرید دیگری از کجا این صفات حمیده بهم خواهد رسید زیاده مابدولت را
جذب البیان و بر سر عنایات دانند

شقه برای سیٹن صاحب رزیدنت شاهجهان آباد

امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت پیشرو رهروان وادی خداپرستی بهترین تصویر مرقع هستی آبیار بهارستان خیر و سعادت و
نخل بند بوستان توفیق و رشادت گلگونه طراز چهره مجد و ارجمندی نسرین زیر آستین نجدت و سربلندی حاجب سراپرده کبریائی
محرم اسرار شاهنشاه جمله یکتائی امیر حق شناس رتبه دان درمان درد افراد انسان رفیع القدر منیع المکان دولتخواه عزیزتر از جان
بعنایات شاهانه و عواطف بیکرانه مترقب باشند بعد ازین مخفی نماند که پیش ازین عرضداشتی بجناب خاقان پایه سریر سلطنت مصیر
متضمن حالات اینجا ملفوف شقه اسمی آن والا مرتبت عزیزتر از جان روانه گردیده یقین که بمجرد ورود شقه و دریافت مضمون
بملاحظه بندگان حضور لامع النور مشرف شده باشد و توقف که در نزول فرمان وحی توامان در جواب آن واقع شده
غالب اینست که از سبب هنگامه تازه که بر سر بارهن ناتهه بو اتفاق افتاده باشد یا بر وفق مصلحت خواهد بود ولیکن مقام حیرت
اینکه آن والا مرتبت عزیزتر از جان هم در ارسال جواب شقه تامل نمودند چون از عرایض اول که مابدولت فرستاده اند
کمال خلوص و فرط ارادت تراوش مینمود و حالا هم مرتسم خاطر اقدس اینست که آن والا مرتبت بغیر شقه ارسال عرضی
خود مناسب ندیدند و یا درین اراده که شقه مزین بمهر بندگان اشرف اعلی حاصل نموده در عرضی خود ارسال نمایند از
تحریر جواب برای چند روز دست بر داشتند مختصر آنکه عرضداشت دیگر ملفوف این شقه است از نظر اشرف انور گذرانیده
جواب سابق و حال یکجا ارسال باید داشت تا انجا گفتگوی شقه و عرضی بود و آمدیم بر مافی الضمیر خود اینست که از روی شقه
حضور پرنور مکرر بدریافت رسیده و نیز از بار شاه حضرت والده مکرمه مطلها معلوم شده که شقجات حضرت خدیو کیهان برای درستی
مقدمات مابدولت نزد برادر مهربان امیر عالیشان نواب گورنر جنرل بهادر شرف صدور پذیرفته است و آن والا مرتبت هم موافق
مضمون مطالع هر چه می‌بایست درین ماده به برادر مهربان ممدوح نوشته اند و در عوام گفتگوهای مختلف شهرت دارد
میرانند که اینقدر مبلغ برای مصارف مرشدزاده از سرکار کمپنی بهادر مقرر شده و بعضی چنین میگویند که مبلغ یکساله بابت پیشکش ماهوار
معافی مابدولت از کلکته روانه شده است مابدولت با وصف این نوع بدها حیران کار خودیم چراکه از سه ماه شقه حضرت جهان پناه

نوشته آن والا مرتبت نزد برادر مهربان بکلکته رفته است و تا هنوز جواب آن بملاحظه استادهای محفل سپهر شمائل در نیامده معلوم
که جواب نوشته شما هم رسید یا خیر خدا داند و در عدم ارسال جواب شقه حضور اقدس کدام چیز مانع برادر مهربان شد همیشه عزائم
کلکته می آید همین مقدمه خاص جمع ابنای زمان ما بدولت هم شقجات نوشته تنگ آمدیم تا حال جواب یک شقه هم نرسیده آن والا
حق شناس سراپا مروت را جزای خیر دهد که جواب چند شقه ما را فرستادند و الا ما را این لیاقت کجاست که کسی متوجه جواب باشد
و اگر بذات خود لیاقتی میداشتیم البته برادر مهربان هم اینقدر کم توجهی روا نمیداشتند معمول انگریزی را نمیدانیم قاعده و الا
دیگر این نیست که بجواب یکسان تن ندهند چند روز است که وکیل بکلکته فرستاده بودیم برادر مهربان گفتند که وکیل فرستادن
خلاف قانون انگریزیست معرفت کرنیل کلفش بهادر جواب حاصل خواهد شد حالا که سه شقه معرفت کرنیل بهادر در موصوف
رفته است جواب را مانع چیست الحاصل هرچه از شما ممکن باشد قصور نکنید باعث ناموری هاست زیاده ما بدولت راست
خود دانند شقه برای بیلی صاحب امارت و ایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت موجب دوام عمر و دولت
عدیم الزوال باعث نظام اساس سلطنت ابد اتصال مراعیان شاهدان پرچهره علوم عربیه و نبض آشنای نو عروسان
رنگین جلوه فنون ادبیه و الحسن خرایدنکات روح نواز و شیفته ادای نواهد بدلات دل از غم پروانه شمع روشن کن شبستان
معقولات و مشتری جواهر گران بهای منقولات شناسنده خط پیشانی عباد الله بقوت باصره عقل کامل و سنجیدن نقد قابلیت
بنی آدم بقسطاس طبع عادل امیر عالیشان بلند مکان عزیزتر از جان بعنایت خسروانه و تفقدات بیکرانه غیرت امائل
و رشک اکفا باشند بعد از این مخفی نماند که درین شدت گرما و بارش فیض مربع نشین اریکه تمثیل که استخوان در بدن
چون شمع در فانوس میگدازد و تا ثیر حرارت صیفی الوان جدد و سمین بدنان در سر و پا بهار رنگ دود چراغ تیره میسازد بود
آن امارت و ایالت مرتبت در فیافی و صحاری و بسر بردن زیر سقف توپی که پرویزنی برای بیختن ابر سفید روشنی آفتاب از راه سامان
ست باعث تشویش خاطر بکوت ما ظهر میباشد هرچند از یقینیاتست که دو دول و دردمند گوشه نشینی بضرورت عمام بدنامی بر آمده
از الآن حرارت نموده باشند لیکن چون ما بدولت را اینقدر هم گوارا نیست که بوی یاسمین زیاده از خواهش مصدع یا فوح آن دو نکهت
گروه لهذا اشرف تبعیات ضمیر همایون اینست که در اسرع اوقات و احسن ساعات مراجعت نموده و مانند نسیم عنبر شمیم از روی بهشت در یجا
رسیده موجب انبساط خاطر ملال نقع تمنیات روحها و سبب بشر و رق آب روحانی شوند از یجا چنین واضح باد که عرضداشت صدا اشعین
ارادت مشحون که در جواب شقه رشحه مرتبه کلک بلاغت سلک نشیان بود عین امو و در اسعد از منه بملاحظه در آمده لالی منظا و یمن آن
نظر گوهر شناسان ما را عنایت گردید و طبع معاشرت از مطالعه فحاوی آن لوف ریاحین خوش شد و نشاط و صنوف آثار فرحت و
انبساط بدامن امید چید از بسکه باران سرور در گلشن خاطر و بامعاطر ما ریدار کثرت لای سرور جا بجا بامی عمر می انجشید بیجاره چون با مهر و زنیده جنبه

[illegible] سیف مسلول فتح در بازموج طرب گوچنگ دل عاشقان خریده در جلد وهی این خدمت شگرف بحر سلک [illegible] الله تعالی

[illegible] و سلک اسعادت [illegible] بهره فرموده آید لازم که تا حرکت معاودت بهمین نهج شایسته دل پسند بارسال عرایض متضمن صحت مزاج

ما بدولت راهبر و رونق افزای [illegible] ما بدولت لاید جمیع اعیان بر بسر عنایت و مرحمت و مصروف یاد خود دانند شقه برای

سیٹن صاحب رزیڈنٹ شاهجهان آباد امارت وایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت پیشرو رهروان راه

خداپرستی و بهترین تصویر مرقع پرستی آبیاری بهارستان خیر و سعادت گلبند بوستان توفیق و رشادت گلگونه طراز چهره مجد و ارجمندی

و نسرین زیر آستین نجدت و سربلندی امیر حق‌شناس مرتبه‌دان [illegible] بعنایات شاهانه و عواطف خسروانه مترقب باشند

و بعد چنین واضح باد که دو عرضی ما بدولت در یک خریطه سربمهر و پنج اشرفی برای نذر حضور اقدس اعلی نزد آن عوالی مرتبت میرسد

لازم که از طرف ما بدولت اول نذر گذرانیده من بعد خریطه مذکوره بملاحظه ملازمان آستان ملایک آشیان حضرت خاقان قدر قدرت

خلیفة الرحمان خلد الله ملکه و سلطانه در آرند و شقه که در جواب عرضی از حضور لامع النور مرحمت شود در چهی خود نزد امیر عالیشان ممتاز

الدوله ظهیر الملک کرنیل جان کلنس بهادر صولت جنگ رسیڈنٹ لکهنو بانزد عوالی مرتبت کپتان پرس پرا و سارد انه انتظار

نمایند زیاده ما بدولت را بر سر مرحمت و عنایت دانند شقه برای بیلی صاحب امارت وایالت مرتبت حشمت و شوکت منزلت

موجب دوام عمر و دولت عدیم الزوال و باعث انتظام اساس سلطنت ابد اتصال فرا عدبان شاهدان پری چهره علوم عربیه نغز

آشنای نو عروسان رنگین جلوه فنون ادبیه واله حسن خداید نکات روح نواز شیفته اداهی نوابد بدلات دل از غم پروانه شمع روشن

کن شبستان معقولات مشتری جواهر گرانبهای منقولات شناسنده خط پیشانی عباد الله بقوت باصره عقل کامل بخشنده

نقد قابلیت بنی آدم بقسطاس طبع عادل امیر عالیشان بلندمکان عزیزتر از جان بعنایات خسروانه و تفقدات بیکرانه غیرت

اماثل و رشک اکفا باشند من بعد مخفی نماند که در خشنن گوهری گنج بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح قفل هر مطلب بزرگ است بان آبیاری

یافته و تابنده اختری که از اوج فتح و فیروزی و برج سعادت و بهروزی بر سر بلند اقبالی تافته غیر از نقطه بائی که اولین جزو ترکیب

اسم امیر عالیشان عینیست نمیتواند بود که از هر حرف و زبانش معنی خیر مانند آب بقا از چشمه حیوان میجوشد توضیحش آنکه بای تازی

بحساب ابجد دو است و دو بترکیب ال [illegible] بترکیب ال و یائی بموزونه متجانس است بایه که بمعنی نیک و نیک مرادف است

با خیر و خیر متجانس با خیر پس هر دو یا نیز و است که حروف وسطین و آخرین واقع شده و دو بی نیاز از بیان است باقی ماند لام که

حرف سوم است و آن شی باشد و شی متجانس است با شی و شی مرادف است با چیز و چیز متجانس است با خیر و نیز چون افسر برکت

و بهنو و [illegible] در میدان وغا نوک رمح کلاه از سر یلان روی زمین در ربوده و پیکان تیر خارا دوز رگ خون در دیدهٔ

[illegible] ستم توان کشوده راست آید سرکار زمانه عینیت بمنصب جلیل نگهبانی جهان و جهانیان سرفرازی یافت و ازین سبب

بانکه مهمان زبان انگلیسی هندی بیلی گویند بدین لقب شهرت گرفت الحمد لله و المنه چنین سر ترویند بیاید آسمانی باز دوستان با دولت و اقبال است
با الحق بدرستی کار سکندر بسر وای آن ارسطو که میدانند کرد المختصر از رسیدن عرضداشت برادر مهربان امیر معظم عالیشان اعظم الامراء
بشرف القاب نواب گورنر جنرل لارد منتو بهادر اقبال ذوالقرنین مبادی دلنواز منتظیبا و مرباکوش با دولت رسانید بنسیم عنبرشمیم
شادمانی و باد عنبر بوی کامرانی گلزار امیدهای خون در دل شگفته ترشاداب و شگفته گردانید بنازم سعی نمایان باغبان
خود را که راه پست و بلند گلستان مقصود را به سیل حسن تدبیر هموار کرد و نصر الله برایامن آمال من نصره و ذخره آمالنا
و نوربیت دوله من نوره مصباح اقبالنا با دوستان امیر عنایات گوناگون و در جمیع احسان مشتاق خود تصور نمایند

شقه برای بیلی صاحب

برآن والا رتبت مخفی نیست که نوازشگان کرم الهی پیوسته قدر سلالهای
دودمان عزت و شرف را دانسته اند و میدانند چون نسبت بدیگر صاحبان عالیشان انگریز بهادر کتب تواریخ
فارسی بلکه عربی هم بملاحظه آن امیر عالیشان در آمد بفضل الهی احوال سابق خاندانی از شما پنهان نبود و نیست
معنی بیقین حاصل که بایستن وجوه قصص آبا و اجداد با طرح نظر حق تبین حشمت و حمیت هر
با تهور و جلادت که در معارک با حریفان از آنها صورت ظهور گرفته و نیز جود و مروتی که با امثال خود و شان
و دیگر عباد الله بمنصه اعلان جلوه پذیرفته بر ضمیر منیر آن امیر با شوکت و تدبیر واضح و لایح خواهد بود
ملخص ازین تحریر آنکه محبت آن والا رتبت بیشتر از دیگر صاحبان ذوی الاقتدار انگریز بهادر با خود
میدانیم بلکه بحسن خود میدانیم و چرا چنین ندانیم که در حضور و دیگر چون حق شناسی بهار چنین است بالله که ازین محبت صادق
چنین متبادر که اگر دوست آن والا رتبت برسد زیاده از آنچه آرزو داریم حقیقتها بجا آورده باشید و دلیل ساطع برین دعوی
همین است که آنچه در چهارده سال صورت پذیرفته بود و یاس مطلق از آن داشتیم در سال اول در دو همت آمود شما جلوه
داد و بالجمله اگر کسی که غمخوار خود باشد چگونه راز خود پوشیده آید بلکه از دوستان دلی اخفای راز باعث خرابی دوست چون میانه ما و آن والا
رتبت دفرو واسطه است میگوییم که درین پیشکش بعضی وجوهات بسر نمیشود و افزایش بران بالفعل و تنخواه چیزی که این امر و تسعی و تدبیر ممکن نبود
انغیرتر از جان برای ما عرق ریزی بهار میکنند و بالی بر روی کار می آوردند و حالا چون سر رشته هیچ نمیشود و طرفین مجبوریم ما از قرضداری
و کافی نبودن پیشکش با وجوهات لابدی آن والا رتبت نیز از بعضی جهات سرکار عالم مجبور بها انظرفین باین نوع باشد پس سیفه
ما را چه باید کرد و هم درین شک نیست که دل آن والا رتبت بهار میسوزد و بعضی از حسن سلوکی که بعمل آورده اید هم از اظهار
بعضی زندیان مشوش خاطر ملکیت ناظر است المختصر چون حال دل صفا منزل آن ...
اگر وجه شود که تدبیری بخاطر ما گرفته است اگر پسند خاطر آن عالیشان نیز باشد همت بران ...

نیست که بار دیگر حضرت ... خسرل چند ... عطا فرموده حضور اقدس هیچ جاگیر نبوده دادیم چون حضرت والده صاحبه ... ها
بیگم صاحبه طلب بار ملاقات ... اهل ... محتاج ... اطلاع بحضور ... مذکور مخصی اجاره داده اند ... با چند ... که بعضی
... حرجی ... دیگر ... لازم جناب ... و چند ... شده ... بحضور ... ماند و باقی ... خود می ... بان هر
دو حضور خرابی آن مواضع ... ده ... معروض ... و آنچه ... و چند مدت تحقیق کرده ایم اینست که بالفعل ... ها
هم از ... هزار نیست ... شخص ... شود ... زیاده هم ... لیکن ... هزار ... هزار و پانصد و ...
و هزار ... و صد روپیه ... در وجه ... که ... برای اطفال مقرر میکنند سوای آن می
حالا خیال می آید که برای چند روز ... شاهجهان آباد رفته احوال مواضع مذکوره خود بخوبی دریافت نمایم پس مصلح آن والا
میشوم که اگر صلاح قرین صواب باشد ورای ... شما ... و این مقدمه را ... و مهربان نواب گورنر جنرل بهادر ...
اما را چند روز بشاهجهان آباد رخصت دهند لیکن بیک شرط که بر ... شاهجهان آباد چٹھی نواب موصوف باین مضمون
برسد که فلانی بنا بر ضرورتی در انجا میرسد هر قدر که دلش بخواهد بماند و هرگاه خواهد روانه شود احدی را تعرض بحال او نباشد ...
مضمون چٹھی نواب گورنر جنرل بهادر ... حالا بار ... اول می آیم اینست که سوای مواضع مذکوره
فاید دیگر ازین سفر اینست که حضرت ظل سبحانی که برادر بزرگ اعیانی و فخر ... دولت و همه برادران ... و
و عهد ... خوانده خود کرده اند ... ایم شاید از رفتن من در انجا محجوب ... چیزی از طرف ... هم
معین فرمایند در صورت برای من ... آمدنی ... که از طرف کمپنی انگریز بهادر است و با آنچه از حضور
اقدس اعلی مقرر خواهد شد دو صد روپیه که در وجه ... معاش معقول میرسد ظاهر است که به میرزا
ایزد بخش که برادر کوچک ... بیست هزار و پانصد روپیه از طرف کمپنی عالیشان و همین قدر از خزانه بادشاهی میرسد
... حضور اشرف اعلی ... برادر موصوف است یقین که عرض من هم مقرون بدرجه پذیرائی شود لیکن
در شاهجهان آباد لک روپیه ماه بماه بمن برسد و در لکهنو همین قدر که هست هرگز سکونت شاهجهان آباد اختیار نمیکنم زیرا که
مرا صحبت مجمعی که در آنجاست پسند خاطر نیست و از سبب ناسازی هوا هرگز باقامت در شاهجهان آباد دلم راضی
نمیشود حالا که بضرورت میروم بهمین عهد و شرط میروم که زیاده از دو ماه نهایت سه ماه نخواهم ماند همچنین میروم اول
سوال و جواب بحضور والا میکنم بعد تصفیه آنجا و اطمینان خاطر متوجه بمواضع ... میشوم هرگاه احوال مواضع دریافت میشود ...
... شاهجهان آباد ... مسلم است کرده می آیم سال بسال جمع ان از صاحب موصوف
همین جا نشسته میگیرم درین امر ... الا مرتبت بکار خواهد آمد و این تدبیرها وقتی ست که انجا هیچ نشود و اگر بدانم که

بسیح بجا وقتی برین چنین ممکن نیست هرگز از دست نهاده قلم جا بجا گیرد خلاصه کلام آنکه مضمون را حرف بحرف و از سین
عمل گردیده نیابید و نسخه و از حسن و قبح آن نیز و بما اشعار نمایند خواه در عرضی خلاصه از آنچه بخاطر حق پسند بگذرد و حواله قلم نمایند
خواه یکی را از مقربان معتمد الحضرت برای ساعتی باینجا بفرستند تا مقدمات تفویض بخود شده را سامعه آشنای ما سازد و بر تعهد
پسند نمودن آن حالا ترتیب این مسوده را خلاصه مضمون در شقه اسمی آن عزیز تر از جان نوشته خواهد شد شقه برای
بیبی صاحب نفقی نمانده که ماه دولت را با حسینی بیگم و احمدی بیگم هیچ سر و کار نبود مگر از روزیکه میر فیض علی خانه زاد
ماه دولت دختر احمدی بیگم بحباله نکاح در آورده از آن روز زار آن پاس عزت شان منظور گشته و رضا حسین خان هم درین قرابت
شریک نیست زیرا که اگر زمین و آسمان بر هم خورد پدر آن دختر و شوهر احمدی بیگم رضا حسین خان است در حسب و نسب هیچ شک
نیست لیکن اینقدر هست که از نادانی این بلا بجز خود آورد این حالا ترتیب غور نمایید که چقدر ساده و نادان واقع شده که رسوائی
خود را نمی فهمد چهار سال است که زن و شوهر روی همدیگر را ندیده اند آنچه نوشته است که خوشدامن و میرزا آغا جان تا می‌خواست شوهر
خود قرار داده میخواهد که دختر خود احمدی بیگم را که زن رضا حسین خان باشد بدیگری بدهد سراسر غلط و بهتان محض است آنچه
احوال میرزا آغا جان شنیده میشود اینست که مسلمانان قسم بزبد او میخورند سوای صوم و صلواة و درود و وظایف و مطالعه
کتاب فقه و اصول شغل دیگر ندارد و بالفعل باراده زیارت از لکهنو روانه کلکته شده است هنوز در بنارس اقامت دارد بعد چندی
بیشتر خواهد رفت و احمدی بیگم و مادرش حسینی بیگم هر دو از زنان عفیفه و سعیه اند آنها نیز ورای نماز و روزه از هیچ چیز اطلاع ندارند
حسینی بیگم هرگز راضی برین امور نبود که دختر خود را که زوجه رضا حسین خان است همراه ببرد لیکن این بیچاره از ترس شوهر
که مبادا امر اینجا تنها یافته باز بر سر جنگ و جدال بیاید رفاقت ما در اختیار کرده بود و بهر کیف از اینجا رفته در فیض آباد و باز مادرش فهمانیده
راضی برین نمود که تا کوچ نمودن ما در فیض آباد بماند من بعد بلکهنو برگردد و بلکه یکبار از والده خود مرخص شده یک منزل باین طرف
کوچ کرده آمده بود در اثنای راه چون شنید که بهلهارا در راه میگیرند باز بفیض آباد مراجعت نمود و حالا منتظر رفتن
مادر خود است وقتی که او میرود این بلکهنو می آید درینصورت شوهر کردن کجا گنجایش دارد سوای بدگمانی این عزیز
عزیز دیگر چه باید گفت خدا میداند که بنهاده لوحی این عزیز نوبت باینجا رسیده ماه دولت را پاس حرمت او زیاده
از زوجه است لیکن چون آنها بیکس و محض اند و میگویند که اگر کسی حامی او شده میانه ما و او تصفیه خواهد کرد ما خود را
بزهر هلاک خواهیم کرد و از جهت نظر بخون ناحق این قدر سعی بعمل می آریم نوشته است که در دیوان عدالت
نهشت آنقدر ان بر سیدار ند اینهم روبراه نیست ظاهر است که از کلکته تا کنار ستلج و آنطرف تا ملک
... ساحل دریای شور همین عدالت و همین علما هستند خلف خواران فی الواقع این عمل میکنند مهر علمای ...

نمیشود پس امر ایشان هیچ کامدنی امکان ندارد و اگر کسی دو سه روز پیش اگر برسد و این حرکت کرده است با وقت بر عرض رسانیده

هیچ نگویند چه در تمام شهر گردیده است و آنچه در عرضی نوشته اند که مهد حسینی بیگم خوشدامن نوشته اند اگر ام الله خان بسیار شاهم

مشغلها داشت این نیز افتراست چرا که پدرش میر اسمعیل همیشه صاحب عقل و با ملکی بود و سوای این نقل رقعه

راجه [illegible] خان در شقه ملفوفست ملاحظه باید نمود و بالاعرضی مابدولت اینست که آن امیر عالیشان منولت ناظر دولت علیخان

و بسیند که آنها را سوار کرده و سپاهیان همراه داده بلکهنو روانه نمایند بعد [illegible] آنها [illegible] کامدنی

ن امارت و ایالت مرتبت بملاحظه در آرند و میان حق و باطل [illegible] اگر [illegible] صورت [illegible] و از این [illegible]

الاحق باطل را دریافته این مقدمه را انفصال دهند رفتن رضا حسینخان بفیض آباد هیچ نوعی مناسب نیست زیرا که

بان ناقص العقل [illegible] باشند مبادا از رفتن او تنگ آمده خوفناک شده [illegible] انگشت [illegible] بیم [illegible] ناحق میخواهیم که آن

والا مرتبت [illegible] پاس خاطر ما آنها را همینجا نگاهدارند یا از اینجا سواران سپاهیان خود [illegible] روانه نکنیم لیکن بی اجازت شما نواب ناظر

ملکوتیها آنها را رخصت خواهند کرد پس نوشته برای طرفداری میباید که با ایشان مزاحمت نمایند بهر حال خواه نواب ناظر سپاهیان خود

را همراه کرده باین طرف روانه سازند خواه تفویض آدمان مابدولت نمایند بهر دو برابر است و مابدولت را از قوم صاحب شر و فساد

نفرت کلیست و در سرکار ما اگر شخصی مفسد آمده است همان وقت تنخواه رسانیده جواب صاف داده ایم گر از اول این ماجرا [illegible] گان حضور

میشد هرگز این قرابت متصور نمی بست لیکن عالم الغیب ذات خداست حال متصور بستن این قرابت اینست که جائیکه برادر کلان

میر فیض علی که یوسفعلیخان نام دارد پیشتر که کدخدا شده بود و این هر دو زن نیز از اقربای خسر شان بوده اند از باعث همان قرابت

گاه گاهی بطریق دعوت یا دیدن زوجه یوسفعلیخان که دختر خانه زاد احمدی بیگم است می آمدند چون عزم زیارت داشتند و دختر رضا حسینخان

قابل ازدواج شده بود برای فارغ البالی خود این طفل را [illegible] دیده تاریخی برای خطبه دختر قرار داده اند و چند روز بر این نگذشته پیغام ساچق

موافق رسم و آیین هند که با طبل و بوق [illegible] اما در انجا عروس میبرند و اند چون حال طرفین از اول معلوم نبود قرابت بعمل آمد

حالا که شده پاس آن طوق گلوگیر گردید مابدولت را پاس خاطر خانه زاد خود و اهانت احمدی بیگم و شوهرش رضا حسینخان هر دو

مرکوز خاطر ملکوت ناظر نیست **شقه برای بیلی صاحب** چند روز پیش ازین آنچه روبروی میر اکبر علیخان وکیل

مابدولت از زبان بلاغت بنیان آن امارت و ایالت مرتبت از فرط محبت و یکرنگی تراویده بود مفصل ذهن نشین گردید

در جلدوی اینهمه خوبیها که در دولت [illegible] آن یگانه روزگار جمعیت غیر ازین چه باید گفت که همیشه مسعید هر مراد گرفتار

بچنگل [illegible] ارادة [illegible] الاعرب [illegible] احسانات شما کار قلم و لسان مابدولت نیست [illegible] سعیدان [illegible] گیشان [illegible] مراوان [illegible] و مروت

همچنین بود تمام شد این گفتگو آمدیم بر مطلب دیگر [illegible] نماند که مابدولت هیچ امر از امور خود سوای ماکول و مشرب و نوم و یقظه از آن امیر

عالیشان بیان نمیکنیم که از مهام عظیمه چه منظور می باشد اول اذان الله عز و جل زیارتخان پسر مستطر میشود الحمد لله کالی و میاید [illegible]
نخست تحریر این سطور آنکه مسماة حسینی بیگم و دختر شان احمدی بیگم که از هندی باراده زیارت کربلای معلی و دیگر آستانهای مکرم عتبات
از خانه میر عالیشان بفیض آباد رفته اند که روز دیگر از خطوط شان بمضمون رسیده که میرزا سپاه علی بیگ وکیل جناب عالیه نواب ناظر والا علیخان
بهادر چنانکه صاحبکلان بهادر و بنده را طلبیده چنین فرموده اند که در عرضی خود بنواب ناظر بهادر نوشته اند که حسینی بیگم و احمدی بیگم
که بقصد زیارت بفیض آباد و آمده اند تا وقت رسیدن رضا حسینخان شوهر احمدی بیگم در اینجا محافظت شان باید کرد
نشود که پیش از رسیدن خسار آلیه کوچ کرده روند خود نواب ناظر بهادر بعد دریافت نمودن مضمون این عرضی خواسته بودند که اینها
بدروازه ما نشانده شوند لیکن بهادر بکرم مشفق میر صفدر علی بنواب موصوف گفتند که این زنان از نجبا اند این حرمت و شرف اند
پاس حرمت شان ضروری است و نیز بسیار عیب است نشانیدن پیاده ها بر دروازه شان ضرور نیست انها بی پروانگی آنجناب
قدم از خانه بیرون نخواهند گذاشت تا بمنزل بیرون چه رسد اگر جائی بروند اعتبار شان و نقد است نواب موصوف فرمودند
چه مضایقه من بعد برادر صاحب کرم مزبور سجل عدالت مزین بمهر علما و دیگر کاغذها بمهر و گواهی اعزه از قسم طلاقنامه و غیره
که پیش ما بود گرفته نزد نواب ناظر بهادر رفته عرض نمودند که از مدت چهار سال میانه رضا حسین و دختر او طلاق اتفاق
افتاده این است سجل عدالت و دیگر کاغذها بمهر گواهان آنجا نواب موصوف این را شنیده فرمودند که این کاغذها همه
جعلی است اصلی ندارد زری خرج کرده کار برآری خود کرده باشند میر صفدر علی این حرف را شنیده عرض کردند که آنچه
ارشاد شد درست است لیکن یکبار ملاحظه کاغذها ضرور بود نواب موصوف کاغذها را گرفته و ملاحظه نموده گفتند
که جعلی نیست لیکن ما را مجال آن نیست که بی حکم صاحبکلان بهادر انها را رخصت کنیم ما را با حق و باطل شان کار نیست
ما تابع فرمان صاحبکلان بهادر هستیم بنوعی که حالا حکم شده است بعمل می آریم و هرچه بعد ازین حکم خواهد شد بعمل خواهیم آورد
درینصورت صلاح نیک همین است که شما نقل این کاغذها نویسانیده و بمهر قاضی اینجا مزین نمایید که نزد ملازمان صاحب والا جناب
روانه سازیم تا هرچه بعد ازین بفرمایند بعمل آریم میر صفدر علی موافق فرموده نواب ناظر بهادر و اجازت ما نقل کاغذهای مذکور
بی کم و بیش بمهر قاضی فیض آباد نزد نواب موصوف رسانیدند و ایشان بلکهنو روانه کردند تا اینجا مضمون خطوط حسینی بیگم بود
که از فیض آباد و آمده اند از ینجا ما میگوئیم که باید دولت دور روز پیشتر ما از کوچ از اینجا این احوال را مفصل در شقه بان عالی رتبت نوشته
بودیم و وقتی که اجازت از طرف آن امیر عالی شان رسید آنوقت روانه گردیدیم و در روز یکه شقه فرستاده بودیم سجل
عدالت و دیگر کاغذها نیز پیش میر اکبر علیخان وکیل حضور پرنور بودکه ان امارت و ایالت مرتبت بمطالعه در آرند ما را
با نهاسر وکاری که هست همین قدر است که درین نزدیکی ایام میر فیض علی برادر میر یوسف علیخان که خانه زاد قدیم

شده وضایع عنایت باید و اکنون احمدی بیگم را که دختر رضا حسینخان نیز باشد بحبالهٔ نکاح در آورده و سوای این حسینی بیگم
خورش و خرچ ... و ... بیگمی چون رضا حسین خان بدرفتار ... گرفت و از زبانی و نفقه ... برد ...
آن وقت فارغخطی و عهدنامه عمل آمد و حالا هیچ صورت تصفیه امکان ندارد و آنچه الا مرتب ... که نقل کاغذها که از فیض آباد
آمده بخوبی و به حق و باطل رسیم عبا کرده باشند حالا هیچ اسم گرامی والا مرتبت اگر کاغذها را ملاحظه نموده تنها داوری خطا
یافته باشند میرزا اینام علی بیگ بگویند که به نواب ناظم ... که منعرض حال خان نشوند و اگر باینها خاطر کسی رفتن
ایشان برای تصفیه و یکسو شدن مقدمه منظور خاطر باشد پس به نواب ناظم ... نوشت که اینها را بیک ... سوار کرده و آدمان خود
همراه او بمحافظت تمام ... بفرستایند تا بخوبی معامله انفصال پذیرد و در فیض آباد و این بیچاره‌ها غریب الوطن همه که اهل و اقربای
ایشان در این شهر اند بلکه اقربای رضا حسینخان نیز در اینجا هستند در این صورت سررشتهٔ گفتگو و انفصال معامله در همین شهر بهتر است
و سوای این در فیض آباد کسی به حق و باطل فرق نخواهد کرد زیرا که نواب ناظم پاس نوشته‌های والا مرتبت بهر صورت طرفداری
رضا حسینخان خواهند کرد فرض کردیم که آنجا هم علما هستند لیکن از حکم احدی گزیر ندارد و اگر اینقدر اجرای حکم بر نواب ناظم
گوارا نباشد همین قدر باید نوشت که اینها را همراه آدمان مابدولت روانه اینطرف نمایند **شقه برای سیل علی صاحب**
پوشیده نماند که درین ولا میر فیض علی نامی از خانه زادان موروثی مابدولت کد خدا شده نام خسر او رضا حسین پسر
الله یار بیگ خان است که با حمید بیگ خان قرابت دارد و نام خوشدامن احمدی بیگم الحاصل رضا حسین چون حرکات
ناشایسته پیش گرفت و خبرگیری زوجه خود نتوانست کرد احمدی بیگم بخانهٔ مادر خود آمده نشست بعد چندی رضا حسین نیز نزد
خوشدامن خود آمده بقدر آن قسم زوجه خود را بخانهٔ خود آورد و باز همان افعال ناشایسته اختیار کرد رفته رفته نوبت بآن رسید که
زوجه مذکور از شوهر کناره کرد و او نیز زود بردی چند کس طلاق داد چنانچه سجل مهر صاحبان عدالت نزد احمدی بیگم
موجود است درین روزها مادر احمدی بیگم از راه فیض آباد بکربلای معلی سیر و احمدی بیگم هم از فرط محبت درین سفر سعادت اثر
رفیق مادر موجود است بنابر اطلاع نگارش یافت **مسوده شقجات بنام یمین الدوله ناظم الملک نواب**
سعادت علیخان بهادر حرف شوق تو رقم میزنم و میترسم که مبادا دم گرمم زند آتش بجهان معدن مروت
و منبع فتوت برادر صاحب شفقت نشان شفیق جان برادران سلامت بعد از اعطای عنان اشهب آرزو بوادی شوق ملاقات مسرت آیات
میمنت بضاعات پلنگ کلک محبت سلک بغزال مدعا سراه می آید که از ان روز که آن همای همایون فال اوج سعادت و شهباز بلند
آشیان ایالت بقصد تسخیر صید فرحت و نشاط و گرفتن شکار بهجت و انبساط مانند ماه تابان همت بقطع منازل برگماشته اند
دو ... بصیدبان دور و مشتاقان مهجور بعینه روز تیمیل مرغان نیم بسمل ست و چه احسن اتفاق نیفید کلان صیادی ام افت بر دوش

اول تسخیر دلها نموده دیگر خبر از حال ما نگرفتند شاید که شعر حزین علیه الرحمه که پیوسته در کمین صید معنی صاحب شیوه در خاطر شریف رسید باشد
چه خوب میگوید ابیات مرا یاد نیامد زد ســـ ای دام بر اسیری که زیاد رفته باشد ؟ و دردام مانده باشد صیاد رفته باشد خلاصه اینکه برشام هجر
مشکباش ناسور جگر صد چاک و بر صبح مفارقت نمک افشان جراحت دل دردناک تا رقیمه رافت شمیمه که سواد شرمک دیده
امید بلاکشان کوچه فراق و بیاضش مرهم کافوری داغ زخم بدل خوردگان خنجر اشتیاق باشد نرسد رنگینی نصیب چاک دلهای آرزومند
نمیتواند شد از پا بدامن کشیدگان عزلت گزین بی بضاعتان گوشه نشین غیر ازین که دسته دسته دعای با اثر هم آغوش موج موج
ارتقائیم با صداقت دوش بدوش روانه آنطرف نمایند چه می آید خبر نیکه از اشک مسلسل آبی بر آئینه دل صفا منزل ریزند چه یکشبانه
روز رفتی و گریه بحال دل حیران کردم آب بر آئینه ریزند قفای سفری ا حالا اهم مطالب جنانی و اعظم مقاصد روحانی
است که زود تر شام مفارقت بصبح مواصلت انجامد ؟ ایکه همراه موج موج زهجوم جانست که دولت را خبر از روز دوری
نیست ؟ میتوان کرد قدم رنجه درین نرگس زار جابجا فرش رهست و دیده مشتاقانست توقع از محبت خالص آنست
که بجواب این مکتوب الفت مضمون اشتیاق مشحون گرد غم از صحن خاطر نگران رفته و غنچه طبع مهجوران شگفته شود زیاده
بجز آرزوی مراجعت چه نگارش رود ایام دولت و کامرانی مستدام باد **ایضا شقه برای وزیر الممالک**
یمین الدوله سعادتعلیخان بهادر درد مفارقت ملازمان سامی که دوا پس بدست آن مسیحای
رافت نشانست چنان عرصه بر دوران مشتاق تنگ نموده که از بیان آن فریاد سامعان بافلاک هم نرسد و دل سنگ از
شنیدنش بگداز ولیکن بقول شخصی توان بود هجران ناچار باجل در اختیار آدمی نیست بچار و ناچار با الم فراق ساخته دل چنان بجوا
که هردم و هر لحظه آنچه بر دل بگذرد به تحریر آن پرداخته آید لیکن نظر بر اینکه اینمعنی در نهضت سیر و شکار باعث رنج خاطر حضار
مجلس شریف خواهد شد بهمان سه مکتوب محبت مضمون که پیش ازین روانه خدمت سامی شده اکتفا ورزیده آمد و نیز خاطر
محبت ذخایر متقاضی آنکه وقت مراجعت لشکر فتح مظهر سه چهار منزل پیشتر رفته دیده رنج حرمان کشیده را بدیدار بهجت آثار
وادی آگین نموده اید لیکن ازین سبب که مبادا خلاف خواهش طبع وقت پسند افتد حرکت بعمل نیامد و دل را باین شایسته
فهمانیده شد بهزار خرابی برین راضی شده است که یک دو منزل پیشتر باید رفت چون انقدر هم بی اجازت آن برادر صاحب
شفقت نشان بعمل نمیتوان آورد لاجرم بتحریر درآمد رجا آنکه این خواهش بدرجه قبول تلقی پذیرد و صحیفه رافت مشحون در جواب
این مکتوب مودت عنوان متضمن مژده قبول این خواهش که تشنه رنگ شاید وصول گردد **ایضا شقه برای نواب وزیر الممالک**
یمین الدوله بهادر الحمد لله که بعد چهارده سال بخت خوابیده بیدار شد و همایون خوابی که هزار دولت بیدار بلا گردانش باد و دیدم تفصیلش آنکه دوجا
استیلای نجم مرحلی اوج سعادت بدام من افتاد و معنی بملازمان شریف راگذری بر مقام من افتاد تعبیرش همین است که اقبال روی آورد

از این جلسه میمنت قرین در بیداری بود پس طالع سکندری گو که رشک بطالع من برد لیکن چون مدت چارده سال بهم نشینان بخت خفته
رسیده هرگز باور نمی آید که این همه در بیداری بوده است گو در اصل چنین باشد. خلاصه اینکه در هر دو صورت شکر طالع ادا باید کرد که
بتقدم فرخندگی توام ملازمان سامی ویرانه خاک نشینان بادیه ناکامی را حیرت افزای جهان نموده رشک وادی ایمن ساخت و عذر
رنج قدم اگر سر بسر مو در بدن زبان فصیحان عالم گردد و خواستن سودی ندارد زیرا که سنین عمر خضر بیان هزارم حصه از کافی
نمیتواند شد اولی آنکه باین بیت اکتفا نموده آید سه جهان بکام تو و فلک یار باد ؏ جهان آفرینت نگهدار باد ؏ بر ضمیر مهر نظیر مخفی
نماند که در آن شب که شب معراج خاک نشینان بود جاسوس یاران در خبر رسانی اهتمام کلی داشت عجب نیست که این چنین یا
باعث تضاعف مرض آنها شود بنابر اطلاع نگارش یافته زیاده ازین اطالت مناسب نبود دولت و اقبال همعنان
باد سه توانم آنکه نیازارم اندرون کسی ؏ حسود را چه کنم کو ز خود برنج در است ؏ مسوده دیگر برای نواب
وزیر الممالک یمین الدوله بهادر شکر مقدم میمنت توام باین زبان الکن چگونه ادا میتوان کرد بالفرض
اگر قوت نطق و طلاقت لسانی از بلیغان روزگار و فصیحان عالیمقدار وام گرفته شود بلی چنان رنگ نیست که در مدت
عمر خضر و الیاس از عهده هزارم حصه آن بر میتوان آمد بخت من که بعد چارده سال بیدار شده اگر طالع سکندری برانسته یا
بخند رواست و اقبال من اگر بر عظمت سلیمانی خندد بجا است او تعالی زیاده ازین مؤید بتاییدات غیبی و مستبشر بلطائف
لاریبی دارا دسه یمین دولت شاهان جم وقار توئی ؏ همیشه تیغ تو بر گردن عدو بادا ؏ بالجمله بر ضمیر آئینه نظیر که صورت
مافی الضمیر هر کس در آن جلوه گر میگردد مخفی نماند که یاران جاسوسها فرستاده بودند که کیفیت شب تشریف آوری
خاک نشینان که شب معراج مشتاقان چشم براه بود بلی کم و بیش بانها رسانند چنانچه وی رنگ که اتفاق ورود این
در انجا افتاد در اثنای قال و مقال میگفتند که در شاهزادو بارسم استقبال و مشایعت امر ایجاد نموده است لیکن خدا کند
که مروج شود گفتم ؏ هر کسی مصلحت خویش نکو میداند ؏ لیکن جد ما حضرت شاه عالم بهادر شاه در وقت ورود حضرت خلد مکان
با شایسته خان بهمین طریق پیش می آمدند و تقدیم رسم استقبال و مشایعت گورنر جنرل مارکوئیس والی بهادر عمل آورده
بودند معلوم نیست که گورنر را بر نواب وزیر الممالک چه ترجیح است و نیز همه یکطرف و پیر وزرا است که بنده و آن قبله هر دو سه کروه برای استقبال
ایستاده رفته بودیم و زیاده ازین مضمون دیگر آنست که جناب حضرت فردوس منزل طلسم جانی اکبر شاه پادشاه غازی را
برای آوردن همت بهادر که غلام نمک پرورده این خانه بود فرستاده بودند برادر صاحب کرمفرما سلامت اینقدر برای اطلاع نوشته شد بالله که
تشریف آوردن ملازمان شریف بکلبه احزان این مشتاق بدین صاحبان خیلی ناگوار است لیکن جناب اقدس ایزدی آن برادر صاحب را سلامت دا
رد و همه کنند چه مهربان باشند دو است ؏ هشتاد رقعه متحد المضمون حسب الحکم [illegible] نواب یمین الدوله سعادت علیخان بهادر

رقعهٔ اول مشتمل بر تشریف بری جناب [illegible] اندر رفته بودند بر تعجیل تنبیه [illegible] و طلب صاحب کلان به کوٹھی صاحب [illegible] روز شنبه [illegible] تشریف بری خود

صاحب را بیگاه [illegible] صباح همانا انشاء الله العزیز الحکیم رقعهٔ دوم انشاء الله العزیز الحکیم صباح همانا بیگاه [illegible] گشید انتظار اینجا باید سه‌شنبه است که روز [illegible] صاحب کلان به کوٹھی [illegible]

رقعهٔ سوم [illegible] کرده و شنبه بگذرد ما را اول صبح نزد خود تصور باید نمود رقعهٔ چهارم بعد نماز بامداد فردا از وا مهربانان [illegible] بیچارگی [illegible]

رقعهٔ پنجم این چند پاس که علاج با مرور دارد بسر آید انمهربان را آمده ببینیم رقعهٔ ششم از ندیدن انمهربان [illegible] دوستان

خاطر عالم بهارستان [illegible] پیدا کرده لیکن صباح یقین کلیست که آنجا رسیده مشام خلق را شمامهٔ آشنایی ریاحین کلام

لطافت نظام نمائیم رقعهٔ هفتم دل بی صبر و سکون در خانه بی دیدار دوستان قرار ندارد و سبیل علاجش از این نیست که

نزد آن صاحب رسیم رقعهٔ هشتم چون متاع فصاحت و حسن بلاغت همه موقوف گره‌کشایی تقریر آن مهربانست

بعزم خریداری می‌آئیم رقعهٔ نهم قدر لآلی شهوار بیانات آنصاحب را کسی از دل باید پرسید صباح سراپا شوق و همه‌تن گوش

خود را میرسانیم رقعهٔ دهم از بسکه وقت حرف زدن زبان شیرین [illegible] جان [illegible] اندوه [illegible] دور روزه فردا می‌آئیم رقعهٔ

یازدهم دل [illegible] دارد و دیگران [illegible] گل یاسمین [illegible] شد لیکن از گلشن صحبت آن بهار بوستان خوش‌کلامی چند

خاطر مشتاق از آن خالی باشد [illegible] حاضر [illegible] آنمهربان [illegible] خواهد [illegible] رقعهٔ دوازدهم از آنجا که ما را بی مشاهدهٔ جمال

آرام نمی‌باشد دو روز [illegible] مجلس [illegible] آنجا [illegible] چند فرد الحرکت بر سکون ترجیح شمارم رقعهٔ سیزدهم گرفتگی خاطر

واشدنی [illegible] بهاران [illegible] مجمع [illegible] است [illegible] شوق [illegible] صباح ما را [illegible] باید دانست رقعهٔ

چهاردهم [illegible] سلاطین عظام می‌ارزد شنیده شد که پیش آنصاحب است یعنی [illegible]

که مشتری چنین جواهر گران‌بها هستیم فردا باید رسید رقعهٔ پانزدهم صحبت آن مهربان [illegible] افسانه [illegible]

است [illegible] فردا [illegible] باید آمد رقعهٔ شانزدهم [illegible] تقریر آنصاحب [illegible] گرده‌اند [illegible]

سماعت [illegible] فردا همانجا [illegible] رقعهٔ هفدهم [illegible] گلشن دل [illegible] مجلس نکته‌سنجان [illegible] گفتاری آن

[illegible] تازه است امروز [illegible] چند ساعت از روز که مانده است و تمام شب بانجام رسد بعد از این ما را با سکون [illegible] است

[illegible] رقعهٔ هیجدهم اضطراب [illegible] معرکه [illegible] با دل آرزومند [illegible] فردا ملاقی آن سوار شده [illegible] اطلاع

[illegible] رقعهٔ نوزدهم چون تکلم دلنواز آنصاحب در سخن [illegible] دو روز است که دل [illegible]

[illegible] آمدن [illegible] آنصاحب [illegible] باید

رقعهٔ بیستم [illegible] مهربان [illegible] زبان [illegible] تحقیق [illegible] شنیده [illegible] فردا [illegible]

[illegible] رقعهٔ بیست و یکم صباح [illegible] منظور ماست [illegible] نباید داشت

رقعهٔ بیست و دوم آنچه در خوبی طالع ما درین روزهاست که ما به مهربانان چون روز شنبه خود دل می‌نهند فردا وسط جذب دلها از طلبید که تا فصل
همینکه با خواهیم آمد رقعهٔ بیست و سوم مجلس اعیان کرام اند زمره حکمای یونان است فرمایند شایق این صحبت جائی که هست بیشتریم رقعهٔ
بیست و چهارم شنیده میشود که زخم جگر مجروحان تیغ مفارقت را رشتهٔ تقریر آن دیر بخیه آشنا می‌سازند در خصوص ما که در معرکه محبت کارهای نمایان
کرده ایم فردا انتظار مهربان رسیدن مقرر شد رقعهٔ بیست و پنجم گرمی که در خاطر افتاده سوای ناخن ملاقات ساکنان فی الحقیقت که وا نمی‌توانند کرد چون
تکلفی میانه همدیگر باقی نیست صباح آمدن مانند خود راضی شوید رقعهٔ بیست و ششم منادی بر در بیت آمد اراده دیدن مهربان مرکوز
خاطر است رقعهٔ بیست و هفتم نوروز فرخ قصد ملاقات شریف دل است رقعهٔ بیست و هشتم صبحی که با سپاهی آسمان سر و کار دارد عزم حرم
انجانب با خاطر است رقعهٔ بیست و نهم بامداد که اضافت آن بخور بر فلک سبب آمدن نزد اصل جنت در نیست رقعهٔ سی ام
نگاه مانع تماشای ارغوان تن قطع راه خانه آن چراغ دودمان عزت و امارت مد نظر داریم رقعهٔ سی و یکم پیش نهاد ضمیر اینکه هنگام
پدیدار گشتن صبح ملوک سپاه زر سپهر وارد منزل آن قافله سالار شاهراه فتوت شویم رقعهٔ سی و دوم سه شنبه بنا بر رسیدن نزد آن منبع
سر چشمه سوالات قرار داده ایم رقعهٔ سی و سوم فخر بالتفاتی علمای اسلام به تدریس مضطرب بنا بدیدار آن معقول و کما
رقعهٔ سی و چهارم ساعات تعطیل طلبه علوم و اوقات تلاقی جانبین یکی می‌نماید رقعهٔ سی و پنجم غدوه مطلع فرمان سیاره بیان
ولقای طرفین باهم اتحاد کلی دارند رقعهٔ سی و ششم از ایام مرقوم آخر شمشیر یکشنبه هرچه اقرب به حال است نمیگذارد که انجا باشیم رقعهٔ
سی و هفتم قبل از یوم الاربع بلا فصل مشی رکابان سواره داده ایم رقعهٔ سی و هشتم همین یوم الثلثا مدلل بدلیل قطعی است که حاصل
ما گنج گمانی خواهد شد یعنی نظر از تماشای در و دیوار بوم آن زینت قصر والا جاهی حظی خواهد اندوخت رقعهٔ سی و نهم از برکات
ثانی یوم الاثنین اطمینان است که گفتن نمی‌گنجد زیرا که توجه از هر سو در جای اقامت آن بلند مکان متمرکز است رقعهٔ چهلم ترجمه
با ترجمه ثلثه بزبان فارسی چه قدر تنها دارد که طبیعت متمنی مجلس آن صدرنشین بزم یکتا دلی میگردد رقعهٔ اول مشتمل
بر طلب جنگلان روز شنبه از طرف جناب عالی فردا بوقت معین چشم مشتاق را روزن کاخ جاوید باید
قدمی رنجه کن ای دوست بکاشانهٔ ما ٭ همه تن چشم براه تو بود خانهٔ ما رقعهٔ دوم فردا موافق معمول دیده نگران را منتظر خود
رشک دو بهارستان ارم نمودن ضرور است باید آمد که دیدهٔ مشتاق ست رقعهٔ سوم غنچه خاطر نگران که بی دیدار شریف
انقباض کلی دارد فردا خود آمده بر شگفتگی باید آورد ٭ بهار عمر ملاقات دوستداران است ٭ چه حظ برد خضر از عمر جاودانی
تنها رقعهٔ چهارم چون درین دو سه روز بهم گذرانیده ایم دریای قلق در موج و هجوم لشکر سفر ارسی گرد قلعهٔ دل فوج در فوج
فردا بعد قدوم خود مسرور باید کرد ٭ اشتیاق از حد گذشته‌ای مهربان از در درآ رقعهٔ پنجم کثرت شوق در شهر دل چنان آتش افروز
اضطراب است که بی زلال کلمات فرحت آیات آن مهربان اطفا پذیر و در خصوص فردا زنگ را باید کشید ٭ شوق از حد بیمار است بیا بیا

رقعهٔ ششم مجلسیان را از دوری آن سرو چمن بلند مکانی و عندلیب شاخسار خوش بیانی حالتیست که جوانان بهار را در
بهمن نصیب میشود اگر فردا خود بیاید اهل مجلس برسید این خانه را غیرت گلزار ارم سازند از مجتبها چه دور رقعهٔ هفتم انتظار
منتظر آن که باشند کواکب از اول شب تا صبح خواب ندارد معلوم شد که انتظار آمدن آن ماه برج محبت و ستاره اوج صداقت
دارد شعر میست بی دیدن تو تاب صبوری ما را ، روی بنما و بکن شاد دل شیدا را رقعهٔ هشتم از بسکه ابر سیاه
غم مهجوری بر روی هوای آشتی بسته جهان در نگاه آرزومندان تیره و تار و چراغ دیده ها بر مکند انتظار است مشعل روشنی طبع را
همراه گرفته زود باید آمد شعر فرض کردم که بیا و نو دلم خورسند است ، لیکن این دیدهٔ دیدار طلب را چه علاج رقعهٔ نهم چون
یکساعت جدائی در خیال اینجانب برابر یکسالست ایام مفارقت را همین اسلوب شمار کرده فردا مانند نسیم از روی بهشت د
رسید گلستان تمنا را همکنار ابتسام ابدی باید نمود شعر پیش ازین تاب هجر یارا نیست ، بنما روی خود تعال تعال رقعهٔ
دهم از انجا که اختلاط دل چسپ بیانات پسندیده آن مهربان بدلی ندارد و فراق دو روزه هم به مجبوری گوارای طبع
اهلی انکه صباح این پنج را مبدل بمسرت گردانند مصرعه چکنم صبر ندارد دل بیتاب بیار رقعهٔ یازدهم تماشائی دو با
دوستان سراپا وفاق یعنی باصره مشتاق از دو روز بدا خود نرسیده فردا بغرض دیدش باید رسید مصرعه زود آ
آرزوی دل ما بخون تپید رقعهٔ دوازدهم به تمناها که سنبل بیچ بنگر دیده و چه امیدها که برخاک نغلطیده فردا نیکه
اقدام میمنت التزام دل نامراد را بمراد باید رسانید شعر آمدنت عین مراد دل مشتاق ، تا چند کنی روی نهان
نظر ما رقعهٔ سیزدهم انچه از تمناها در دل است تحریر حواله نمیتوان کرد فردا همین جا بالمشافهه باید شنید شعر او
نکرد حکایت دل ما ، بیا و گوش کن این قصه سراپا شوق رقعهٔ چهاردهم بیماری دل را علاجی بهتر از شربت
نیست و تیسر آن موقوف برآمدن آن مهربان فردا اگر بیایند صحت با مسرت جاودان متصور است مصرعه
دیدار تو درمان دردها بود رقعهٔ پانزدهم کشتی تمنا در بحر حرمان صدمه آشنای لطمه موج ناکامی باشند و
اگر بریاح فرحت افزای کلام براعت نظام همین جا بساحل مدعا رسد از آن چه بهتر مصرعه بیا و زورق امید
بکنار رقعهٔ شانزدهم چون فردا روز سعید آمد آمد آن مهربان است دل بیقرار بانشاط عید نوروز
در گریبان است مصرعه چشم همه بر راه تو باز است بیا زود رقعهٔ هفدهم
امروز تا شام و از شام تا صبح برابر مدت هزار ساله است خدا کند که زود بگذرد زیرا که روز زوج معقود تمام
است مصرعه پیش ازین صبر امید از دل بیتاب مدار رقعهٔ هیجدهم
منتظران میخواهم که خود را بعید بیایند فردا می آید بشنید لیکن دعوی اندیشه حقیقی ندارد زیرا که در آن عید

رقعه بیستم الرحمن حیث ما انقد عام استعمال دین علاقات خاص و ترجیح خاص بر عام ظاهر است مصرعه بی وعده و وعید فرد بیا فرد بیا رقعه

و اطلی بید الا فاصله یکروز زیاد مختصر برابر است شعر گرچه فردا وصل و دیدار است ها لیک تا فردا اگر یارای صبر ها بهر حال یکروز دیگر مهمان

خان شکیب را محکم نگاه داشت رقعه بیست و یکم هر چند دل را که تمنای دیدار شریف از خود رفته است فهمانیده میشود لیکن هرگز نمیخواهد

می آید که زیاده از یکروز تحمل دوری کرده و دیگر بهتر آنست که فردا باید آمد مصرعه خوش آنکه بیائی و دلم شاد نمائی رقعه بیست و یکم

مروز که جمعه است ایهم بگذرد دیروز شنبه انتظار بید خبر از دیده نگران باید گرفت رقعه بیست و دوم اگر در عمل بهمی که پیش از باده

بید علیسویا نیست بیاید زیرا که انتظار رقعه بیست و سوم یوم زحل چه عیبها دارد که در بیان نمیگنجد زیرا که نیز مراد دلی در خانه ما

وا نیافت یعنی امهربان نخواهند آمد رقعه بیست و چهارم چون تلاقی جانبین درینجا با سحر که تعلقش بگیوان است اتفاق می افتد

فتاب العجب بیست که چرا این دولت را حلاقه با من نیست ای اصل این تحریر تمهید طلب است حرکوا افلاک شود

رقعه بیست و پنجم از ایام موسوم بسنبت است از حصول لقای شریف درینجا طرف هزار بهجت انبساط است امهربان را اگر

بر مقام شبهه باشد فردا حل باید نمود رقعه بیست و ششم حالا تا رفتن مهر جهانتات زیر زمین و طلوع آن

هیچ نمیگوئیم اما بعد طلوع شدنش گویا رای شکیب بی دیدار اگر قدمی چند کوریم نداریم چه جای استعجاب رقعه بیست

و هفتم وقت ظهور آثار سحر ثانی عید الموسین یار انصاحب خواهیم دید رقعه بیست و هشتم هنگام سطوع شمس مستقبل

ملتی آویتیه جمره العین را طلعه در تصور نمایند رقعه بیست و نهم نگاه ورهائی زاغان از قید صیاد بالضروره بنیاد می

باید گذاشت رقعه سی ام درمین نمود حلامات بیاض النهاری که سبب نجات کلاغلان از گرفتاری است

و تمیم حساب قطع مسافت آن شهباز آشیان محبت و اتحاد رقعه سی و یکم اولین اصباح اسیری اطفال

الحمال تخودن و درینجا ازان صاحب بعید است رقعه سی و دوم زمانی که کودکان را سر در ملا

پس ساختن مکتب نبا داید خبر مقدم از زبان ما باید شنید رقعه سی و سوم آنات مضاف بسابع سبیل

نیکوترین انات است که درانی ازان آنات اهلا و سهلا بان اسوة الکرام خواهیم گفت رقعه سی

و چهارم خوشا قلب روز هفتم اختران گردنده که از دوربان نجم مدار موالات خوشش آمد بگوئیم رقعه سی

و پنجم ظهر و عصر منسوب بزهره مع العصر او الحجشن بزدو بگذارد که همدگر را درین خانه ببینیم رقعه سی و

ششم پیشین و دیگر ... منش میدهند با خفتن و هرچه پس ازین آخر شود که چهره آن

سر آمد دستگان شمعی نکات رقعه سی و هفتم انچه مرکب از حرف

بیت یعنی خامس عشر و ثانی و عشرین ابجد است از رو و خجستگی آمود آن همایون فال

ودرین منزل مهیج سواد سویدا روحانی است رقعه سی و هشتم مجموع سین مهمله و یای موحده و تای قرشت
بحث بیست که جلوه کنش آن فارس مضمار یگانگی باین طرف شود رقعه سی و نهم حیزیکه ملش لشین
نقطه دار و نون و یای سرعده و یای هوز ترکیب پذیرفته مستلزم ازیار بحث اینجانب ز تحرک ان ارا تش بزم
است رقعه چهلم تمهید بساط اکل و شرب را تقدیم تقدیم الاعدنز و یاما بدادا رقعه چهل و یکم
قبل ازان که صلیبیان کلیسا مجمع گردند بلافاصله زیب افزای محفل ما شوند آداب والقاب
من تصنیفات جناب مرزا قتیل صاحب مغفور منهل عواطف شایان و منبع الطاف
شایان سلامت و استان و لخراشش جدائی که وقت میان ان دو دلها گره فلک نهم را احاطه تام میکند رحمی
برین حال شکسته رقم آورده برین وقتی از اوقات نموده مسلکه سیر ای گلو می تحریر میگردد والحمد لله والمنه که هر سر موئیم زبانی
است لبریز شکر نعمتهای بیقیاس غیبی و گوش حق نیوش تصور ترقی ملازمان سامی بمدارج بلند و وصول بمقاصد
ارجمند جویای لطیفه لاریبی القاب دیگر منهل عنایت و منبع رافت سلامت بعد اظهار استیلای عطش زلال ملاقات
بهجت آیات که همه از ذکر آن حلاوت حیات میتراود و لب خشک کاغذ از چنین آب ز جوی بار قلم میرساند که مزارع آمال این شوریده
حال باعانت ابر انعام ربانی رونشا وابی روز افزون است و برای سرسبزی نهال دولت و طلوع کوکب حشمت بلا
سامی از جناب طراوت بخش گلشن ایجاد و تکوین و روشن کننده مهر و ماه چرخ برین مسالت و
الیضاً برادر صاحب کرمفرما صدر نشین مدارج علیا سلامت پیکر صفا پرور صفحه را بلباس فاخر
لفظ و معانی متضمن اشتیاق مواصلت کیمیا تحت پیراسته بدین آئین طره مدعا را تاب میدهد که گروه
آرزوهای مهجوران الم آشنا برنگ تیز عنایت تصور گیرنده به هزار زینت شکر هم آغوشی وارد و استحکام بنای
اقبال و ترفع قصر عظمت و اجلال آن برگزیده جناب ایزد متعال بمعماری لطف قدیم وا وار نهال آمال و مسئول
الیضاً جامع فضایل صوری و معنوی دست و گریبان شوکت دنیوی و آخروی
دائم مجد بعد سلام مسنون و بیان قصه پر غصه خاطر محزون که حمامه اوهام
فیلسوفان وقت تصور طیران تا سر کنگره ایوان شرح و تقریر آن پر و بال بهم
موع ضمیر منعوت تجمیس میدارد که صفحه هر مدعا
دوستان اخلاص گزین است و همه دوستان خوشنت مد نصوه شکار بهبود و پیوسته زخم
درد و محن باقی بر زمین اورده مشتاقین ارادت ملازمان شریف باد الیضاً قلزم موج خیز

اشفاق و گوهری بهای نوع اخلاق سلامت شرح شکایت دوری و محرومی و بیان تمنای حصول صحبت آن فایض فیض
سلسله گردون تحیه ساخته دردانه مافی الضمیر را چنین برشته اظهار میکشد که تا تحریر رقیمه نیاز کشتی بادبانی سفر پایان انتهی باد وعیا
طوفان بلا بر کنار است و وصول جهار عزیمت ان مکرم دلجه عاطفت بر ساحل حصول مقصود از جناب کریمی که سفینه نوح
را از این رهانیده و خضر را چشمه آب زندگی رسانیده تمنا دارم **ایضاً** قدوه افاضل زمان زین اماثل عالیشان در هر گاه تمنیات
خاطر محزون را چسان بزبان قلم ادا سازم که از سطح محدب فلک الافلاک صفحه اندراق شرح متون مشتمل بر بیان حکایتهای جانسوز
نیست پس اولی چنین بود که بنجاها انجار بنوشتن حاشیه در کمال اختصار که اظهار مدعا را کافی باشد بپردازم و آن اینست که اجزای حال
این شکسته بال بشیرازه رحمت کامله ایزد ذو الجلال دوش بدوش جمعیت است و آرایش کتاب آمال و امانی آن فارس مضمار
ایجاد مضامین و معانی تسطیر لوح الطاف ربانی از اعظم تمنیات **ایضاً** یاسمین بهارستان اخلاق و شمشاد طرف چمن اشفاق
میرزا صاحب والا قدر برگزیده انفس و آفاق سلامت بعد استشمام ریاحین خلت و اتحاد مرجینی باری نهال محبت و وداد یعنی اظهار
سلام خصوصیت ارتسام و اظهار اشتیاق بی نهایت که طول تقریر آن باطل کنند مذهب ثنای پرستان خطوط است عقلالی
مدعا را زیب گردن بیان چنین مینماید که عندلیب خوشنوای زبانم ترانه سنج شکر احسان بهار آفرین همیشه است و شادابی
ازهار آمانی و آمال خدام واجب الاکرام از جناب آبیار چمنستان عالم ارواح و اجسام بهترین اوراد میباشد **ایضاً** قبله
اقبال مهندان سعادت نشان و کعبه حرمش طالعان شرافت توامان مدظلکم العالی تحریرای عقیدت و بندگی زیب گوشه دستار ارادت
ساخته بوسیله تحریر گوش گذار مستفیدان مجلس عالی میگرداند که کوکب مقصود و نیاز کیشان طالب ارتقا و ذروه گرامی اوج حصول
است و عروج ماه آرزوی آن جناب بذروه تیسیر و آسانی صعود آن بر سپهر ثروت جاودانی به برکت افاده آفتاب عنایت ربانی
اهم المارب **ایضاً** مهر اوج کمالات تازه و نجم اوج فضایل بی اندازه میرزا صاحب والا مقام سلامت بعد بیان نایره افروز
شوق دیدار گرامی که سطری از آن دود قلم و کاغذ را سیاه نماید نقش نگین دل صفا منزل گردانیده می آید **ایضاً** طرز آرا این
ویکانگی و گلگونه عارض یکتایست و فرزانگی سلامت گرده آرزوی خاطر را بزنگ امیری تحریر غیرت صورت چنین ساخته بنگو
چهره پرداز میگرداند **ایضاً** بسم الله صحیفه رافت و شیرازه مجموعه عنایت سلامت چون ورق گردانی کتاب اشتیاق موقوف تحصیل
آب خضر علیه السلام برای نگاهداشتن سررشته انفاس است صرف عنان بشاه راه مقصود مینماید **ایضاً** نغوله بند گیسو
شاهد الفت و پاره آرای ساعد عذرای محبت سلامت بعد تحصص نشان قدم ناقه لیلی مسرت و کامرانی که صورت لذت
سرور جاودانی است یعنی حصول ملاقات جسمانی ثمره سلمای مطلوب را بدین آیین ناب میبید **القاب برادر خرد**
میوه درخت ارجمندی برادر بجان برابر علانی بمراد خود برسند بعد از دعای طول عمر که ثمره حلاوت آگین نهال سعادت جاودانی

وهمین گوهر صدف خجسته کردار می هست و اضحیا دکه بنزول باران عنایت سرمدی نتائج امیدهای من از کثرت بار حصول برادستم
نیکو و شگفتگی بهار جبهای جوانی شما بر یاحین مسرت و کامرانی در خواسته می آید القاب عمر زند یا توت شاهوار حایل رشادت و فضل
ابدار بد خشان سعادت جانعم کامکار فرخنده اطوار زینت برو دوش زندگانی و زینت تاج شادمانی باشند جواهر زواهر ادعیه را
در و شاح دولت ماده تحریر بمصرف آورده چنین تزئین شاهد مقصود بر بیجان می پردازم که در یا در یا لآلی متلالی جدائی وصندوق
بی کینه ام جاگرفت و ارایش رشته حیات آن جانعم خجسته خصال بدر عمر ترقی اقبال مطلوب القاب بزرگ قبله
یکسان کعبه حاجتمندان حج و مان سلام بعد تنویر جبین ارادت بنور سجود آستان فیض نشان گزارش مینماید که تا بوقت تحریر مقاصد
باطنی نصیب این بادیه پیمای منازل حجاز اشتیاق و دوبت پابوس ست و پهنای خوان جود نوال آن کعبه آمانی و آمال که تعلیل آسا و دست
و دشمن بصلای عام نواخته اند از جناب قدس صاحب خانه کعبه آرزو دارم القاب محبوب لیلای حی حسن و جمال شیرین
از من عنج و دلال سلمه الله تعالی از حسن یا بان گرد محنت فراق فرهاد زخم تیشه بسر خورده بیستون اشتیاق بعد شوق بی اندازه
که هر دم بسبب الم تازه است مشهود خاطر نزاکت مظاهر اینکه بتصویر پیکر روح پروران جان جهان دست من تا طرف نقاب معشوق
خوشدلی آشناست و هم آغوشی آن سرو دلربا و جانانه عاشق آزما با بکر حیات جاودانی که خواهر شیر از یک پستان خورده با
حور طلعت است از آرزوهای نهانی القاب حکیم میراث بستان بقراط و افلاطون فروشنده انفاس عیسوی
بساکنان ربع مسکون سلام بعد اظهار شدت سورت صفرای بیقراری دل بقرار که علاجی غیر از استعمال بار القرع آب سرد
گریه های زار زندار و دمی نوع رای صحت آشنا انکه تا امروز نبض حال بیماران الم مفارقت و ماجرای چهره رنجوران فراش مهاجرت
بتوجه مسیحای نسیم و لنواز لطف شافی مطلق و حکیم برحق از حرکات سریعه حرارت هر درد و بلا و یرقان قبل السابع بری
و عنا مصون است و تا ابد از دار الشفای رحمت قادر یکه بقانون بالغه زمین و زمان را آفریده صحت عاجل و شفای کامل
برای ملازمان سامی میخواهم القاب سوداگر زینت دکان نکونامی و رونق بازار خجسته سرانجامی سلمه الله تعالی بعد
شوق بی پایان که بهترین جنس دیار محبت و خوشترین متاع شهر الفت است و اضحیا دکه همیشه سجن شکر نکیه از نفایس ملک تجمل
و نیاز است نقود گران بهای الطاف با هره نعم المشتری الله فروخته می آید و پیوسته برای تضعیف نقود و برآمد حاجات
آن زیب التجار از زمان مصروف ابتدای حریر و نیتان دعا بجناب قاضی الحاجات که جیب آستین داعی را پر از گوهر منافع
عطیات دارا دمیباشم القاب نردباز نرد دهره محبت و یکانگی چهره و ششش انداز نرد کیاست و فرزانگی سلامت
بعد بردن بازی بی باظهار ما فی الضمیر بحال زیاد تحریر منقوش خاطر تلطف ذخایر مینماید که مهره بحال راقم حروف بیاوری
عبنین عنایت ربانی و یاد آن ره نورد منزل لطف و مهربانی از ششدر حوادث و افکار زمیر و نشست و باختن

… رقم عریضه پارسی برای وراید عاشی نگاهی بمطلب القاب شاطر شاهرخ بساط …

میدق قلم بعد سلام نیاز و اشتیاق بی پایان که چون تفضیف سوت شطرنج شکنی وبرق پذیر است تا آرزوی فرزین شدن

در خانه بیان چنین ره گرای مدعا میکرد و که او هم آرزوهای خاطر مخلصان و میدان سینه و مقبول سرگرم و …

بودن آن پادشاه سریر محبت وولا از گشت حوادث و مکاره از اقصی تمنیات القاب منجم سیاره اوج مروت

نجم برج فتوت سلام بعد بیان رصد بندی دیده براه شوق متجاوز التحریر و عضاده برای اسطرلاب تمنای زیارت

از نظر بر مرفوع رای خورشید اعتلا امیدوار که ماه امید دوستان بر ذروه بلند ترقی سرگرم سیر ست و دور بودن

نیر اعظم طالع آن مهر منش خلت و ولا وا قتاب جهان افروز خارج مرکز مهر و وفا از کسوف بلیات آسمانی مسالمت

دارم القاب عطر فروش مجموعه خوبها عنبر بز مشام صدق و صفا سلام بعد ریاحین آرزوهای

خاطر را در ویک تحریر گداشته بدین آئین عطر مدعا بر می آرد که دماغ حال این بیسر و پا بشمامه عنایت ازلی نکهت

آگین جاوید است و میخواهم که تا ابد روایح الطاف یزدانی متوجه تعطیر و ترویح مشام ملازمان شریف باد القاب

گلفروش یاسمین بهارستان صداقت سلمه الله تعالی بعد دعائیکه سرین شاخ محبت است و امتحانا که گره

شاهد جمیع مقاصد بحائل گلهای لطف غیبی آرایش پذیرا ست و درستی دسته مطالب آن رنگ و بوی گل صدق و صفا

برشته افضال لاریبی درکار القاب خوشنویس آغاز شد زمان میر عماد دوران سلامت بعد تفصیل شوقیکه بیرون از

دایره تحریر و تقریر است صفحه را بریحان فشانی مدعا مشک قطعه فردوس برین میسازد والحمد لله والمنه که بقدر انچه ریخته

قلم تقدیر است بحسب سرنوشت سر خط ایزدی میگذارم و روانی کلک مقصود آن گلزار کن صفحه مایل اعجاز شامل بر کا

حصول آرزو دارم القاب کبوتر باز طایر خوش پرواز اوج همت علیا سلامت عمامه کلک نیاز رسالت که هنگام بال فشانی

کاغذ بر سر تحریر نگهی خال میگرداند چنین متوجه بام تبیین مطالب است که بامی کبوتر مراد و مدعا بذروه عنایت …

و روئق کبوترخانه حوایج آن والا قدر سراپا لطف و احسان بکبوتران پری پرواز نقود آن بهار آمد آرزوها القاب پلنگ

مطالعه بهای مخلصان سلامت گردن جمیع سر رو ضمایر بسته رشته سطر ساخته چنین بگذارش میپردازد که تا امروز چون خاطر

باده مجمل الف الم مصون و بر اوج گیرای کاغذ باد و مدارج ملازمان سادوست بدعا میباشم القاب شرابخوار … الفد

سلامت باده کهنه محبت قدیم آنقدر در خم سینه ام میجوشد که در ظرف تقدیر سبوی کتابت گنجایش داشته باشد چار و ناچار سر جوش

نکام قلم میریزم هزاران شکر که ساقی مانند آسمانی ساغر بر باده سرور کامرانی از میستان شراب هستی دریغ نمیدارد و …

جامی مخلصان انکه تا عروج نشئه بادهنائی ممکنات که عبارت از روز قیامت است سر شاهی آمال و امانی ملازمان شریف مالامال …

عشرت معادوانی باشد القاب سیکه شوق از قلیان داشته باشند مدام و بدین معدار بد محبت
چون هنگام تحریر ... و تلخ از نهادنی قلم بر می آید امجاله دم از زبان مدعا نیز نم الفت ... که نفس کام دل
سیکشم بحر دماغی ملازمان سامی بدخان معنبر بر قند بخات ما گزین خاطر اخلاص ذخایر وارم القاب
داروغه عمارت بانی بنای خلت و یکرنگی سلامت بعد با سیس بنای اس موالفت و اتحاد و تعمیر قصر فیع
مودت و وداو یگانگی بالله خامه را چنین صرف آرایش دیوار مدعا میگرداند که سقف حال من بی سر و سامان بعجائب
انعطاف لا ریبی تحیر ایوان فریدون است و رفعت بام صعود خدام تیر بستی معماران عواطف لم یزلی از راه داد
صبحگاهی القاب داروغه باورچی خانه تنگ این نکونامی و کرم کن او جاق بلند مقامی
سلامت بعد شرح نایره اشتیاق که نی کلک را چون بچه طبخ میسوزد بدین خط آتش افروز بیان میگردد که
کلیچه بهبود دوستان و تنور روزگار بشعله مراحم جزیله باری عزشانه نائل بپختگی حسب دلخواه است و
آرایش خوان مآرب آن عالیمقام با طعمه لذیذه و اغذیه متلونه و اشربه بروح پرورش وصول
از مطالب عظمی رقعه نظم مرزا قتیل صاحب بنام ملا محمد روایت خوان
متخلص بخطا ای لی کلک روانت عشرت ابر بهار + نامه ات رشک بهارستان فرود
+ هر الف از راستی شمشاد باغ نازبود + سطر های ش موج کوثر نقطه خال حور عین + موقلم بود است
گوئی کلک سحر سلک تو + صفحه قرطاس را کردی نگارستان چین + موج زن بحر فصاحت بود از هر
قطره اش + لفظها همچون صدف معنی گهرهای ثمین + روح را بالیدگی روزی شد از مضمون آن
شاد شد از دیدن او خاطر اندوهگین + همچو بوی گل بعلیق در هوا استاده ام + بسکه پای من نمی آید زشادی
بر زمین + هر چه گفتی ای خطائی بی خطا پاک از خطاست + بر تو و بر نظم تو با دا هزاران آفرین
القاب عرایض موقف عرض عندلیب ارشاد لاهوت و تماشای بوستان ملکوت حضرت والد ماجد ... ذوجات فیض
میرساند که تا هنگام ملطبیدن قلم عقیدت توام بر نقش کاغذ و حالم وجد از شوق تحریر این عریضه دلو نشاط گوناگون رنگ خاطر ... ارادت و
ذخایر بهشت و اوتاد کواکب آنکه سالک مسالک تمشیت امور خلق الله اند محمود و سکند استاره جناب الاکه قطب را لیز جا بجا
تر آورده چرخ گردان را بسکون ابدی سپرده کار رادست بودن کنون بهمه جهت بود بدتحریر از طرف عالیجناب خسیدر که
عنقیه ... است بعرض بارزیگان محفل سپهر شمائل خدایگان مرجع و مناص بندگان دام اقباله میرساند که احوال
این کمترین بندگان عقیدت نشان تا زمان حکومت قلم عبودیت تحریر ذرقلم و کاغذ آنست که تعنایت

اینده لیاینر جلال واقبال آن فضل لعالی وامل در ایوان دولت بر مسند کامرانی تمکن دارد و برای بلندی نوبت ظفر طراز رسالا زمان کلاب نفس

انتساب بدرگاه حضرت کریم و تاب بست بدعا میباشد ایضاً بموقف عرض بندگان آستان جبرئیل آشیان نور الله جنات

بسجود میرساند که تا این مدت غلام ارادت مقام در حد و عیش و نشاط کوس مسرت وانبساط می نوازد و در زوایای بیکاری

روزی نیست که بدعای ازدیاد مدارج جناب والا پرداز ایضاً بعرض بوسه نصیبان پایه کرسی دولت ابد مدت اقدس

اقدس میرساند که تا واشدن قفل مضمون مخفی بکلید کلک ضراعت سلک افتتاح ابواب خزاین خرمی وشادمانی موقوف

اشاره غلام است وسرافراز بودن عطارد در دیوان دفترخانه حضور پرنور اعظم مسئولات و مامولات ایضاً بذروه عرض

قامت آرایان بخلعت تفضلات ومراحم جناب الامیر میرساند که تا این زمان خوشدلی دست از رفاقت خاطر غلام برنداشته

و حاضر بودن اقبال بمکس برانی چهره حضار مجلس بهشت آئین ارم تزئین اتم المقاصد ایضاً بموقف عرض جاگزینان طرف

بساط دولت مناط میرساند که تا جنبیدن مرکب قلم ارادت توام بر سر الفاظ فتح قلعه نشاط روزی غلام است و تسخیر ملک

میمنت و بهروزی بسعی فوج تدابیر صائبه بندگان حضور فیض معمور بهترین آرزوها ایضاً بعد تمنای استلام پایه

سریر خلافت مصیر و آرزوی تقبیل عتبه فلک نظیر بذروه عرض جاجیان بارگاه سلاطین سجده گاه حضرت خدیو قدر قدرت سلیمان

حشمت خلد الله ملکه و سلطانه میرساند که تا سکه شدن کار قلم عبودیت رقم بدربار تحریر این عرضداشت اورنگ خاطر غلام سهام

بجلوس بهجت جاودانی مزین است و بلند پایگی منابر بخطبه بندگان آستان زمین آسمان از درگاه سر آرای ملک قدم و بخشنده

تخت وافسر سلاطین دارا حشم مطلوب و مستدعی ایضاً جبهه غلامی را بسجود درگاه آسمان جاه نورآگین ساخته وطرح

رفت وروب کریاس گردون اساس بجاروب مژگان انداخته بذروه عرض موسی همتان طور حضور رفیع النور حضرت جهانبانی

جهانبانی فرمانروای معدلت گستر لازالت نجوم سلطنته العلیا طالعه میرساند که تا برپا شدن رایت قلم برارض کاغذ عرضداشت

موکب جهان مسرت وکامرانی مطیع فرمان دل عقیدت منزل است ومسوده شدن نوامی خواقین غیر دون بارگاه عالم پناه

آسمان مثال از جناب اقدس عطا کننده فرمان روائی اقلیم معنی تمنا و زینت دهنده ونایر کواکب مسکن وضیا اعظم متمنا ایضاً

گوشه دستار افتخار را بسرین علا آرایش داده و در بهار بستان عبودیت سر و اساس بلیا استان بموقف شمیم بیوزان ریاحین باغ محفل قدس

منزل حضرت شاهنشاهی مالک قهرمان سلیمانی جا زین الله سریر الدوله بمخلوسه میرساند که تا سواد مضمون این عرضداشت سکه خاطر

عقیدت شمامه است انواع فرحت وشادمانی قصر خاطر ارادت شعار مشغول جشن کامرانی و معد و دم بودن معاندان سلطنت عظمی و مخالفان

خلافت کبری از حضرت سلطان کشور جبروت قهرمان لاهوت اعظم متمنا ایضاً جهان جهان عجز را وسیله باریابی آستان

سپهرپاسبان کردانیده ونقوش عالم عالم انکسار را زنگین دل عقیدت منزل نشانیده بذروه عرض بندگان کریاس بر فرق ماس

حضرت خاقان رعیت نواز زیب و زینت کلاه ابدّ باقیه سلطنت زیب میرساند که تا فراهم خیر و مطالب میدان عرض صداقت گوناگون مسرت سلطان
و در حضرت غلام ... و پیوسته بسطو بودن ظل مراحم سلطان بر مفارق عباد الله مامول و مسئول **ایضاً** سایهٔ چتر ملک
حضور منبع النور را و همیم اعتبار سپید گشته و فاتحهٔ امتثال حکم قدر توام بر دوش جان گذاشته بموقف عرض بوسندگان رکاب شید بنا
اطاعت خسرو کشوری معدلت سرا پا مرحمت جعل الله الملوک راجعین الی حضرته میرساند که تا بلند آوازه شدن طبل تحمیر و نوبت
و در معرکه عشرت غلام کمترین صدا بآسمان میرساند و کر شدن گوش مخالفان بر وزن و خار از شغب شیپور و غریو جلاجل لشکر ظفر پیکر
تمنای روحانی **القاب پدر از طرف پسر موافق آئین عوام که در میان آنها معمول است**
و همیشه خط ... پسند ابیات تحمل هستی فرزندان ... دو جهان مد ظله العالی بعد ریختن تخم زیاده ... این باغ بندگی
که شیوه خاص چمن پیرایان باغ حسن عقیدت است معروض میدارد که تا هنگام بارش ابر قلم بر مزرع کاغذ این عریضه شاخ درخت آرزو
از میوهٔ مراد سرسبز نباشد و رشحه سحاب عنایات ازلی بر ازهار مقاصد آن قبله کونین از درگاه شادابی بخش بهارستان کن فیکون مطلوب
و مستدعی **ایضاً** روشن کن شمع ظهور این کمترین بحکم الهی حضرت قبله گاهی مد ظله بعد برافروختن چراغ عجز و انکسار در خانه
عقیدت و عبودیت که طریقهٔ مختصهٔ شعله‌بندستان آتشکدهٔ خلوص نیت است بعرض ما فی الضمیر میپردازد که تا آشنا بودن فتیلهٔ قلم مصباح
محبره تنور مراد این بنده کمترین بر خال تائید غیبی گرم است و روشن شدن شراره قهر الهی در خرمن آسایش اعدای آنحضرت امکان مامول
و مسئول **همین القاب برادرزاده اعیانی و همشیره زاده اعیانی** بشرطیکه مساوی القدر و نسب باشند
باید نوشت زیرا که همشیره زاده مقابل خال کمقدر بلکه بیشتر عالی قدر و بلند نسب تر از خال باشد بخلاف برادرزاده
امیرزاده و شاهزاده‌ها و شرفازاده‌ها نیز که خال ایشان از قسم اراذل باشد القاب الخ و عمه و زن عمو و خاله و خالو خاتون که بهندی
ممانی باشد همین القاب پدر است لیکن عمه و خاله و خالو خاتون و عمو خاتون تساوی در رتبه و نسب شرط است پیداست که اینگونه زنان بنات
اراذل نیز میباشند و اکثری از سه قسم ... نیز میباشند و اگر دختر شخص رذیل یا کنیز هم باشد باید که پدر عریضه نویسد ... از برادر
نیست چون عمو اما جائیکه برای پدر ضمیر مد ظله باشد برای مادر مد ظلها باشد یعنی ضمیری که از آن معنی آن او بر آید میانه پدر و مادر همین
تفاوت دارد پوشیده نماند که در عربی ضمیر غایب مونث ها و ضمیر غایب مرد هو باشد لیکن واو را نمی نویسند همین های مضموم کافیست
و اگر دو زن یا دو مرد باشند ضمیر غایب هما باشد و اگر زیاده از دو باشند یعنی از سه تا هزار بلکه از آن هم زیاده در ذکور هم میم مخفف و در
اناث نون مشدد نوشته شود و اگر خواسته باشد در القاب والد حضرت والده صاحبه ماجده مکرمه معظمه بیفزاید برای خاله صاحبه مکرمه و برای عمه
که او نیز در هر صورت با برادرزاده هم نسبت و مساوی القدر است عمه صاحبه بنگارد و برای خالو خاتون و عمو خاتون حضرت خالو خاتون
و حضرت عمو خاتون و اگر بجای لفظ حضرت جناب نویسد هم خوبست بالجمله برای عمه بهر صورت القاب مادر مناسب است اما بشرطیکه در

هم بزرگتر از برادر زاده باشد و اگر خاله و عمه و زن عمو و زن خال از این کس در عمر کوچک باشند القاب موافق قدر شان باید نوشت اما القاب
دیگر خوشتر آنکه شبیه اند در نسبت القاب زنان کمتر به نکهت ریاحین شرم و حیا و بوی [illegible]
عفت و دستگاهی فلان خانم یا فلانی همیشه آسایش باشد محفوظ باشند سلمها الله تعالی و القاب پدر آن [illegible] نیز مناسب است
القاب جماعت مذکوره اگر مساوی القدر و کوچکتر باشند مختلف است اما القاب عمه همشیره عزیز تر از جان فلانی بیگم یا خانم یا عمه
عزیزه سلمها الله القدیر المتعال و اگر رنگینی عبارت منظور باشد چنین نویسد پردگی حرم عفت و خفا
و شمامه غنچه عصمت و حیا عمه عزیزه یا عزیز تر از جان فلانی از نهال عمر و زندگانی شگوفه یا میوه مقصود و بجیده باشند بعد دعای
بالیدگی از بار آرزو بی واضح باد که تا دم دمیدن گلهای الفاظ و عبارت در چمن این خط نسیم عنبر شمیم عنایت و ابر نهال
گلشن هر تمنای اینجانب مهربانست تازگی شاخ آرزوی آن سرو بستان شرافت و بلندی و دمانی و نسرین بهارستان نجابت و
عالیخاندانی مطلوب خاله را بعد القاب همین خاله عزیز تر از جان باید نوشت لفظ همشیره درین مقام مناسب نیست لیکن این القاب
برای عمه و خاله مساوی القدر کمسن نسبت بهمسر او خاندانی که ادب در آنخانه موقوف بر کمی و بیشی عمر باشد و در بعضی خاندانها که ادب
موقوف بر علاقه قرابت است انجا این القاب مناسب نیست القاب برادر کلان از جانب برادر خرد بقید بزرگی سن زیاده از
یکسال ظاهر است ظاهر است که در برادر علاتی بزرگی یک ساعت و نیم ساعت هم متصور است و در برادران اعیانی سوای توام
کم از یکسال محالست و برادران اخیافی هیچ صورت با همدیگر کمتر از یکسال بزرگ و کوچک نباشند و اینگونه برادران سوای
ارذل در هندوستان میانه اشراف کمتر بهم رسند بهر حال در برادران اعیانی توام تساوی در القاب نیکوتر باشد اما
بشرطیکه آن برادر اعیانی کلان بر مسند امارت و تخت سلطنت متمکن نباشد و الا باید که کوچکتر عرضه داشت نویسد و خود را بنده
غلام بنگارد الحاصل تا یکسال بغیر شرط مذکور تساوی مناسب است یا اینکه برادر خرد برادر کلان القاب برادر صاحب قبله بلطف نشان
منبع الشفقت و الاحسان سلامت و برادر کلان بخرد برادر صاحب شفقت نشان مهربان برادران سلامت بنگارد و اگر از این زائد
باهم خرد و کلانی داشته باشند میانه شرفا خط و عرضه هم معمول است در میان اهالی و امرا بعینه در حالت بسیار این نسبت و [illegible]
در حال کمی این نسبت زیبا است ما درینجا از طرف شرفا و امراء القاب برای برادر کلان درین مختصر حواله قلم مینمایم لیکن
ورای آن برادر کلان که از جانب ما در مرتبه اسباب ظاهری و صفات حسن کمتر از برادر خرد و ملازم و تابع فرمان و محتاج دیگر
باد و باشد چون برادر کلان علاتی آمیر و مسندنشین که بخلاف ما در امیر مذکور از بطن زن ذلیل باشد یا کنیز کمرتبه یا دختر سپاهی فرد
یا کاسبی هر که از این قبیل باشد بلحاظ القاب برادر کلان اعیانی از طرف برادر خرد یا علاتی مساوی المرتبه از جانبین اگر مدت کبر و صغر کمتر
از یکسال تا یکماه باشد چنانکه گفته آمد تساوی زیبا است برادر صاحب الطاف نشان سراپا عطوفت و احسان سلامت بعد تمنای

گرامی مواصلت عمر ابد بمعاونت کیمیای قلم قوت شیرین رقمی از عهد تحریرش نبرد و در موضع ضمیر مهر نظیر بسکر دارد که طرف عالی بعد از ایام

ساله استان [illegible] استعمال است و آرایش چهره صبح مرآت آن نیر برج لطف بی نهایت خورشید اوج رافت و عنایت بغایت افضال

مفصل [illegible] معنی مامول و مسئول و در منشور زیاده بودن این مدت عوام الناس خط سینو پسند و لغره و امر اعرضه و درمیان فرق اهل برا

برادر کلان اخوان صاحب بهائی صاحب شروع القاب واج وازده هر دو مهمل و بعد یکی از من و لفظ قبله و کعبه [illegible] ازان باشند منو

القاب برادر کلان در لغره و امر که یکسال یا دو سال بزرگتر از من باشد در مقام عرضه نعیر از بد مناسب

است برادر صاحب قبله و کعبه امیدگاه برادران منبع مکرمت و احسان مد ظله العالی بعد تمهید بساط عقیدت و بندگی که موجب

تشیید مبانی خلوص و سرافگندگیست بمعروض حضار محفل کرامت منزل میدارد که نایکجا شدن مشک کت کافور کافغ

عرضه سود اللیالی را باعث حصول دوری جناب الابر خم حلال و در افتاده مشک بیز و بیاض سحر با همین برجراحت دل [illegible]

و مرهم کافوری طلوع صبح ملازمت اکسیر خاصیت از درگاه کرامت کننده القیام بجراحات عباد اعظم المقام **ایضاً** برادر صاحب والا

تکیه گاه خردان اهل تلطف و امتنان بسط الله ظلاله تقدیم شرایط عقیدت و اخلاص را سبب استحکام بنیان خلوص و اختصاص

پنداشته معروض نکته سنجان مجلس بهشت آئین میدارد که تا بر آمدن اطفال مضامین ارادت آگین از بطن خامه عقیدت شمامه یا در گیتی

صبح راقم کمترین را نشاط ابدی تواهم میسر آید و بزرگ شدن اصبای آمال جنانی و مآرب روحانی بلا زمان در گهواره وصول و مهد

حصول بشیر عنایت پرورنده اطفال بیزبان شجره نشستان [illegible] میراد و اصل مقصود **ایضاً** جناب برادر صاحب والا حضرت

عالی درجت دار الامان جمیع برادران و منبع فیوض بیکران دامت مراحمه چون تمنای حصول شرف صحبت کیمیا خاصیت

گدایان سایل بکف را نشاط سلاطین کشور کشا ارزانی میدارد و آخر سعی ندارد مجبور بعرض بعضی مطالب ضروریه می پردازد از انجمله

سپاس توجه خدام عالی عشرت و کامرانی پیش انکمترین برادران دست بر سینه میآیند و حاضر بودن دولت و شادمانی آستان

کرامت نشان بعضی مانع غربا زدای حقیقی که ملکش مصون از زوال است اهم المطالب **القاب عرضه نویسی برادران کوچک**

برای برادران بزرگ سجده بعرض برادر صاحب قبله و جهان و کعبه روی ارادت بزمین اخلاص نهاده و کان مد ظله العالی سایه

که در عبودیت محرومی از بساط ملازمت جناب والا نصیب ندیده که عیش جاودانی جبهه بر خاک ارادت این کمترین نگذاشته باشند و شادی

از گریبان اسمان سر بر نکشیده که فانوس دل را تو منزل شمع آرزوی پابوس بجا آستان کرامت نشان روشن نکرده **ایضاً** آبیاری

گلستان امانی برادران و نخلبند حدایق امید محتاجان جهان ابقاه الله [illegible] ادراک [illegible]

یاسمین تسلیم را باعث تزئین گریبان [illegible] بمعروض نکهت ضمیمان از [illegible] روز یاسمین محفل فردوس [illegible] میدارد [illegible]

آب تا رنگی از اقبال قلم [illegible] سطور عرضه [illegible] عنوان [illegible] آمال این شکسته حال از

انفاس عنبرین شمایم کنگرهٔ ایوان عنایت عطر پرور مشام تماشائی بوی ریاحین از ازل تا ابد مصروف استغنا و اکتساب بضاعت وصف
بهارستان بیخزان عیش ملازمان آستان عتبه سپهر مرتبه از رشحهٔ سحاب فضل چمن پیرای گلزار کون و مکان شهرت ...
منظور آرزوی بهشت سرور برادر صاحب عالی امکان مفخر و مناص برادران حضرت الله تعالی آنکه سایه گسترده باد و ...
برادر منزل انتعدد جان حسن پدر یوسف اراده این کمترین برادر سعادت و جلوه گر شدن شیرین هم ... نمودن شکر مطلوب ...
عزت بخش والا بی گوهر تحقیق و خار اتراشی رنجی ملال مسئول **ایضاً** گستری شیشه بابلان بقیمت گوهر عین برادر صاحب قبله
کعبه مرجع ارباب صدق و یقین دائم الفضله بعد عنوان نجار عقیدت صادق باید حصول لولو شاهوار ارادت انوی بعرض ناظمان ...
درخشنده اخلاص در درج اختصاص و سفته سازان لعل رمانی ودر شاهوار جواهر صدف یعنی حضار مجلس بدخشان اشتهار محفل ...
غبار می رساند که تا الماس ریزه نوک قلم عجز رقم مصروف سفتن در غرر مضامین عرصه لوح ... جالع کمترین طلسم کشائی
مطالب مستوره است و درخشندگی افتاب عنایت حضرت واوار رجال تارب مکنونه ملازمان والا رسالت ... و انیکه ...
نوعیکه در بار باریان مروج نیست درین فایکه محتاج بیان است باشد نیز معیوب است اگر برادر کلان از طرف ما در بسیار کمتر سه باشد برادر ...
اشرف و اعلی و پسندیده است نیز ممکن باشد باید که برادر کلان کذائی را مهربان برادران سلمه الله تعالی بنویسد لیکن شود این القاب
ممکن بر ساده حکومت الامراء صاحب قبله بنویسد از لوازم انسانیت و رسم شرافت همین است و الا در اول خردی و بزرگی
بحقیقت دارد و در شرافت اگر برادر کوچک اعیانی ارشد و الیق باشد لفظ بسیار مهربان از طرف برادر کلان در القاب جایز بلکه
مستحسن شمرده اند قید لفظ برادر در ضمن برادر کوچک بجهت برادر بزرگ میانه مساوی القدران از طرف ابوین در عالم زنده
بودن پدر است هرگاه برادر کلان بجای پدر مسند نشین شد آنوقت لفظ برادر مناسب نیست بلکه القاب مخصوص پدر باید نوشت
و اگر برادر کلان علاتی یا اخیافی از هر دو نسبت مساوی القدر یا برادر کوچک باشد لیکن از بعضی سبب نسبت مساوی برسد آنوقت برادر کوچک برادر کلان را
والاقدر گرامی برادران یا برادر صاحب قبله شفیق حال برادران بنویسد و برادر کلان برادر خرد برادر صاحب والا مناقب افتخار برادران
و در حالی فرط محبت جانبین این قید بیجاست هرچه بپسندند مختارند القاب برادر خرد از طرف برادر کلان علاتی باشد
یا اعیانی لیکن در امر تساوی جانبین معتبر گیرند بالجمله در عالم مساوات نسبت **القاب در در عالم مساوات**
ترجیحی بهار سعادت و شمامه اند و ریاحین بشاشت گوهر یکدانه صدف عفت نهادی و کوکب سرا پا نور و دو نیکو نهاد
برادر بیجان ... برتر از جان اقبال نشان و اگر بسیار کوچک باشد لفظ نور چشم و هرچه برای فرزند است نیز روا باشد
باقی دعائیه فرزند در همه مقام نیز کفایت میکند و اگر برادر کلان از بطن ذلیل و بی لیاقت باشد این القاب استعمال ...
نامد که پرورش کنند جمیع اقربا و افتخار برادران نواب صاحب فیاض زمان سلامت بنویسد سوای القاب ...

درینمقام مناسب میت بعد ازین شروع بمطلب باید کرد القاب خال کقدر از طرف نجیب زاده و امیرزاده و شاهزاده ابنا از

نجیب سلسلهٔ اکرم صاحب [illegible] در غیرت القاب غضاده انتظر لاب قابلیت و کاردانی در جوهر تیغ جلادت و آئین جهانبانی

بید موخان از آب دکن حادثهٔ دوران محفوظ باشند و نجیب زاده و نادان خال را مامون حب اجتنابی نیز می نویسند اگرچه نظر مرتبه او که زاده

باد اینکس بسبب شایستگی همین القاب ولیکن با چیاری بخش و روش تابع اینجا بنویسد والا طرف امیرزاده و شاهزاده در القاب جات هیچ شاه و نیز مرود

اگر سبزی فروش است چنین باید نوشت القاب خال سبزی فروش تره بانچه آدمیت ولیاقت و نارنج درخت فهم

و فراست شیخ تتهو همیشه اجاره دار فالیز مسرت و کامرانی باشند اگر مطرب است چنین مناسب کوک ساز طنبور فهم

و از عنون نواز بزم عقل و دکا حسین خان پیوسته بربط زن مجلس عیش مقشا بوده اگر باورچی است اینگونه تحریر باید

نمکی پز مطبخ اخلاص دانش افروز او بچاق اختصاص میرزا کمال بیگ همواره از نعمای جهان سیر بوده باشند القاب

خال نانبا پیشه بانه خمیر هوشیاری و خمیر قرص نیکوکاری میان محمد اشرف دایما تنور زندگی گرم کن و آتش حرارت عزیزی

باشند القاب خال کاذر شوینده چرک نفاق از لباس وفاداری شناسند حسن و قبح میاون خوش کرداری

کلیسو با جنکو خان بخار چون عافیت و سیجون صحت سر و روشاد کام باشند القاب خال زنگرز خریدار بو باق

خوش صفائی و همه روشن کن پای خم نیکذاتی پیوسته بعنایت یگانه بی ریو و رنگ زنگ رخسار چهرهٔ عافیت باشند القاب

خال کوزه گر گل صاف سبوی خلوص نیت و روغن پیاله حسن عقیدت دوست محمد عرف میان دو دایما کردانیدن

چرخ مراد باشند القاب خال زرگر زرگداز خورده بوتهٔ امتحان اخلاص و طلای خالص معدن اختصاص محمد رضا

هم آغوش شاهد بستمن مراد باشند القاب خال قنادی حلوای دیگ صدق و بعداد بقلاده خوان خلوص

مستحکم بنیاد شیخ جعفر پیوسته از شیرهٔ مقصود شیرین کام باشند القاب دختران القاب سیرت الا بعضی

قدرات که خصوصیت بدختران دارد است کحل الجواهر دیده عصمت و مستوره برقع عفت یاسمین و چمن حیا

و روح بدن حجاب و غنچهٔ گل در غنچه پاکدامنی پنهان و آفتابی در سحاب پوشیدگی جلوه کنان عکس آئینه زرگیری آب سبزه سرافت

بوی نافه بلند و وحانی معنی لفظ حایل نشانی پردگی حریم خجسته شعاری و بلقیس عماری نیکوکاری آزین فقرات و فقره کافیست

من بعد همان الفاظ القاب پسر و برای دختر برادر و خواهر نیز همین القاب باید نگاشت بالجمله هر که بجای پسر و دختر باشد سزاوار

القابات مخصوص بایشانست اما القاب خسر و خوشدامن اگر مساوی القدر اند القاب پدر و مادر است و اگر کمقدر باشند

در القاب مراعات پیشه شان باید کرد یا همین قدر که صداقت و اخلاص نشان فلانی بعافیت باشند و نیک

اینکه خسر بوده و عزیزه کلان نیز بجای برادر کلان و خرد بجای خرد ولیکن در عزیزه اختلاف نسبت خسر بوده کمقدر

بدین صورت القاب موافق منصب [illegible] باید بود و خواهران مستوره سیادت اگر کلانست حکم خواهر کلان [illegible] دارد و اگر خرد است حکم خواهر خرد

دارد کمترین [illegible] موافق منصب او نوشته میشود و دیگر القاب استاد و پیر و مرید پیر خود اختلاف نیست عریضه برای او باید نوشت القاب این

القاب چنین باشند الالتماس گرفتار [illegible] شاه دستگاهی مقرب بارگاه الهی [illegible] پیر و مرشد برحق قبله و کعبه مطلق زیاده باد [illegible] باشند و الا از این

پیر و القاب که نوشته شد کی باید نوشت القاب برای درویشان از معتقدان نیز بطور مریدان سزاوار است و از طرف غیر معتقدان

مثل اثنا عشریان چند نوع بود و اگر شرفا نوکری پیشه هستند نظر بدرویشی شان آدمیت خود باید که عریضه بدینها بنویسند القاب

بدینصورت مهر سپهر عرفان شاه صاحب الاحباب پیشوای لاهوتیان [illegible] واسطه [illegible] والقاب این فرقه

از طرف حکام و امرای اثناعشری چنین مناسب است حقایق آگاه معارف دستگاه سالک

مسالک حق پرستی دلیل حق شناسی [illegible] نورد صحرای عرفان اساسی [illegible] مقرب [illegible] احدیت و باریاب محفل صمدیت ماحی [illegible]

بوستان [illegible] قاطع اشجار هوا و هوس پاشنا در دریای ناپیداکنار معرفت یگانه بی نام و نشان و غواص محیط و دریا [illegible]

حقیقت ذات موجود حقیقی خارج از قید مکان و زمان [illegible] قامت حال بقبای آزادگی و گلگونه کش [illegible] شاه [illegible] افتاد

پاسبر آرای مملکت فقر [illegible] رنگ حصیر و ساده پیرای ایوان فروتنی باروی خورشید نظر [illegible] ازلی [illegible] محبت قدیم

بیزوال [illegible] پیمانه شناخت [illegible] متعال شهباز بلند پرواز اوج [illegible] عرفت و مقدمه [illegible] جنود منصوره سلف [illegible] رستم

میدان نفس کشی و خاک نشینی [illegible] کوکب درخشان فلک [illegible] پاسمند آتشکن گرمی [illegible] باطن صفا پرور شمع محفل [illegible]

پلنگ [illegible] کنه [illegible] قادر بیچون بیچگون و بهترین نقش قلم قدرت نقاش بی [illegible] نمون [illegible] آبیار کشت امید مریدان

و چراغ افروز تیره شب مراد مستفیدان باشند [illegible] سلمه ربه اما القاب استاد هرچند [illegible] است زیراکه تعلیم را مراتب

بسیار است بعضی مخصوص شرفا و بعضی باراذل آنچه مخصوص بشرفاست نیز دوگونه بود یا استاد و شاگرد هر دو شریف النسب [illegible] شریف

الطبع [illegible] درین صورت شاگرد بمنزله پسر و استاد بجای پدر است و آن چیز که باعث ثبوت این نسبت است لا محاله باید که شریف ترین

چیز باشد مثل علم و فضل و خط خوب [illegible] یا شاگرد شریف النسب و استاد رذیل باشد درینحالت شاگرد آقا و استاد نوکر یا مزدور است و آنچه

سبب تعلیم است شرافت ذاتی آن کمتر باشد لیکن شرفازادگان از دریافت آن ناگزیر [illegible] مثل لکری و پته و بانک و دیگر صناعات که مرتبه

بیشتر استادان این صناعت [illegible] و نجار و طباخ و دیگر بازاریان [illegible] اراذل باشند و اگر این صناعتها را شریف النسبی از رذیلی

یاد گرفته بدیگر شرفازادگان بیاموزد آن شرفازادگان اگر با او به ادب پیش آیند مضایقه ندارد و ظاهر است که در اصل سبب [illegible] نجابت

ذاتی آن [illegible] شرافت این صناعتها بخلاف علم و فضل و اگر بسبب اتفاق رذیل هم آموخته شود و شریف گردد و اولادش

داخل شرفا شوند و درین صناعتها که ذکر کرده شد آنچه در اراذل رایج نگردیده تیراندازیست بعد از آن نیزه بازی و تفنگ [illegible]

یعنی بیند وقت هم روا ون شیر پیادگان سپاهی کنند بیشتر فرزادگان یاد میدهند چه چیزی است از صناعتها که در وجود علمی است بلند که میتوان
بیشتر صنعتکاری از اولاد سلاطین و اهل آن فن باشند لیکن در اشد گان آن علم قابل تعلیم و ادب نباشند مثل علم موسیقی که اکثر اهل این فن از قدر و
منزلتی بر آن پیشوا نیست لیکن باشرفا یکجا می نشینند و در مجالس امرا نیز مثل شرفا نشیند و در مجالس نیز سوا هیچ نیست بودن شاگرد و استاد ایچ اوا
ملحوظ نمیباشد و بدتر از این ساز زدن و رقص کردنست که گاهی یاد گرفتن آن در نظر شرفا نیز جا نمیگیرد و اگر احیاناً یکی از شرفا نسبت
رذیلت طبع ساز زدن یا رقص یا گیرد در صناعت اول باز نجابت او بر جا می ماند اگر با استاد مختلط نگردد و در صناعت ثانی
نیز داخل آن فرقه شود در این صورت اگر چنین کس کفش استاد بردارد هم نیز بیش الحاصل در شرفا برای استاد عرضه نمیتوانند نوشت
و در امرا و سلاطین اختلاف است در اینجا دو خط از طرف امیرزاده و امیر و دو شعر از طرف شاه و شاهزاده برای استاد
نوشته میشود **از طرف امیرزاده** دریای بیکران فروع و اصول و قلزم مواج معقول و منقول آبیار بساتین
فنون عجیبه و چمن پیرای حدایق علوم غریبه یاقوت شاهوار معدن شرف نفسانی و گوهر آبدار صدف دقیقه دانی نکته شناس
و ایره معنی یابی و ارسطوی صدر و افلاطون خطابی استاد شفیق مکرم صاحب قدر معظم مولوی صاحب بسیار مهربان
سلامت بعد سلام مسنون مشحون از انواع متمنیات لا تعد و لا تحصی مرفوع رای قمر اعتلای بدر انجلا کردانیده
که دیباچه کتاب حالات شمار روزی انتخاب فقرات کامرانی چنان آراستگی نیافته که لفظ غم را در آن چون
حرف خرده گیران بهایه گنجایش باشد و زینت بودن متن مقاصد قلبی و روحانی آن صاحب تا مزین بودن سطور
کهکشان بنقاط انجم درخشنده بشروح و حواشی عنایات ایزدی تا ابد پسندیده طبع **از طرف امیر**
عالی پایه زبدة الاماثل و الاقران و قدوة الاشباه و الصنوان دودمان فضل برا سلالهٔ عالیشان خاندان
علم را نتیجه بلند مکان شهید و حامی شریعت نبوی و مرصص بنیان ملت بیضا هزار گونه نوعی مولوی صاحب مهربان
سلمه الله تعالی **از طرف شاهزاده** مطمح انظار مراحم سلاطین و مهبط انوار فیض خواقین مرجع و ملجأ علمای زمان و امیدگاه
نمار پر عالیشان استاد و فاضل و انسان کامل مولوی صاحب بلند پایه و جمیع علوم و فنون گرامی امیدوار تفضلات خسروانه و مستظهر از عنایات بیکران
بوده باشند **از طرف بادشاه** خجسته افزای چمن شریعت و شادابی نهالستان فضیلت فاضل عدیم النظیر و عالم حقیقت نافی الضمیر بتفضلات خاصه
بادولت بیباهی و ممتاز و بالطاف جهانبانیگان کیوان پاس سپهر اساس معزز و سرفراز بوده باشند و بعضی امیر امیرزاده و شاه و شاهزاده از ایشان با استاد تو نوشته اند
لیکن در عالم و محبت میانه شاگرد و استاد اتفاق اعتقاد و الالفاظ شفیق و مهربان برای هر فاضل از طرف امیر امیرزاده مرجع هستان نیز ادعای
بوده در همین عالم عرضه میدو با مدیر نوشته اند و شاهزادها که خواقین عظام نیز پادشاه پیش آمده اند لیکن در مقام استغنای ایشان نیده و علو نفس شان ناپسند
بعضی تصور در سر است **القاب** ننگه یعنی دایه و آنکه یعنی شوهر دایه در عوام **القاب ایشان القاب پدر**
و مادر است و بعضی با اینصورت نویسند که لیث شاخسار عصمت پناهی و نخلبند بوستان دستگاهی

والده مکانی بی بی رضعائی زاده بابن القاب که نوشته شد برای دایه است چه این القاب که حالا نوشته می آید برای شوهر دایه القاب

شوهر دایه بی بی مبانی عقل و شرافت و موسس آن ساس بزرگی و نجابت از ازل بنابت شد اخیبی بود شیخ پیر محمد سلمه الله تعالی این چنین القاب

اگر امیرزاده و شاهزاده هم بنویسد جا دارد لیکن لفظ والده مکانی درین مقام در القاب دایه نباید نوشت چون این چنین القاب خصوصیت بعوام دارد

عوام بود تمام را از شرفاست بار آریان و اهل حساب نیستند لهذا در القاب بطرف امیرزاده و شاهزاده و پادشاه نوشته می آید اگرچه این

القاب که خصوصیت بعوام دارد اگر شاهزاده هم نویسد مضایقه ندارد لیکن نگین تر ازان نگارش درمی آید القاب تا اطفال

نبی آدم در گهواره صبح صادق از پستان دایه مهر درخشان مصروف استفاده شیر نورست بوستان نباتات مقاصد جنان و صبایای نیات

آن دو شنده گاو عصمت و گلبن سالی و پرورنده کودک عفت و نیک خصالی ما حصول شیر و شکر باد و دیگر از منبعه ابر بهار پرورش نباتات

در مهد بستان اشتغال دارد و چون طفل باید لب کودک از روی آن دایه عفت پایه عصمت مایه از پستان پیر وصول تا ابد جدا نباید

از طرف امیرزاده عالیقدر و شاهزاده والا تبار هر دو این القاب برای دایه ریباست از طرف پادشاه پروردهٔ مهد عنایت خالق قدیر

و بزرگ شدن گهوارهٔ لطف و داد ربعدیل و نظیر مریم تربت حلیمه منزلت به فضلات خسروانه سر عزت برافراخته باید القاب اتکه

صاحب باطن شسته تر از شیر پیر کار آزموده جوان بخت فدوی خاص عقیدت اختصاص برای هر مرادِ آغوش گشاده بود لهذا این از

طرف شاه و شاهزاده و از طرف امیرزاده هم ریباست لیکن لفظ فدوی خاص و عقیدت نباید نوشت که اختصاص بشاه و شاهزاده

دارد و بجای اینکه برای هر مراد آغوش گشاده بود لهذا این هم اگر بنویسند جا دارد و دوش بدوش هر جا بوده باید القاب آشنائی

مساوی القدر در سن و نسب و بعض صفات و دیگر سرو بوستان خلت و یکتائی و نور سیمای

یکرنگی و دیگر آنکه گوهر محیط آشنا نوازی و یاقوت اکلیل الفت طرازی چمن پیرای باغ آشنائی و لاله سر کوه محبت آزمائی قطب

متعلی فضایل و قوس دایره موالات تمک مانده دوستی محکم بنیاد و ودادی و مردمک دیدهٔ مودت و اتحاد جوهر از آستین بلندپایگی و

تکمه قبای سپیدبختی نقش نگین جهان جهان کمالات دینی و دنیوی و نقش خاتم عالم عالم فضایل صوری و معنوی لذت آشنائی

زینت حق پرستی و حلاوت اندر اشمار گشاده دلی و فراخ دستی خوشحال نطع رافت و احسان و بساط گستر مجلس امن و امان معدن

فیض عمیم و مخزن لطف جسیم منبع لطایف تازه و قلزم عطوفتهای بی اندازه موجه دریای اخلاص بی پایان و نکهت یاسمین

ستایان مرتبه و بستان حشیم العدیل والیان پایه احیای صاحب القدر النبیل خان صاحب یا میر صاحب یا شیخ صاحب نیتراً

شفقت نشان یا سیار مهربان کرمفرمای مخلصان دار الامان این سپر و سامان مرجع و مآب آشنایان جفای دوران کشیده

مناص اخلاص کیشان مراد نارسیده سلامت ازین فقرات بدگوره هر قدر که منظور باشد باید نوشت آداب مقابل القاب است بعد

تهنیت مصادف دیگر تنگی و تشخیص بنیاد و آهنگی بمدعا میپردازد و دیگر بعد تمنای حصول ملاقات و مواصلت سرایا بهجت که آرزوی قلم عبارت شده

تا وا من سخن ان ... شود رسید پیر ... کلک نیاز سلک را سیدان تقریر جولان ... ایضاً بعد آرزوی ملاقات بهجت آیات کلک نیاز بتحریر ... ممنون ... گزارش مطلب ... ایضاً بعد تزئین تحریر ... قرطاس ... جواهر زواهر الفاظ گوهر صفاتی مشتمل بر شرح اشتیاق و ...
الفاظی ... شوق ... تلافی خدام کرام ... ایوان ... آسمان کشش ... اندیشه ... جشن ... فی الضمیر را
در عرصه ... اشاعه سازد ایضاً پس تحمل مجالست آن ملاذ کرم عالیشان تصور مصاحبت آن ... لطف ... حشمت
... شوکت ملوک ... جنب آن چنین نسبت سهل الحصول ... مقصود ... ایضاً بعد ... کامل ...
سطور ... سلسله قلم نیاز رقم بر چهره ... عروس کاغذ صحیفه نیاز مشحون در حجله اشتیاق ... نیاز ... معنی ...
قلم سرانجام ... ما فی الضمیر ... ضمیر اشراق تنویر ... ایضاً بعد گزارش لوازم نیاز ... نگارش ... شوق ...
افزا که ... نتابید کنار ... صحرا ... صاحب ... آسمان ... زمین ...
... نشین حضار ... ایضاً ... مقتضای وقت ... باید نوشت امیرزاده و شاهزاده
اگر طرح رسل و رسایل با امثال و نظایر ... همین القاب و آداب مناسب است امیر این جلیل القدر مثل وزیر امیر الامرا وکیل مطلق
و خانسامان پادشاه و نواب ناظر همه با هم مساوی القدر ... اگر اینها باهم دیگر همین القاب و آداب بنویسند جا دارد القاب بسیار ...
... هر قدر که در ... اشراف مروج است و از رنگینی عبارت خالی ... صحیح و شریف ظاهر است و آنچه ... متعلق ... ابراه ...
یا مصطلحات بعضی علوم باشند نیز در کتب ... پس غرض اصلی ... غیر ازین نیست که ... مقصود ... عبارت
رنگین ... تا خواص را از مطالعه آن فرحتی و عوام را شوق سرعت فهم فقرات ... ست ... رعایت ... دیگر
تا آخر سطور مرقومه مرکوز خاطر ارادت ... القاب پسر ... اختر برج سعادت ... گوهر درج شرافت ...
عمر جاودانی و زینت ... باشند بعد دعای طلوع ستاره دولت و اقبال و حصول یاقوت مراد از معدن هر کمال
... گلستان سطر ... کاغذ مشتری طالع ... نشاط است و تا منتظم شدن لعل ... مضمون ... سلک سطر
در ... رشته انبساط و تا بر آمدن کواکب فروزان از برج و چکیدن لآلی شاهوار از نیسان بلندی انجم آمال و امانی و ...
آب لعل آبدار ... آن ... ایضاً طراز ... رشادت ... قابلیت و لیاقت ...
خلعت ... سرور ... عقل و شعور باشند بعد ... واضح باد که ... شنیدن
ایام و لیالی جامه شب اندر روزی فلان ... باسانی ... قبا ... والوان ... نمایان ...
آن فرزند ارجمند ... ایضاً ... آستان سعادت نشانی ...
الغرای ... سلامت ... دولت ... باشند بعد ...

زند جگر پیوند و بال کشائی شهباز مقصود آن راحت جان فالبند پوشیده نماند که تا افشاندن تخم تحریر در مزرع مکتوب بر آمدن سنقر تحریر از گریز
گاه دخت عشق تحریر باز آورده مراد و کبوتر هزار گونه طرب گرم طیران بحکم رب العباد است و بالیدگی دوحه صحت آن سعید زمان و بلیغ جهان
در این باغ نسیم عنایات ازلی و پرواز طغرل عزم بعید گیری مقصود شمعی و جلی اهم المطالب ایضاً نقل تعویذ خجسته کردا ... چه
و شعاری بهترین ورق مرقع بلند نامی و خوشترین صور نگارستان خنده مقامی دست آشنایی بانی عنایت ربانی و قلم زیبا به رنگ لطف
نگاری باشند بعد سودن سفیدی دعا در صدد اجابت چنین حواله خامه نمود می آید که نیرم مکنون خاطرم باستقبال حصول هم آغوشی وارد
و قلم مصور اراده ازلی هنگام صورتنگاری عمر و اقبال آن ... نقش امانی و آمال خلاصه آرزوها ایضاً یا تمکین گزار بند اقبالی
بارستان خوش حالی همیشه آرایش گوشه دستار بهجت و شادمانی و زینت آستین مسرت جاودانی باشند بعد دعای شگفتگی غنچه امیدان ...
بیمن نسیم خاطر سعادت ذخایر باد که تا پدید آمدن شکوفه ... ربیع الاول در گلستان سنه هزار و دو صد هجری لاله عیش من رونق کوه ثبات
باتسام زعفران زار اقبال آن گل و رنگ حدیقه عظمت و اجلال برشحه سحاب فیض سرمدی ... ایضاً گسترنده بساط سعادت و آمال
... ست صبا و فارسی ... آرای فیل بلند نامی باشند بعد دعای چیده شدن گوهرهای مراد آن تازنده رخش مساعی جمیله
در عرصه شترفت خدا داد مرفوع ضمیر الیست تحریر باد که تا این زمان نقاب از رخ شاهد مقصود می کشایم و خالت آمدن بازی آن برنده گرد
رخنده فالی از شطرنجی قضا آرزوها دارم ایضاً موج چشمه محاسن غیر معدوده و زلال نهر صفات محموده از جویبار دوام
بو تند و آب ثبات باشند بعد شناوری در بحر دعای آن برخوردار کامگار زورق بیان در لجه قرطاس می اندازم که تا ظهور
حباب ... فلان ماه در قلزم و زن ... مدعا ... ارادت ... چنگ عزم آن غواص دریای حمیده خصالی
و سباح محیط بیمثالی از مروارید مقصود شناسی رها ایضاً آب تیغ بلند نامی و جوهر خنجر خجسته انجامی نیستان ... باشند
باشند بعد دعای که تیر بی است از سپهر نیلگون در گذرنده چنین واضح باد که تا تیغ خامه ام در معرکه ... این مکتوب سرخرو گردید
روان بود سپر حمایت ایزدی بر سر است و سر اعدا از زیر گرز عزم آن نور دیده چون دانه گندم زیر آسیا سنگ آزرده
ایضاً بنای قصر سعادت و ... اساس رشادت معروف تعمیر ایوان عمر ابدی باشند ... بالای دعای حیات ان با
بنائی ارجمندی ستون خانه اعلان باد که تا هنگام مشغول بودن ... قلم ... کشیدن کهگل مضمون به دیوار کاغذ این مکتوب
بام وصول هر مدعا ممکن دارم و سنگهای ادعیه شبانروزی را برای استحکام مناره ترقی آن اقبال نشان فراهم کرده میگذارم
ایضاً ... زبان ... نام آوری و ... سبیل ... صحرای اقبال و دری ... آرزوها بنای آسمان مصون باشند بعد فرو بردن
... دعای ... عمر این سعادت نشان ... اجابت پوشیده نماند که تا تحریر این مکتوب مشغولان حوادث دو
... آن غزال ختن ... خنده ... از چنگ ... مامول و مسئول ...

حمید مضامین دو آتشه فرح خجسته افعالی الهی اوهام حیرانی و امراض روحانی و خطا بکیم مطلق مصئون باشند بعد
شروع دعا و بیانه اجابت برای حصول صحت آن فرزند ارجمند تیر مضمون حواله کام کامنمود و می آید که تا زمان پیچیدن ا وبه عطالد
مستوره درینکسته نامه مشعوف مروارید عنایات شافی حقیقی قوت بخش دل و دماغ تست و شفای کامل ... آن را
فکر و بنابشریت بر قوت حصول مرام مطلوب **ایضاً** گنجایش کان شرافت و اطلس ... شاو ... است
قوی دل باشند بعد بستن جنس دعا در بقچه دل محبت منزل متاع نافی الضمیر بازار اعلان می آرم که ...
بدایع قلم فرد آسای دیار عشرت از متن روتا فتیت و شدن لولیح هر مدعا بست اراده آن سعادت نشان ...
ایضاً گرنا و نرد ارجمندی به دو شش انداز کعبتین طالع بلندی پیوسته ششدر آفت مامون باشند بعد دعای ... ال هر دو تخته ...
آن اقبال آثار مخفی مباد که تا امروز خال چهره شاهد یاری امید من خال زیاد بر آمد مطلب است و سایه عنایت یک یا دو و پنج و چهار که
مجموع عددشان دوازده باشد یعنی ائمه اثنا عشر بر سر آن نور چشم جگر پیوند مبسوط بودن آرزو دارم **ایضاً** آفتاب آسمان اهلیت و
نیکنامی و مه تاج کشور آدمیت و فرشته صفاتی از جنگ بلیات محفوظ باشند بعد دعای بقای آن سعادت نشان باحصول
گنج زر سفید مراد چنین نگاشته می آید که الی یومنا هذا افلاک سرکش غلام فیلان کمربستگان پیش ... و زیر و زبر گردیدن اعدای آن نقش
ارجمندی چون گنجفه صین مراد **ایضاً** عماری نشین دل والدین و مشکی هودج زیب زمین همیشه مست باده کامرانی باشند بعد
آرایش جل زرنگار دعاهای همیشگی بطراز زینت اجابت واضح باد که تا جنبش خرطوم خامه در زمین کاغذ فیل آسمان بار زیر کجک فرمان
دارم و مدعا مطلب بودن دشمنان دولت آن قرة العین بصدای برنجی بری از طلایه در معرکه عزت و اقبال اعظم ملتمسات بجناب بار
ایضاً مضمار نجابت و مصلی میدان ایالت تا ابد زینت خانه زین بهجت و نشاط باشند بعد دعای دویدن
فرس ارادت ... سرور وادی هر مدعا بدین آئین تازیانه تحریر یاد هم خامه میزنم که تا دم این قسوید عنان ابلق ایام
از کف اختیار من بیرون نیست و توسن هر مقصود را در اصطبل اراده آن شهسوار معرکه رشادت فسا آشنای حصول
میخواهم **ایضاً** فرزند دلبند بارشته جان هم پیوند پیوسته مصروف هوای کسب دولت باشند بعد بلند نمودن
کاغذباد دعای طول عقابه و پیچ مدعا طی مینمایم که تا این زمان ناخن تدبیر من گره هر مطلب همکنار وا شدن است و بر زمین
آمدن مخالفان آن راحت جان آنا فآنا در کار **ایضاً** فتیله چراغ سعادت و روشن کن
دودمان عشرت همیشه برق بار برای جان اعدا باشند بعد دعای که دوستان را دهان ابر سیاه
نوبهار و مخالفان را گله توپ رعد صدای شیر گردن شکار است مخفی مباد که تا هنگام ریخته شدن گلولها
از تفنگ قلم فوز افغان دولتم بر مدمه بلند اقبالی متوجه کشایش حصار خوشدلیست و آوازه ...

... کجاوهٔ هر صبح و شام در شهر عز و احترام بگوش آن نور چشم ارجمند رسیدن بهترین تمنا باد ایضاً نشاط آرای دیوان ...
و خوشحال مائده لیاقت تا صد و سی سال لذت آشنای خوان حیات باشند پس از دعائی که چون نمک طعام با اجابت نسبت و گرنیات ...
ن جگر گوشه باد که ویک اقبال این کمترین بنده و از بهال ... مراد و جوش مباشد و گرمی تنور دولت آن نور چشم سعادت نشان همه عنایت
متذکر ... نیر ... تابش نصف النهار منتهای مارب روحانی ایضاً پهلوان کشتی گاه خجسته علی و کهنه سوار بیت المصارعه ...
بیشه ... کمال کن و شمن ... طالع باشند بعد دعائیکه سیل اجابت از وش ... و پوشیده ... آوازه ... و ... امروز بگوش ...
... عروج مدارج اقبال آن نظر کرده ... و بخت ارجمند از جناب ایزد مسالت دارم ایضاً مجموعه ... نسخها و شماره ...
فرد علا سعادت ... شام دولت و اقبال ... باشند بوی ... عطر دعا بدماغ اجابت رسانیده روح تازه در قالب قلم دمیده ... آن
... تو ... این مکتوب ... کلهای تحریر ... گشت امید ... حصول مراد ... آن سعادت ... گوناگون
فرح فرحت و شادمانی ... و کان عطا ... ایضاً ... آشنای خبر تازه گوی کن ساز سعادت بی اندازه تا انقطاع
رشته امتداد ... گوش بر آواز ... و صدای ارغنون لطیفه لاریبی باشند بعد دعا درازی رشته عمر آن فرزند ارجمند
... سطور بر رباب ... ایست که تا ... نغمه ... بر وفق مدعای ... و ... ترانه ... اسعدک الله تعالی
فی الدارین در حق آن نور ... قدسیان ... آرزو دارم ایضاً ... بلند اقبالی ... سر ... تا ...
بر فرق معاندان باشند بعد بر داشتن ... دعاهای نهانی که سبب ساخته شدن صورت دولت و کامرانی آن سرمایه زندگانی
چنین ... که ... انضمام شاخ درخت مدعا بمقصد بر آوردن ستون ایوان کامرانی از آن ... و ...
شدن جگر بد خواهان ... تمنائی است که پیوندی با جان دارد ایضاً شاه بیت ... ارجمندی ...
چهارم رباعی طالع بلندی چون معنی ... و شعر بلغا ... عمر ابدی باشند بعد دعائیکه اجابت پیوند بآن مانند قافیه
... چاره ندارد در ... مطلب ... ایست که تا این مدت از انقلاب فلکی چون شعر مشتمل بر صنعت
مقلوب ... تغیری بحال من راه نیافته و نخواهد یافت و ترقی دولت آن رکن مصراع سعادت چون وزن ...
... از حضرت قائل ... عقول و ... افلاک ... و مسئول ایضاً ...
سعادت ... دان رشادت تا ابد قطب دائره اقبال و کامرانی باشند پس از دعائی که معامله آن با اجابت بعینه معامله
خط استوا با معدل النهار ... آن نور دیده چنین باد که شکر خدا که تا این ساعت خورشید نشاط و شادمانی
بر ... دلم مرکوز است و ... این ... مراد آن مهر برج بلند اختری و نجم اوج بلند گوهری با ... حصول ...
مطلوب ایضاً ... جلوه دار ... قاعده اربعه متناسبه تحصیل فضائل چارگانه ... شناسای ضلع

ابن همواره مراتب بلندی از منازل مدارج حاصل شده در زمانه مجموع تضاعیف بیوت شطرنج را روزی از عمر خود دانسته باشند

بیشمار که نسبت هر یکی با اجابت مناسبت معادله مجنسی با مجنسی یا دو جنس با یک جنس است بدنیسیان واضح باد که تا این زمان اوقات

من جلین مسرت و خوشدلی چون اجزا با عدد تام است و اراده آن برخوردار کامگار را جای برآمد هر مطلب باشد مخرج کسور تسعه لیست ساوام

ایضاً تماثیل آرای شاهد نیکنامی و حلی بند خریده خجسته انجامی همواره یار و بسیت حیات جاودانی باشند بعد دعائی که رشته

شعاع اجابت گسست مخفی نماند که تا اینوقت که گوهر الفاظ را آویزه گوش نامه کرده ام جهان جهان فرحت و نشاط اطفال های مخدره

خاطر من بهجت و تزئین لیلاهای مقصود ان لخت جگر بزیور حصول اقصی المآرب ایضاً غزال صحرای امارت و والاشانی

من ابا و علی دو دو تا ابد از ناخنهای تا تار دولت و اقبال و ملو دل مشک آلود بیکرده باشند بعد دعائی که طلای مربع اجابت است واضح باد که کلبتین کار و علم

از صد اموکیری با نبا بازان عقود سپهری شاخ عمر آن فرزند دلبند سرگرم و سرسبز ایضاً بعد صحیحه عظمت نامداری سرلوح نسخه

کامکاری پیوسته از ابواب سموات سبع منتظر ورود فیوض نامتناهی باشند بعد دعائی طول فهرست جریده عمر مخفی نماند

که تا وقت تحریر این مکتوب اوراق مجلد افلاک تسعه را بمدعای خود میگردانم و حاشیه آرزو بر شرح متن ترقی مناصب علو مدارج

شما بر میگارم ایضاً نور جبین عظمت و ایالت و فرمک بن ابهت و جلالت عضو رئیس ان امارت و عالیجاهی و قوت بازو

ثروت و بلندی نگاهی پاره دل لخت جگر همیشه از دست برد حوادث در امان سر غرور شکن گردنکشان و پناه شکسته بالان جهان

محفوظ باشند بعد دعائیکه گوش اجابت مشتاق آن میباشد واضح باد که حالات اینطرف تا گردیدن زبان قلم در دهان دوات

و پیچیده شدن ساعد مضمون این مکتوب در آستین کاغذ خاتم انگشت نشاط است و قرین بودن رخساره خاطر آن راحت جان

بغازه مسرتهای گوناگون اسم المقاصد ایضاً بر برج سلطنت و جهانبانی و کنگره حصار خلافت و گیتی ستانی

بحصن بجا متاع نه گانه باشند پس از دعای بلندی مدارج که در بنیانش خمیر اجابت بجای رصاص صرف

شده پوشیده نماند که تا صاف شدن خندق دوات از آب سیاه بکلنگ قلم و داخل نمودن قشون مضامین در ارک نامه شهر

بند دل صفا منزل از نهیب لشکر غم و غصه محفوظ است و صیانت دیوار دولت و ثروت آن نور البصر از صدمه نقابان فتنه

و فساد و آسیب توپچی باشیان تدابیر اهل بغض و عناد مامول و مسئول برای برادرزاده و خواهرزاده صغیر نیز همین القاب و ادا

مناسب است لیکن در خواهرزاده شرط است که نسبت با خال مساوی باشند و اگر زیاده باشد القاب موافق مرتبه است چه اکثر

میرزاده ها بلکه شاهزاده ها از بطن زنان کمقدر بوجود آمده اگرچه با مادران رفتارشان فرزندانه است لیکن خال

را هیچ قدر و مقداری نمیباشد

القاب

پدر از جانب فرزند و این هر چند نوع بود

مخصوص بعلما و بعضی مخصوص بفقرا و بعضی مخصوص بامرا و بعضی مختص بسلاطین و بعضی مختص بعوام القاب

[illegible] حاصل از حضرت [illegible] حاصل [illegible] حضرت قبله و کعبه جهان [illegible]

[illegible] حالات [illegible] که [illegible] شب [illegible] عیش گرفت و نشاط و انبساط شگفتگی [illegible]

[illegible] جناب الانام حصول امول و سهول ایضاً عرض حضرت قبله و کعبه دو جهان مرجع و مآب [illegible] زمان مدظله العالی میرساند

که تا ایام [illegible] عقیدت [illegible] این عریضه [illegible] اطول اوقات [illegible] کمترین با مجموع حاصل بهره و مربع انصرین [illegible] و سیادت و

[illegible] زینت و [illegible] تحقیق مسائل نقلی و معارف عقلی [illegible] فایض الجود [illegible] الانسان ایضاً حضرت شمس العلماء [illegible]

جناب قدوة الفضلاء [illegible] شموس عنایات [illegible] و بندگی بسر [illegible] ارادت و سر [illegible]

معروض میدارد [illegible] این عقیدت [illegible] بحضور حضرت [illegible] بحضور جمال با کمال آن فضل [illegible] نوع عالی [illegible]

[illegible] و شفا یا فتن زبان جمیع طلبه علوم از استعمام [illegible] انفاس مسیحائی بان اشرف عباد حکیم علی الاطلاق پیوسته [illegible]

و [illegible] ایضاً بوقف عرض مطلع انظار عنایات الٰهی حضرت قبله گاهی مدظله العالی میرساند که بر خلاف زمان ماضی اوقات حال

[illegible] و آئین برین نمط است که [illegible] باستقبال هر مطلب بسر [illegible] آید و بلندی اسم [illegible] آن فاعل فعال خیر که [illegible]

فتح ابواب [illegible] بان ضم گردیده از درگاه مؤلف نسخه کائنات اقصی المتمنیات الغاب پدر و درویش [illegible]

از طرف پسر بعرض هادی سبیل ایمان و شمع ایوان عرفان حضرت قبله گاهی ارشاد پناهی میرساند که احوال این مرید

عقیدت آئین تا هنگام مستطیع بودن قلم بدوات یعنی تحریر این عریضه بخلاف بهجت و نشاط بخود نازانست [illegible] مقید بودن پای

[illegible] ارادت کیشان بسلسلهٔ انقیاد مسترشدان خانقاه فلک [illegible] و تمنای روحانی ایضاً بوقت عرض حضرت مرشد

کامل خضر راه افاضل قبله و کعبه دو جهان جنید دوران [illegible] میرساند که اوقات این ارادت گزین [illegible]

جناب والا مشغول بودن خاطر عقیدت [illegible] و اقتباس انوار فیوض از ذات ملکی صفات و [illegible] رشک اوقات [illegible]

و آرایش صوامع مقاصد آن هادی برحق و رهنمای مطلق بچراغان خفیه و مصابیح عنایات جلیه خداوند پیر و مرید مامول و مسئول

ایضاً وساده پیرای ایوان معرفت ربانی حضرت شبلی ثانی سالت ینابیع فیوضه ابداً بعد تمنای استلام عتبه عرفان

پناه و تقبیل کریاس طیفور بوسه گاه که چون [illegible] حضرت [illegible] انتهائی ندارد معروض میدارد که [illegible]

اخلاص [illegible] و [illegible] روز با حصین مسرت و سرور است و [illegible] جنابی آن کعبه دو جهانی مانند اتحاد و عکس یک شخص

با عکوس [illegible] در آئینه خانه اشرف مقاصد ایضاً [illegible] فیاض مطلق حضرت قبله و کعبه برحق سلامت بعد

آرزوی مشاهده تجلیات [illegible] انوار فیض [illegible] فیض باطنی معروض میدارد که نسیم کرم [illegible] و در برگ برگ مراد این کمترین چون [illegible]

[illegible] آن مشعل [illegible] ارادت [illegible] خاتمه [illegible]

[illegible] مضایقه الفاظ که برای [illegible] که در مقابل شخص مساوی [illegible] باشد گذشته لیکن بعضی چیزها که تعلق [illegible] دارد
[illegible] تحریر بکار آید و در کتابت که در پیرایه تحریر [illegible] نوشته می آید [illegible] بعضی از آنها سوای علم
تعلق بمحاورات [illegible] یعنی با اعضای بدن انسان مخفی نماند که در مقابل شخص مساوی خود [illegible] در مقابل [illegible] قبله حاجات هم گفتن
آید و صاحب قبله و قبله و کعبه پیر و استاد و مرشد را هم باید گفت و پیر [illegible] نیز مضایقه ندارد بشرطیکه آقا باشد لیکن [illegible] باید گفت
سوای استاد و مرشد بدیگری نباید گفت لیکن استادی که علوم کتابی بیاموزد [illegible] استاد در فنون دیگر مثل کشتی و غیره [illegible]
مرتبه در مقام دادن [illegible] عنایت کردن [illegible] و پدر سوا [illegible] عنایت [illegible] نباید گفت و در خطاب انجناب باید گفت [illegible]
حضرت هم مضایقه نیست لیکن مثل تو را انها حضرت یعنی پدر را استعمال نباید کرد و در خطاب [illegible] پدر را والد یا قبله گاهی باید گفت اگر
همین اشخاص مقابل باشند رو بروی آقا [illegible] خود را در مقابل این صاحبان سوای شخص مساوی غلامزاده [illegible] دارد
رو بروی شخص مساوی صاحب [illegible] بنده زاده باید گفت و در رو بروی پدر نام او باید برد و همچنین رو بروی بزرگانی که از
پدر در مرتبه زیاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا غلامزاده گفتن نیز درست باشد چرا که سوای شخص مساوی
که آنجا خود را بنده گفتن سزاوار است و پسر خود را بنده زاده و در مقابل اینها خود را غلام و فدوی باید گفت و بنام پدر رو برو
بزرگان لفظ صاحب اضافه نباید کرد یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت که زید یا عمر زید صاحب
یا عمر صاحب نباید گفت و رو بروی اینهمه صاحبان پدر و برادر کلان را استاده شده سلام باید کرد و در مکتوبی که برای بزرگی
نویسند پسر خود را برخوردار فقط یا برخوردار کامگار نباید نوشت غلامزاده زید یا عمر یا فدوی نشان و در آشنایی همچنین زاده
باید نوشت آمدم بر آداب آقا آقا بر چند قسم میباشد یکی اینکه از سبب [illegible] و کامیاب مطلب گردیده یا اینکه از [illegible] خود سلوک می [illegible]
لیکن او را نیز آقا [illegible] مثل رساله دار یا عامل پرگنه یا دیوان امیر [illegible] چنین آقا را مربی و محسن و نوکر را رفیق و همدم و مصاحب
در مقام عنایت [illegible] بجای دادن پدر خود را قبله گاهی و قبله گاهی صاحب و والد گفتن مضایقه ندارد و سلام هم بر بزرگ خود باید
داد و را قبله و کعبه و قبله حاجات باید گفت و در عالم اختلاط خداوند هم گفتن مضایقه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و [illegible]
بیارند و [illegible] هم [illegible] دوستان و بزرگان گفتن معیوب نیست امرای او عرضی باید نوشت برای بعضی [illegible]
بعضی [illegible] پسران او را نام بکمال عزت باید برد و رو بروی او تعظیم هر یکی باید کرد آمدم بر آقای ذی جهوت مالک الملک که
در ملک او دیگری شریک نباشد آدابش اینست که رو بروی او خود را غلام و پسر خود را خانه زاد نباید گفت غلامزاده
نباید گفت [illegible] و پدر خود را پدر غلام و برادر کلان را [illegible] باید کرد بی اضافه نمودن صاحب [illegible]
مرحمت کردن [illegible] دادن باید گفت عنایت کردن نباید گفت و رو بروی او تعظیم [illegible] بزرگی نما

وعند الذکر هم الفاظ بزرگی آمیز در حق کسی بر زبان نباید آورد و او را بدر بلکه جناب عالی یا حضور باید گفت وعند الخطاب پیر و مرشد و قاطع صاحب را
مرشد زاده به روی او و لفظ بهادر بر پسر اش زیاد باید کرد و آمدن او را تشریف آوردن نباید گفت الا بزرگان دین را در حضور او به بزرگی
نام ایشان یاد نباید کرد و بزرگان او را نیز یعنی پدر پسر را حضرت جنت آرامگاه باید گفت و پدر کلانش جنت آرامگاه کلان و تا خود نپرسد
اظهار نباید کرد و اگر مطلبی ضروری الذکر باشد دست بسته عرض کردن ادا باید کرد و اگر برای کاری برفتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت
و وقت رخصت او و اکردن مطلب نیز تسلیم باید کرد و وقت مقابله او یک سلام و بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد و یا
باید نشست اگر در روز سه بار بلکه ده بار روبروی او رفتن اتفاق افتد در هر مقابله سلام و تسلیم باید کرد و شاهزاده ها را
پیر و مرشد نباید گفت وعند الخطاب لفظ کرامات بر زبان آوردن و عرض مطلب باید کرد و بندگان عالی و جناب عالی غایبانه ایشان را

گفت بلکه صاحب عالم اولی بود ۱۲

تمه از طرف جناب مولف معانی آگاه سخندان منشی رحمت الله خان

حمد از شکر حضرت کریم کارساز که این رساله شگرف ناسی این هیچمدان کج مج زبان ژولیده بیان در مطبعه پنجابیه بقالب طبع رسید
و این نسخه بدیع بعنایت حق جل و علا در ساعات مرتب گشته پیرایه اختتام پوشید چون هر فقره اش صدفی است پر
لالی آبدار مضامین عجیبه و هر ورق آن طبقی است مالامال از جواهر زواهر معانی غریبه لهذا از کارخانه غیب به ثمرات البدایع خلعت
بلند نامی گرفت هر چند مولف این مجموعه سرگشته بادیه دانائی و بیگانه صحبت ارباب معانی است و میداند که اظهار بدیهیات خود با دم
فضیلت بلاغت آیات آن وحید العصر یگانه روزگار که دست خیال هر ساده دل تا بدامن آن نمیرسد و جمیع منشیان این عصر از خوان فیض ایشان
نواله خوار ارباب کمال آفاق را باستادی ایش اقرار ما را بشاسیدن رخت زقوم در یاسمین نارواست لیکن بحکم آنکه وشاح جواهر آبدار را برای
دفع گزند عین الکمال از خزف گزیر نباشد کالای زشت بیقدر را بجای جنس گران بها و کان محک جلوه میدهد و چشم از فیض نگاه معنی
آگاهان انصاف میدوخت که جنبش مژگان ایشان کار شاخ شکوفه بتحریک نسیم بهاری میکند یاسمین تازه از بهارستان قبول چیند
خاتمه ثمرات البدایع جواهر زواهر حمد و نثار درود بر سرای جوهر عز و علا که بسفتن گوهر دو حرف عالم را پیرایه زینت گی عدم بوجود و با ترکیب لاتع ترتیب
فرموده و لالی متلالی نعت و صلوة بر آن جوهر فرد کاینات که بسیر امیدواران صحاری مذاهب مختلفه را به نور هدایت منور نمود اما بعد بر ضمایر زاهره
جوهر شناسان معانی ظاهر و باهر باد که مفاتیح کنوز فضل و کمال و مقالید خزاین عز و جلال نقاد نقود فصاحت و بلاغت صراف دراهم سلاست
و متانت جوهری عرض جوهر شناسی سر دفتر اعاظم و اعالی منشی علیم العدیل میرزا محمد حسن المتخلص به قتیل اسکنه الله فی افراد الجنان و الکمه فی الدار الامان
که فیض یقه ها شعشعه نستان علم خورشید و حیه لمعات هاله بنشتر کشان هنرمان حاصل نکرده لهذا ابنده لی جوهر علی گوهر بامیای فیض نمایی مجمع الصفات
بنیجابیه بتصحیح و تنقیح نشاء منشی که فیض در اطراف و اکناف عالم نامشتهر رسیده چشم از ناظران آنکه اگر خطایی بچشم صواب بینی بعین عیب و انمایند